

کandid اکادمیسین اعظم سیستانی

جغرافیای تاریخی و اقتصادی ولایت هیلمند

سویدن-۱۳۹۲ش/۲۰۱۳م

بسم الله الرحمن الرحيم

مشخصات کتاب

نام کتاب- جغرافیای تاریخی و اقتصادی ولایت هلمند

نام مؤلف- کاندید اکادمیسین سیستانی

سال ونوبت نشر- ۲۰۱۳م/ ۱۳۹۲ش (چاپ اول)

تیراژ- ۱۰۰۰ نسخه

محل نشر- (افغان جرمن آنلاین) ودانش خپرندویه موسسه

ادرس ایمیل: sistani۰۱@hotmail.com

فهرست منرجات

مقدمهٔ مولف ۹

فصل اول

جغرافیای تاریخی بست، زمینداور، پنجوائی، رُخج (قندهار)

بست کهن ترین مرکز تمدن هلمند ۲۱

طاق بست ۲۸

دروازه های بست ۳۱

چاه بست ۳۲

لشکرگاه بست ۳۴

گنبدسربازشهبزاده ها ۳۶

دشت لکان، نبردگاه یعقوب لیث و زنبیل ۳۷

دهکده بولان و علوهمت دانشمندان آن ۳۹

فیروزقند و میمند ۴۲

راه های تجارتی بست ۴۶

پیداور صادراتی بست ۴۸

زمین داور = زون داتبر (خدای دادگر) ۴۹

درتل ، درغش، سروان، بغین ۵۳

- ۵۷ باغران یا باغ ارم
- ۵۹ نوزاد
- ۶۰ هزارجفت، هزاراسپ
- ۶۷ قُتَّیبه وگماشتن هزارجفت قلبه
- ۷۰ کش صفار
- ۷۳ قلعه مادرسلطان و قصر سنگر
- ۷۷ رودبار ونوق
- ۸۲ پنجوانی
- ۸۴ کوهز، کوهتیز، کوهک
- ۸۶ اراکوزیا، الرخج(کندهار)
- ۹۷ بالس، بالش، والشتان
- ۹۹ مکئی بریاداشتهای جغرافیه نگاران کلاسیک
- ۱۰۷ کوره های سیستان

فصل دوم

اوضاع سیاسی بست در قرون نخستین اسلامی

- ۱۱۳ عیاران، یک گروه مؤثر در بست
- ۱۱۶ نخستین طغیان مردم بست
- ۱۲۳ قیام های ضد استبدادی مردم بست
- ۱۲۴ قیام بو عاصم بستی

- قیام محمد بن شداد بستی ۱۲۵
- امیرمعن حاکمی مسرف ۱۲۶
- بیگاریان حاکم کش ۱۲۸
- قیام حضین خارجی در بست ۱۳۰
- قیام حرب بن عبیده در بست ۱۳۲
- خشکسالی انگیزه یی برای قیام ۱۳۵
- قیام ابن حضین در بست ۱۳۸
- قیام عبدالله جبلی ۱۳۹
- قیام محمدبن واصل ۱۴۰
- طغیان مجدد مردم بست ۱۴۱
- قیام عشان بن نصر بستی ۱۴۲
- قیام صالح بن نصر بستی ۱۴۴
- سنگ اندازی عمارخارجی در راه قیام ۱۴۶
- حمله صالح به زرنج بجای بست ۱۴۷
- بهره برداری صالح از قیام ۱۴۹
- مخالفت یعقوب لیث با صالح بستی ۱۵۳
- یعقوب برنده پادشاهی ۱۵۶
- پایان کارصالح بستی ۱۵۹
- نبرد یعقوب با رتبیل در دشت لکان بست ۱۶۲

- طغیان ابراهیم برن عریف در بست ۱۶۵
- بست در قلمرو غزنویان ۱۶۷
- تخریب بست ۱۶۸
- خلاصه وقایع تاریخی بست ۱۷۰

فصل سوم

جغرافیای تاریخی هیلمند (هیرمند = هیتومنت)

- وجه تسمیه هیلمند ۱۷۴
- هیلمند گهواره تمدن سیستان ۱۷۸
- کشتی رانی در هیلمند از بست تا زرنج ۱۸۴
- سرچشمه ومنبع هیرمند ۱۹۰
- از کجکی تا هامون ۱۹۵
- دلتای هیلمند ۱۹۹
- مدو جزر هیلمند ۲۰۵
- خشک سالیهای بحرانی ۲۱۳
- سالهای سیلاب های مدهش و خطرناک ۲۱۴
- اندازه آب هیلمند در سالهای نورمال ۲۲۰
- معاونین دریای هیلمند ۲۲۱
- ۱- رودارغنداب ۲۲۲
- ۲- رود ترنک ۲۲۵

- ۳- خاشرود ۲۲۷
- ۴- خوسپاس ۲۲۹
- ۵- فراه رود ۲۳۰
- ۶- هاروت رود ۲۳۴
- ۷- آبریزهای دیگر ۲۳۶

فصل چهارم

جغرافیای اقتصادی وادی هیلمند(هیرمند)

نظری به پرواژه وادی هیلمند، بزرگترین پروژۀ اقتصادی کشور

- پس منظر اقدامات دولت در جهت احیای مجدد وادی هیلمند..... ۲۳۹
- پروژه های بزرگ ساختمان در وادی هیرمند و ارغنداب ۲۴۸
- بند کجکی ۲۴۸
- بند ارغنداب ۲۵۱
- بند آبگردان ارغنداب ۲۵۴
- نهر جنوبی ارغنداب ۲۵۴
- انکشافات در قسمت علیای هیلمند ۲۵۵
- نهر بغرا ۲۶۰
- نهر شمالان ۲۶۰
- نهر درویشان ۲۶۱
- پروژه های زراعتی در وادی هیرمند ۲۶۲

۲۶۳	 پروژه نادعلی
۲۶۵	 پروژه مارجه
۲۶۶	 پروژه شمالان
۲۶۷	 پروژه درویشان
۲۶۹	 پروژه سراج
۲۶۹	 پروژه ترنک
۲۷۳	 فعالیت های عمرانی در وادی هیرمند
۲۷۶	 امکانات گسترش آبیاری در وادی هیرمند و حوزه نیمروز
۲۷۹	 ساختمان بند کمالخان
۲۸۶	 بند آبگردان خوابگاه
۲۸۷	 ساختمان نهر لشکری نیمروز

فصل پنجم

معاهده آب از رود هلمند بین افغانستان و ایران

۲۸۹	 اعلامیه حکومت افغانستان در باره مذاکرات راجع به آب هلمند
۲۹۲	 متن معاهده آب از رود هلمند بین ایران و افغانستان
۲۹	 پروتوکول ها در مورد وظایف کمیسارهای دولتین
۳۱۱	 عکس العمل محافل سیاسی افغانستان در باره این معاهده
۳۱۷	 تأملی برماهیت معاهده هلمند
۳۲۱	 فهرست عمومی منابع کتاب

بجای مقدمه

شهرت جهانی هلمند

ولایت هلمند در جنوب غرب کشور، یکی از ولایات حاصلخیز و معمورو از لحاظ محصولات زراعتی تا قبل از کودتای ثور، به "گدام غله" شهرت کسب کرده بود. ولایت هلمند از آن جهت که بزرگترین رودخانه کشوری یعنی هلمند از وسط آن میگذرد و سبب آبیاری و سرسبزی زمین های دوطرف خود میگردد، بنام هلمند (مطابق تلفظ عامیانه) مسمی شده است. نام اصلی این رودخانه در متون اوستائی "هیتومنت Haetumant" آمده و معنی آن (سد مند یا رودخانه دارای سد و بند) است. همین کلمه در زبان فارسی "هیرمند" شده و عوام آنرا امروز بصورت "هلمند یا هیلمند" تلفظ میکنند.

رودخانه هلمند که از کوه بابا در نزدیکی کابل سرچشمه می گیرد، در مسیر جریان خود آب ده ها رود خورد و بزرگ دیگر را در کوهستانات مرکزی با خود یکجا کرده بسوی کجکی سرازیر میگردد. در محل کجکی دولت افغانستان به کمک مالی امریکا در سالهای ۱۹۵۲-۱۹۵۱ یک بند عظیم را برای کنترل و تنظیم آب های آن اعمار نمود. از آن تاریخ بعد آبهای رودخانه هیرمند توسط کانالهای خورد و بزرگی که برای آبیاری وادی هیرمند در دوطرف رودخانه کشیده شده، تحت کنترل قرار گرفته است. بزرگترین کانالی که از رودخانه هلمند جدا شده، نهر بغرا است که در پنج کیلومتری گرشک از هلمند منشعب شده و بطول ۸۰ کیلومتر در سمت راست رودخانه به استقامت نادعلی واقع در سی کیلومتری غرب شهر لشکرگاه امتداد یافته است. پروژه های مارجه و شمالان نیز از این کانال آبیاری میگردند.

از سال ۱۳۳۵ / ۱۹۵۶م ببعد در پروژه های نادعلی ومارجه بیشتر مردمان ناقل (عمدتا پشتونها و هزاره های بی زمین) جابجا گردیده اند وبنابر شرایط مساعد آبیاری وکشت میکانیزه ودریافت مساعدت های فنی دولت هریک از ناقلین صاحب زندگی مرفه نسبت به ساکنان اصلی هلمند شده اند.

وادی هلمند را میتوان به سه بخش :هلمندعلیا،هلمند وسطی وهلمند سفلی تقسیم نمود.درهلمندعلیا ولسوالیهای سنگین،موسی قلعه، کجکی وباگران ونوزادقراردارند که در آنها بیشتر اقوام علیزائی سکنی دارند. در هیرمند وسطی یعنی از گرشک تا درویشان، ولسوالی های گرشک، نهرسراج، نادعلی، مارجه، ناوه بارکزائی قرار دارند که (به استثنای نادعلی ومارجه که محل اسکان ناقلین اند) بیشتراقوام بارکزائی وپوپلزائی و نورزائی، زندگی دارند. از درویشان (گرمسیر) تا دیشو، ولسوالیهای گرمسیر، خان نشین، و دیشو موقعیت دارند که در آنها مردمان پشتون وبلوچ زندگی میکنند.

آبادیها وزراعت بعد از کجکی منوط به نوار باریک سواحل رودخانه است. مردم هلمند وسطی، پس از ایجاد وتاسیس پروژه انکشاف زراعت وآبیاری وادی هیلمند، بسیار مرفه تر نسبت به مردم مسکون درهلمندعلیا، درهر دو ساحل رودخانه بشمول موسی قلعه ونوزاد ونهرسراج تا قلعه بست استند. مناطق ولسوالی موسی قلعه از رودموسی قلعه وقسمأ توسط اب کاریز و ولسوالی نوزاد از رود نوزاد آبیاری میشوند که دارای هیچگونه سربندی نیستند ودر بسا اوقات سال با خشک آبی مواجه اند. منطقه واقع میان دو رودخانه ارغنداب وهلمند بنام نهر سراج یاد میگردد. ظاهراً این نام بعد از آن شهرت یافته که امیرحبیب الله خان (سراج الملت والدین)، در دهه دوم قرن بیستم به نایب الحکومه قندهار سردار محمد عثمان، هدایت کشیدن نهری را از رودخانه هلمند از محل سنگین صادرکرد و بر اثرآن هدایت نهرسراج با زور بازوی دهقانان محل کشیده شد. اما این نهر نه تنها امکان آبیاری ۱۳۰ هزار هکتار زمین ساحه را نداشت، بلکه در اثر فقدان زاهبرهای زهکشی آب، زمین

های دوطرف مجرای خود را به باطلاق مبدل کرد. پس از فعالیت پروژه انکشافی وادی هلمند، مطالعاتی جهت انکشاف اراضی و آبیاری ساحه نهرسراج مطرح گردید و مطالعات و سرویهای هم صورت گرفت، مگر این مطالعات تا هنوز جامه عمل بخود نپوشیده و بخش بسیاری از زمین های آن ساحه هنوز هم خشکابه گفته میشود. در ساحه نهرسراج تعدادی از مهاجران بخارانی و اغلب اقوام درانی و بقایای سرداران بارکزانی قندهاری (اولاده سردار کهندلخان، پردلخان، رحمدلخان، شیردلخان، مهردلخان) زندگی میکنند.

بعد از ولسوالی ناوه بارکزانی و ختم پروژه شمالان درسرخذر (سرخ دژ) = قلعه سرخ)، منطقه سرسبز و معموردرویشان یا هزارجفت آغاز میگردد که از قدیم الایام مورد بهره برداری و زراعت قرار می گرفته است و با انکشاف پروژه وادی هلمند، در آنجا نیز رودخانه هلمند جهت بالا آوردن سطح آب رودخانه سربندی در بستر رودخانه ساخته شده که آب را توسط کانال درویشان بسوی چپ رودخانه هدایت میکند و ده ها هزار هکتار زمین را تحت آبیاری قرار میدهد. در سالهای امنیت از این ساحه نیز حاصل فراوان بدست می آمد که گندم و خربوزه و پنبه از اقلام عمده محصولات زراعتی آن ناحیه میباشد.

علت اصلی شهرت جهانی هلمند:

به عقیده صاحب نظران سیاسی، اصلاً دو پدیده از همه بیشتر براهمیت و شهرت این ولایت افزوده است: یکی وجود معدن یورانیوم در کوه های خانشین در هلمند سفلی، و دیگری تولید تریاک و مواد مخدر در سرتاسر ولایت است که گفته میشود، حتی نظامیان خارجی مستقر در این ولایت نیز در ترافیک و قاچاق آن دو پدیده نقش دارند.

بنابراهمیت اقتصادی و سیاسی هلمند (بخصوص معدن یورانیوم در کوه خانشین و مواد مخدر) است که میدان هوایی بست برای نشست و برخاست

طیارات بزرگ مسافربری ملکی و نظامی در مرکز ولایت هلمند بامصرف ۱۲ ونیم میلیون دالر امریکانی اعمار و در اوایل ماه جون ۲۰۰۹ به بهره برداری سپرده شد. همزمان با به بهره سپردن این میدان هوایی، انگلیسها اعلام کردند: هزینه ساختمان ملحقات این میدان هوایی را که تخمین چهار تاپنج میلیون یورومیشود، خواهند پرداخت.

تا قبل از کوتای ثور ۱۳۵۷ که سراسر کشور از امنیت برخوردار بود، مردم هلمند از زمین های خود بطور وسیعی بهره برداری میکردند و خبری از کشت کوکنار و تولید تریاک نبود، مگر با حدوث کودتای ثور و اوج گیری شورشها و نا امنیها در کشور، ولایت هلمند، بحیث مرکز کشت خشخاش و قاچاق مواد مخدر شهرت یافت. طالبان تاحدی توانسته بودند که میزان کشت این ماده را کاهش بدهند، مگر پس از سقوط طالبان، هلمند یکی از نا امن ترین ولایات افغانستان گردید. دلیل این نا امنی رونق کشت و قاچاق مواد مخدر در تبنای بانقش مافیای بین المللی و تعلق گرفتن بخشی از سود آن به طالبان است.

از سال ۲۰۰۶ ببعده در حدود ۹ هزار سرباز انگلیسی برای نابود کردن کشت خشخاش در این ولایت مستقر گردیدند و با وجودی که تا کنون (یعنی تا پایان سال ۲۰۰۹) به تعداد ۲۴۴ نفر از سربازان خود را در مقابل با طالبان از دست داده اند، مگر در جهت محو کشت خشخاش چندان موفقیتی نداشته اند و باز هم این ولایت یکی از نا امن ترین ولایات کشور را لحاظ حضور طالبان و درگیریه با نیروهای خارجی و افغانی بشمار میرود.

باری حکومت امریکا برای نابودی کشت تریاک پیشنهاد سم پاشی مزارع خشخاش هلمند را مطرح ساخت ولی حامد کرزی، این شیوه مبارزه را به دلیلی تأثیر سوء مواد سمی بر حیات مردم محل خطرناک ارزیابی نمود و عدم موافقت خود را با آن ابراز نمود، هر چند که ضیاء مسعود، معاون کرزی، حمایت خود را از این طرح این تائید نمود، مگر این طرح جامه عمل نپوشید.

تونی بلیر صدراعظم اسبق انگلستان ، ضمن ارایه دلایل در باره ضرورت اعزام نیروها به ولایت هلمند در پارلمان آن کشور اعلام داشت که معتادین مواد مخدر در خیابان های شهر های انگلستان ، هیروئین افغانی مصرف میکنند ، و ملت را تهدید خطرناکتر از تروریزم تهدید میکند ، که منشاء آن در افغانستان قرار دارد. اما تونی بلیر توضیح نداد که چگونه این همه هیروئین افغانی از ولایت هلمند به شهرهای انگلستان رسانده میشود؟ باری در سال ۲۰۰۷ حامدکرزی دودپلومات انگلیسی را که به موسی قلعه سفر کرده بودند، از افغانستان اخراج کرد. بعد ها گناه آنها تماس های سری و غیرمجاز با طالبانی عنوان شد که دولت انگلیس برای مبارزه با آنها ۹ هزارسربازخود را در هلمند مستقر ساخته است. ناظرین سیاسی درهمان زمان هیچ ابائی نداشتند ازاینکه بگویند این دودپلومات معامله گران موادمخدر از نزد طالبان دربدل اسلحه بوده اند. بر سر اخراج این دو دپلومات روابط سیاسی تونی بلیربا رئیس جمهورکرزی روبه تیرگی نهاد ولی با آمدن صدراعظم گوردن براون این روابط قدری بهبود یافت.

در گزارش سال ۲۰۰۷ سازمان ملل آمده بود که افزایش تولید خشخاش در ولایت هلمند، در سال (۲۰۰۶) بین سی تا پنجاه درصد رشد داشته است. به این ترتیب، هلمند به بزرگترین منطقه تولید مواد مخدر در (افغانستان) تبدیل شده است. نماینده افغانستان در سازمان ملل گفته بود که کشت خشخاش و شورش طالبان با هم ارتباطی انکار ناپذیر دارد و نیروهای طالبان را به حمایت از تولید کنندگان خشخاش و قاچاقچیان مواد مخدر متهم کرده بود. قرار آمارملل متحد ، تریاک افغانستان ۹۳ % حجم تولید تریاک جهان را تشکیل میدهد ، از جمله ۷۰ % آن در مناطق همجوار با سرحد پاکستان به هیرنین تبدیل میشود. ۵۰ % مقدار یادشده در ولایت هلمند، جای که نیرو های عمده انگلیسی مستقر گردیدند ، تولید میشود. (بی بی سی ۲۷ اگست ۲۰۰۷)

اکنون نیز گزارشها حاکی است که میزان کشت خشخاش در این ولایت

بیش از سایر ولایات کشور میباشد. این در حالی است که انگلیس مسئول مستقیم مبارزه با کشت و تولید مواد مخدر در هلمند را بر عهده دارد. و به همین دلیل در سه سال گذشته انگلیس مبلغ ۲۹۰ میلیون دالر را برای مبارزه با تولید مواد مخدر در هلمند صرف کرده و همزمان با آن از کشاورزان این ولایت حمایت کرده است.

یکی از ولسوالیها حاصلخیز کشت خشخاش، موسی قلعه مرکز زمینداور است که در اوایل ماه فیبروری ۲۰۰۶ طالبان (ظاهراً با صلاحدید نیرو های انگلیسی مستقر در آن ولایت) آن را اشغال کردند. والی آنوقت هلمند، اسدالله وفا در همان وقت اظهار داشت که در حدود ۷۰۰ نفر از اعضای طالبان و القاعده تازه از پاکستان به هلمند وارد شده و وضعیت امنیتی را برهم زده اند. ورود این عده طالبان همزمان به این اظهارات جنرال مشرف بود که گفته بود، طالبان یک جنبش افغانی است و در داخل افغانستان حامیان زیادی دارند و دولت افغانستان باید از شیوه برخورد پاکستان با طالبان در وزیرستان شمالی پیروی نماید. اما دولت افغانستان که از ترفندها و توطئه های پاکستان در رابطه با امنیت کشور بدرستی واقف بود، این نظر رئیس حکومت پاکستان را رد کرده و بخاطر حفظ حیات مردم بیدفاع و غیر وابسته به گروه طالبان در دو هفته اول از بمباردمان موسی قلعه پس از اشغال آن از سوی طالبان خود داری نمود. از نظر پاکستان، اگر مردم عادی کشته شوند، قربانیان از سر تأثر برای انتقام گیری از نیروهای خارجی، به گروه طالبان می پیوندند، و اگر از طالبان کشته شوند، این تأثیر بیشتر سبب غیض و برافروختن آتش انتقام آنها در مقابل نیروهای دولتی و بین المللی میگردد که در هردو صورت باعث نا امنی و برهم زدن ثبات در افغانستان میشود، چیزی که آرزوی پاکستان است.

چنانکه در آغاز بدان اشاره شد، کشت کوکنار، در این ولایت یکی از عمده ترین محصولات آن است که در توسعه و تداوم آن هم مافیای بین المللی و هم طالبان نقش دارند. بگزارش آژانس خبری روز، محمد گلاب منگل والی هلمند

در یک مصاحبه اختصاصی خود با آن آژانس گفته است: دشوار است که به یکبارگی کوکنار از ولایت هلمند ریشه کن شود، چون این ولایت یکی از ولایات بزرگ سرحدی بوده و کنترل سرحدات هم دشوار می باشد. وی علاوه نمود که برای اولین بار به خاطر محو کشت کوکنار به ۳۳ هزار دهقان این ولایت به ارزش ۱۲ میلیون دالر کود کیمیایی و تخم های اصلاح شده توزیع گردیده تا آنان کوکنار کشت نکنند. بقول والی هلمند تا کنون ۳۶ هزار هکتار زمین، زیر کشت مشروع آمده است و ۵۰۰۰ هکتار زمین از وجود کوکنار پاکسازی شده است. و مقدار فراوان مواد مخدر در این ولایت دستگیر شده و در جریان سال گذشته ۵۲ تن مواد مخدر در این ولایت حریق گردیده و طی عملیات محو کشت کوکنار با دادن ده ها کشته ۹۱ قاچاقبر مواد مخدر بازداشت گردیده اند. سه روز قبل از این مصاحبه والی هلمند هزاران کیلوگرام مواد مخدر با پنج تن از قاچاقبران که در میان شان یک نفر پاکستانی نیز بود در ولسوالی دیشو ولایت هلمند دستگیر شدند. معهذرا ولایت هلمند هنوز هم بزرگترین تولید کننده مواد مخدر و نا امن ترین ولایت در کشور می باشد.



نظامیان امریکا روز (۲۳ مه ۲۰۰۹) اعلام کردند که در عملیات چهار روزه که در هلمند در ولسوالیهای نادعلی و مارجه صورت گرفت، به کشف و ضبط ۱۰۰ تن مواد مخدر موفق شدند و حدود ۶۰ تن از طالبان کشته شده اند. بر اساس ارزیابیهای نظامیان امریکا، سالانه میان ۸۰ تا ۴۰۰ میلیون دلار از این طریق به جیب طالبان سرازیر می شود. (دویچه ویله/۲۴/۵/۲۰۰۹)

ناگفته نماند که عملیات نظامی به بهانه تصفیه و نابودی گروه های

طالبان در این ولایت از طرف نیروهای ناتو ویا انگلیسی، چندین بار اجرا شده و در هر بار جان ده ها تن افرادیگانه ملکی را گرفته و زنان و کودکان بسیاری را بی سرپرست ویتیم و بیوه ساخته است. دیدن صحنه های بمباردمان خانه های گلین مردم روستاها وکشتار کودکان و زنان و اطفال از اثر این عملیات روح و روان هرانسان با احساس را چریحه دار میسازد. این صحنه ها را میتوان در وب سایت <http://www.rethinkafghanistan.com> دید و قضاوت کرد. ویا در بخش مطالب تصویری پورتال افغان- جرمن نیز مشاهده نمود.

طبق اظهارات ریچارد هالبورگ، نماینده ویژه دولت امریکا در امور افغانستان و پاکستان، ائتلاف بین المللی به جای اقدامات قبلی در از بین بردن کشتزارها و محصولات خشخاش، باید فعالیت های خود را بر روی مبارزه با بزرگان مواد مخدر و ضبط مواد شیمیایی و تجهیزات برای لابراتوارهای مخفی تولید هروئین متمرکز کند. هالبورگ خاطر نشان کرد، دولت امریکا قصد دارد کمک های خود به کشاورزان افغانستان را افزایش دهد تا آنها از کشت خشخاش دست بردارند. وی ادعا کرد، واشنگتن در نظر دارد صدها میلیون دلار بودجه برای این هدف اختصاص دهد. پس از تصرف افغانستان توسط کشورهای ناتو به رهبری آمریکا، تولید مواد مخدر در این کشور تا ۴۰ برابر افزایش یافت.

طالبان بخاطر سهم بردن از کشت مواد مخدر و قاچاق آن برچندین ولسوالی هلمند کنترل خود را قایم کرده بودند و چون انتخاب ریاست جمهوری از دیدگاه امریکا از اهمیت زیادی برخوردار است، بنابراین بزرگترین عملیات جنگی نیروهای امریکائی در هلمند زیرنام خنجر، در اولین هفته ماه جولای ۲۰۰۹ در ولسوالی های گرمسیر، خان نشین و ناوه بارکزی شروع شد که بگفته یک وکیل هلمند، باعث فرار پنج هزاران خانواده هلمندی از میدان جنگ شد. در این عملیات ۴ هزار نیروی دریائی امریکا و ۶۵۰ نفر از نیروهای دولتی افغان شرکت کرده بودند. در عین حال نیروهای انگلیسی نیز طی هفته اخیر چون هفته اول ماه جولای در ولسوالیهای گرشک و سنگین عملیات های رابنام

"پنجه پلنگ" انجام دادند. به گفته مقامات افغانی در این عملیات تلفات طالبان از ۱۵۰ تا ۲۰۰ تن بوده است. اما طی همین دو هفته ۱۹ تن از نیروهای انگلیسی بر اثر انفجارهای بمب های کنار جاده ئی ، کشته شدند.

جنرال عظیمی ،سخنگوی وزارت دفاع افغانستان روز ۲۲ جولای در یک کنفرانس مطبوعاتی به عملیات "خنجر" در ولایت جنوبی هلمند اشاره کرده گفت: طی ۲۰ روز گذشته ۷۰ جنگجوی داخلی و خارجی در نبرد با نیروهای امنیتی افغان و خارجی کشته شدند. کشته شدن ۱۹ عسکر بریتانوی در دو هفته اول عملیات "چنگال پلنگ" ضربه محکمی بر روحیات نیروهای بریتانوی وارد نمود. پس از این حادثه روزنامه تایمز لندن گزارش داد که تاکنون ۱۸۵ سرباز انگلیسی در افغانستان کشته شده اند و در کمتر از سه سال ۷۳۰ سرباز انگلیسی در افغانستان زخمی شده اند. بر اساس این گزارش، اکثر این زخمی ها به صدمات دایمی نظیر نقص عضو از اعضای بدن دچار شده اند. در زمان حاضر حدود ۹۱۵۰ سرباز انگلیسی در افغانستان حضور دارند.

بی بی سی گزارش داد که، [از ماه جولای تا ۴ نومبر ۲۰۰۹ تعداد تلفات نیروهای بریتانوی در افغانستان به ۲۲۹ نفر بالا رفت. منبع bbc ۴ نومبر ۲۰۰۹] به گزارش روزنامه "ایندی پندنت" چاپ لندن هزینه های پنهانی جنگ افغانستان از سال ۲۰۰۱ تاکنون به ۱۲ میلیارد پوند رسیده است که دولت می تواند آن را برای احداث ۲۳ شفاخانه جدید، یا استخدام ۶۰ هزار معلم و یا استخدام ۷۷ هزار پرستار مصرف کند.

بر اساس این گزارش مصارف پنهانی جنگ همچنین شامل غرامت های پرداخت شده به سربازان مجروح و معیوب شده انگلیسی می شود که میزان آن از ۱/۲۷ میلیون پوند در سال ۲۰۰۵ به ۳۰/۲ میلیون پوند در سال ۲۰۰۸ افزایش یافت. گزارش های رسانه های انگلیس همچنین نشان می دهد که هزینه جنگ افغانستان در سال مالی ۲۰۱۰-۲۰۰۹ احتمالاً یک میلیارد پوند بیش از

برآورد ۳/۵ میلیارد پوندي اعلام شده در سال گذشته خواهد بود. آمارهاي اعلام شده در روزنامه ايندي پندنت انگلستان در اواخر ماه جولای نشان مي دهد که از ابتدای سال ۲۰۰۹ تاکنون ۴۷۵ سرباز انگليسي در بیمارستان هاي صحرایی بستری شده اند. بر اساس اين آمار از ابتدای استقرار سربازان انگليسي در هلمند در سال ۲۰۰۶ تاکنون ۲۱۸ سرباز انگليسي جراحات شديد برداشته و ۵۰ تن از آنان یک عضو بدن خود را از دست داده اند. (۳۰ جولای ۲۰۰۹)

ولایت هلمند قبرستان تاریخی سربازان انگليسي در افغانستان است. در سال ۱۸۸۰ میلادی انگليسيها هزاران عساکر خود را در جنگ ميوند (کشک نخودفعلی) از دست دادند، و اکنون هم انگليسيها شايد بخاطر انتقام کشی از آن شکست خود هلمند را برای سرکوب طالبان برگزیدند ولی خبر نبودند که اين مردم با شهامت، در دهه ۸۰ قرن گذشته ابر قدرت شوروی را نیز به زانو در آوردند و اکنون هم هر متجاوز دیگر را با شکست مواجه خواهند نمود و هيچ نیروی متجاوزی نمیتواند آنها را مقهور زورگویی اسلحه برتر و کشتارهای وحشیانه خود بسازد. بنا بر گزارش های خبری، از سال ۲۰۰۱ تا ۳۱ دسمبر ۲۰۰۹ مجموعاً ۲۴۴ نظامي انگليس در هلمند کشته شده اند که اين رقم پنجاه نفر بيشتر از کل تلفات ارتش انگليس در عراق است.

سال ۲۰۰۹ مرگبارترین سال برای نیروهای خارجی :

وزارت دفاع امريکا در وبسایت خود اعلام کرد که تا ۲۴ دسامبر ۲۰۰۹ ، ۸۵۹ عسکر امريکا در افغانستان کشته شده اند. به اين ترتيب سال ۲۰۰۹ مرگ بار ترين سال برای نيروهاي آمريکايي و هم پيمانانشان در افغانستان به حساب مي آيد. به گزارش خبرگزار ي شينهوا ، تاکنون ۹۴۰ سرباز و افسر امريکايي در افغانستان کشته شده اند. در حالي که تعداد کل تلفات نيروهاي ائتلاف به ۱۵۵۳ تن رسيده است.

به گزارش یک رسانه روسی، مجموعاً در عملیات "ازادی شکست ناپذیر" که در سال ۲۰۰۱ آغاز شده بیس از یک هزار و ۱۶۰ نظامی امریکا کشته و بیش از ۶۴۳۷ نظامی انگلستان در افغانستان زخمی گردیده اند. (ریا نوشتی، ۲۰۱۰/۹/۱) (بنابر گزارش اسوشیتد پرس تا پنجم جون ۲۰۱۱ در افغانستان تعداد ۱۱۸۶۴ امریکایی زخمی شده اند.)



کاروان جنازه های سربازان انگلیسی درلندن که درهلمند جان باخته اند

روزنامه گاردین در شماره (۲۵ / ۷ / ۲۰۰۹) خود تحت عنوان "تصورات خطرناک" مطلبی نوشته و در بخشی از آن می گوید: بیاید وضع نظامی افغانستان را از دیدگاه دشمن بررسی کنیم. قوای امریکا و بریتانیا اخیراً دو عملیات بزرگ را در مناطق قدرت طالبان آغاز کردند. اما در این عملیات ها ۳۱ عسکر امریکایی، ۲۰ عسکر آیساف و ۱۹ عسکر بریتانوی کشته شدند. درست است که طالبان نیز در این برخورد ها تلفات داده اند، اما منابع استخدام آنها بی شمار است و از دست دادن یک محل هم برای شان آنقدر ها اهمیت

ندارد، زیرا آنها اطمینان دارند که دوباره در این مناطق رخنه می کنند. آنها در این زمینه از حوصله کار میگیرند، زیرا تاریخ هم به آنها درس می دهد که بالاخره خارجی ها مناطق شان را ترک می کنند. از این رو در جنگ علیه تندروان نمی توان با افزایش تعداد عساکر و توسعه میدان محاربه پیروز شد. غرب باید برای رسیدن به یک راه حل واقع بینانه تلاش کند. کار در این زمینه باید از همین حالا آغاز شود، قبل از آنکه فرصت از دست برود. (رادیوآزادی، ۲۵/۷/۲۰۰۹) پایان مقاله ۲۸/۷/۲۰۰۹

در اینجا شایسته میدانم تا بگویم که کتاب حاضر بر اثر تقاضا و خواهش مکرر تلفونی دو جوان وطن دوست هلمندی که عاشق تاریخ و فرهنگ درخشان کشور ومنجمله زادگاه خود اند: (شریف الله دوست ساروانی، وانجنیر محمد داؤد فرهنگ) بطور عاجل از روی نوشته های قبلی ام تهیه شده است ومن به خاطر فرهنگ دوستی این دو جوان با استعداد و پرشور، که بدون تردید در آینده از شخصیت های فرهنگی و علمی نامدار این منطقه خواهند بود و بیرق علم و فرهنگ را در سرزمین مردخیز ومدنیت پرور هيلمند برافراشته نگاه خواهند داشت، این کتاب را بنام شان اهداء میکنم. و امیدوارم کاستی های کتاب را آنها رفع نمایند.

به امید روزی که جوانان هيلمندی مثل سایر جوانان آگاه کشور ، نقش ملی و افغانی خود را در راه اعتلا وشکوفانی معارف وتعلیم وترتیب فرزندان هيلمند وتمام کشور بطور شایسته ای ایفا نمایند.

کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی

سویدن ۳۰/۴/۲۰۱۳=۱۰ثور۱۳۹۲

فصل اول

جغرافیای تاریخی بست، زمین داور،

پنجوانی و رُخج یا اراکوزیا(قندهار)

بست، کهن ترین مرکز تمدن هلمند:

بست، بعد از زرنج دومین شهرمهم سیستان بشمار میرفت که با زرنج در یک عرض البلد جغرافیائی واقع شده بود و در محل تلاقی دو رود خانه بزرگ هیرمند و ارغنداب موقعیت داشت. حصار بزرگ، ولی فرو ریخته و استحکامات دامنه دار با طاق جالب و با شکوه بست نمودار آنست که اینجا روزگاری یکی از مراکز عمده تمدن سیستان بوده است.

بست مانند اکثر شهرهای عمده قدیمی، متشکل از سه بخش بود: ارگ یا بالاحصار، شارسن و ربض. ارگ محل سکونت شاه یا حاکم و ماموران عالی

رتبه دولتی و جایگاه خزانه وزندان بود. این قسمت بوسیله باره یادپواری بلند که به آن فصیل میگفتند از شارسرستان جدا میشد. شارسرستان یعنی خود شهرکه محل اقامت تجار و کسبه کاران و ماموران متوسط دولتی و طبقه مرفه مردم شهری بود و بازارها و فروشگاه ها در آن قرارداشت. این قسمت هم بوسیله یک حصار بلند از ربض جدا میشد. بعد از شارسرستان، ربض (حومه) آغاز میگردد که محل سکونت مردم عادی و فرودست شهری بود. ربض هم با دیواری بلند محاط بود. هرکه امروز برخرابه های ارگ قلعه بست صعود کند، بدرستی این سه بخش فوق الذکر را در آن دیده میتواند که هریک با فصیلی از بخش دیگرشهر جدا میشده است. فقط در سمت غربی آثار فصیل سوم به سبب نزدیکی با ساحل هیرمند و مدوجذرسیلابها از میان رفته است.

مرحوم کهزاد بنای این شهر را به عصر کی گشتاسپ حامی زرتشت، و پسر برادر او بستواری، یکی از پهلوانان نامدار آن عهد نسبت میدهد. کهزاد میگوید که " در شاترونیها (فقره ۳۶) نسخه اوستا بزبان پهلوی که از سمرقند پیدا شده و تاریخ آن به ۸۰۰ میلادی میرسد، تحریر شده است که: " بستوار پسر زریور، شهر بست را آباد کرد." ^۱

نقرباً دو هزار سال پیش از امروز، ایزیدور، از این شهر بنام "بیوت" یاد کرده و پلینی مورخ رومی در قرن اول میلادی، آنرا بکشل "بست" (بکسراول) خوانده، موقعیت آنرا در کنار رودخانه "اریمانوس" (هیرمند) سراغ داده است. ^۲

مرحوم پوهاند حبیبی از قول مارکوارت مینویسد که، بست در ملتقای

^۱ - کهزاد، تاریخ افغانستان، ج ۱، ص ۲۵۵، چاپ ۱۳۲۵

^۲ - کهزاد، آریانا، ص ۳۶۹، چاپ ۱۳۲۱ کابل

هیرمند و ارغنداب در زمان قدیم یکی از مراکز تمدن این سرزمین بوده و در آغاز قرن ششم میلادی در دست هفتالیان افتاد که انوشیروان خسرو اول ساسانی آنرا از ایشان بگرفت.^۱

چنین معلوم میشود که، در ایام ضعف و فترت دولت ساسانی پارس در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی، سرزمین های سیستان و رنج و زابل و داور یعنی وادی های هیرمند و ارغنداب و ترنگ بدست ملوک رتبیل که از بقایای خاندان های کوشانی - هفتالی و ترکان شمال هندوکش بوده اند، افتاده باشد، زیرا در حین فتوح عرب بعد از سنه ۳۰ هجری (۶۵۰ میلادی) می بینیم که در زرنج مرزبانی بنام رستم یا پرویز - پرویز حکمرانی دارد و بعد از آن اعراب مسلمان با رتبیل یا زنبیل شاه زابلستان می جنگند.^۲

بلاذری در فتوح البلدان خود، آمدن افسر عربی عبدالرحمن بن سمره را از سیستان به بست بعد از قطع وادی خواش و قوزان بست، مینویسد که این سمره بست را بزور بگرفت و پس از آن مردم رودان (= سروان) را مغلوب ساخت و به خشک (کشک نخود) آمد و هم در رنج جنگ کرد، و بر مردم چیره شد.^۳

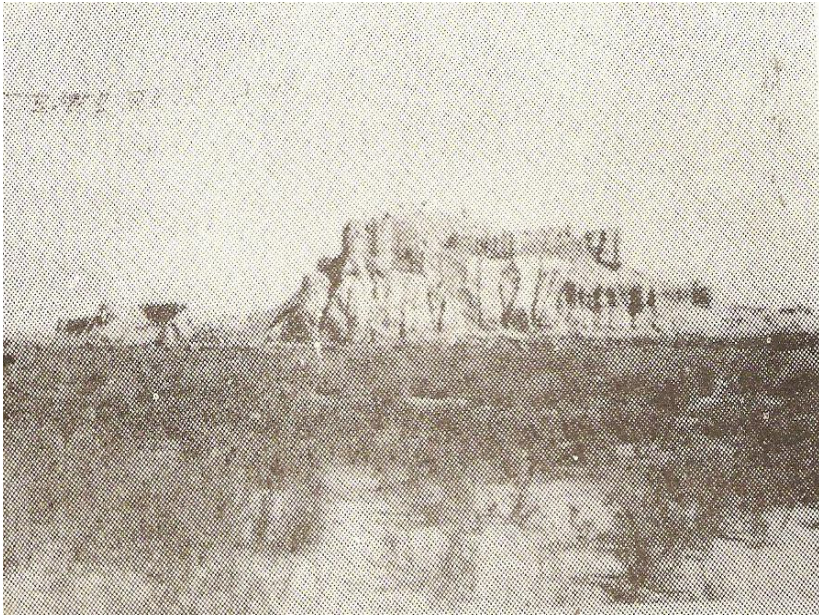
به نظر مرحوم حبیبی، این وقایع بعد از سال ۳۶ هجری (۶۵۶ م) رخ داده ولی از جمله سرزمین های مذکور، در کتب فتوح، خواش، همین خاش و خاشرود

۱ - مارکوارت، ایرانشهر، ص ۳۶، طبری، ج ۱ (حبیبی)

۲ - تاریخ سیستان، ص ۸۱، بعد، فتوح البلدان بلاذری، ص ۴۰۱، ۴۸۵، ترجمه فارسی، ص ۲۷۰ - ۳۰۰

۳ - بلاذری، فتوح البلدان، متن عربی ص ۴۸۸،

و خشک هم کشکنخود ورخج وادی ارغنداب است. اما کلمه "قوزان" را تاکنون نفهمیده ام که چیست؟ اگر کسی در این باره رأی داشته باشد، لطفاً به انجمن تاریخ بنویسد.^۱



خرابه های قلعه بست از سمت جنوب

به نظر اینجانب، "قوزان" متذکره بلاذری همین "بولان" نزدیک ترین روستای شمال بست، بوده است، زیرا کلمه "بولان" چه از لحاظ تعداد حروف و شکل املاء به رسم الخط عربی و فارسی با "قوزان" متذکره بلاذری همسانی

^۱ - مجله آریانا، سال ۱۳۵۱ ش، مقاله بست و لشکرگاه، بقلم پوهاند حبیبی

و شباهت قابل قبولی دارد، خاصه اینکه با نام بست یکجا ذکر شده است.

در قرون وسطی راهی که زرنج را به بست وصل میکرد، از ولایت خاش میگذشت و بعد از عبور از روی پل خاشرود و قطع بیابان (دشت مارگو) به بست میرسید، اما قبل از رسیدن به بست، باید روستای بولان را در دست راست رودخانه هیرمند که خیلی معمور و پرجمعیت بود، پشت سر میگذاشت.

جغرافیه دانان اسلامی بست را "درهندوستان" و "جای بازرگانان" گفته اند که در آن تجارتخانه های هند و سند موجود بود. بنابراین قدیم ترین اثر جغرافیائی کشور، حدود العالم تألیف در سال ۳۷۲ هجری: «بست شهری بزرگ بود با باره محکم بر لب رود هیرمند، با ناحیتی بسیار، و جای بازرگانان بود و مردمان داشت جنگی و دلاور، و در آنجا میوه ها را خشک میکردند و بجا های دیگری بردند و کرباس و صابون نیز از آنجا صادر میشد.»^۱

جغرافیه نگاران اقدم عربی، از بست به تفصیل سخن نمیروانند، مثلاً احمد بن ابویعقوب بن واضح معروف به یعقوبی که کتاب البلدان خود را در ۲۷۸ هجری نوشته، در ذکر سیستان، بست را از شهرهای بزرگ آن می شمارد و میگوید: در عصر خلافت ابوجعفر منصور (عباسی) معن بن زاید شیبانی بر آن تصرف جست و مردم آن قومی است از عجم و اطراف آن ببلاد سند و هند پیوسته اند.^۲ همچنان احمد بن عمر مشهور به ابن رسته، در اعلق النفیسه

^۱ - حدود العالم، چاپ دکتور ستوده، ص ۱۰۳

^۲ - یعقوبی، البلدان، طبع دخویه ۱۸۹۲، لیدن، ص ۲۸۰ (حبیبی)

بسال ۲۶۰ هجری، ذکری از بست در کوره های سیستان (زرنج، بست، الرخد) دارد.^۱

لسترانج محقق انگلیسی میگوید: بست (به ضم ب) در ساحل هیرمند در محل التقای آن با رودیکه از قندهار جریان دارد، واقع و پیوسته جای مهمی بوده است. این شهر در قرن چهارم هجری دومین شهر سیستان و بزرگترین شهر کوهستانی مشرق که شامل زمینداور ورخج بود، بشمار می آمد. لسترانج علاوه میکند که در پایان قرن هشتم، هنگام لشکرکشی امیر تیمور از بست بزرنج (از زرنج به بست درست است) این شهر و حول و حوش آن ویران گردید و در ضمن همین لشکرکشی بند عظیم هیرمند نیز که بنام "بند رستم" شهرت داشت خراب شد. این بند تمام روستاهای باختری سیستان را مشروب میکرد.^۲

ابواسحاق ابراهیم اصطخری، سیاح و جغرافیه نویس معروف اسلامی، در نیمه اول قرن چهارم هجری در کتاب خود (مسالک و ممالک) میگوید: جلو دروازه بست، بالای دریا چنانکه در عراق معمول است، پلی وجود دارد که روی یک عده زورق های خورد و بزرگ تعبیه شده و جاده بزرگی که از زرنج به بست می آید از روی این پل میگذرد.^۳ ابن جوقل جغرافیه نگار دیگر اسلامی، در سال ۳۶۵ هجری در کتاب صورت الارض خود، از بست به نیکویی یادآور شده گوید: شهر بست، پس از زرنج، بزرگترین شهر سیستان است

^۱ - ابن رسته، الاعلاق، طبع لیدن، ۱۸۹۱، ص ۱۰۵ (حبیبی)

^۲ - لسترانج، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ ۱۳۳۷ تهران، ص

۳۶۹

^۳ - اصطخری، مسالک و ممالک، متن فارسی، ص ۱۹۶ - ۱۹۷

و مردم آن مثل اهل عراق (ایران کنونی) زندگانی میکنند و جوانمرد و توانگر اند و با هندوستان تجارت دارند . و در آنجا خرما و انگور فراوان بدست می آید.^۱

اما در میان جغرافیه نگاران عربی، آنکه شرح قابل توجهی در باره بست و لشکرگاه و شهرک های دیگر آن نواحی بدست میدهد، ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسی شامی معروف به البشاری است که در سال ۳۷۵ هجری، در کتاب احسن التقاسیم خود نوشته است:

بست، باقلعه بزرگ و حومه پهناوری در یک فرسخی بالای ملتقای رودخانه خردروی (ارغنداب) و هیرمند قرار دارد. بازارهایش معموراند و دارای مسجدی نیکو است. اهل آن متدین و با مروت و صاحب نعمت اند که به آئین و درایت و خوی نرم خویش مشهوراند. این شهرچه پاکیزه و سرسبز با موقعیت مهم اش، خرما و انگور فراوان و گل ریحان بسیار دارد. از ابو منصور دانشمند سیستانی شنیدم که گفتی: در دنیا شهری باین کوچکی ولی سرسبز و دارای میوه ها و نعم فراوان ندیده ام، اما وبا دارد. و شهر آن خیلی آباد است و مسجد جامع و ربض (حصار بیرونی) نیز دارد که بازار در آن اند. مردم آن از اب هیرمند نوشند و رودخانه دیگری هم دارد که خردروی (ارغنداب) گویند. این دو رودخانه بفاصله یک فرسخ از بست باهم می آمیزند و در جای آمیزش آنها پلی از کشتیها است.^۲

مقدسی در جای دیگر از کتاب خود گوید: بست قصبه مرکزی آن سرزمین است و یک هزار و یکصد (۱۱۰۰) روستا دارد. و شهرهای مربوط آن

^۱ - ابن، صورت الارض، چاپ دکتر شعار، ص ۱۵۶

^۲ - احسن التقسیم، طبع دوم لیدن، ۱۹۰۶، ص ۳۰۴.

عبارت اند از: درتل، سروان، درغش، بغنین، فیروزقند، پنجوانی، بالس و جهالکان (ضبط های دیگر این ایم کلمه بیاید) بان، قرمه، بوزاد (نوزادکنونی)، ارض داور (زمینداور)، صروستان (سدوسان)، قرية الجوز (حور، حوز، الجور)، رخود (رخد، رخج = قندهار)، بکروآواذ (بکر آباد، تکرآواذ، بکیرا، ظاهراً مصحف تگین آباد باشد) ، بنجوی (پنجوانی غرب قندهار)، کش (کشکنخود حالیه)، روزان، سفنجاوی (غالباً مصحف سفنجاری که اکنون سنجاری یا سنزری در غرب قندهار در کنار دریای ارغنداب واقع است) ، طلقان (تلوکان کنونی بیست میلی جنوب غرب قندهار، پرورشگاه شاعر و عارف معروف ملاحسن سکزی)^۱

طاق بست:

رواق یا طاق بزرگ قلعه بست، درپای خرابه های ارگ آن، از آثار تاریخی و دیدنی است که حکایتگر شکوه و عظمت پارینه شهر تاریخی بست میباشد. این طاق در زمان خلافت عبدالملک اموی در نیمه دوم قرن اول هجری آبادان و استوار بوده و روایت تاریخی از والی عربی آن موجود است که بلاذری گوید: در سال ۷۴ هجری (= ۶۹۲ م) عبدالله بن امیه بن عبدالله حاکم سیستان شد و او به فکر تسخیر کابل افتاد. "عبدالله بقصد نبرد بارتیبل رهسپار بست گردید. وی در آغاز پیشنهاد رتیبل را که میخواست یک میلیون درهم به او خراج بدهد و به صلح برسد نپذیرفت، و گفت هرگاه این رواق (منظور طاق

^۱ مقدسی، احسن التقاسیم، طبع دوم لیدن ۱۹۰۶، ص ۲۹۷

بست است) را پر از زر کند صلح خواهد کرد ورنه شمشیر دو رویه کار یکرویه کند. رتبیل نپذیرفت و از پیش او به نواحی کوهستانی زابلستان عقب نشست.^۱

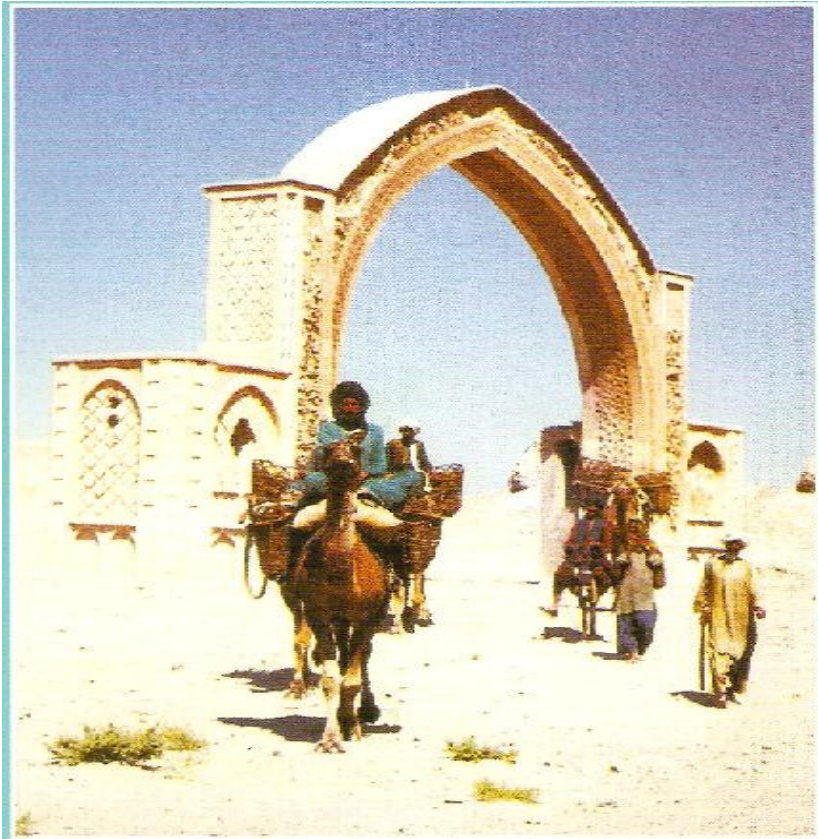


طاق بست قبل از ترمیم در ۱۹۳۸م

از این روایت معلوم میشود که طاق بست در قرن اول هجری آباد و استوار بوده است. نگارنده این سطور که این طاق عظیم و حیرت انگیز را از نزدیک دیده ام، میتوانم پهنائی یا عرض آنرا حدود ۲۰ متر و بلندی آنرا ده

^۱ - فتوح البلدان، ص ۲۷۰

مترتخمین کنم. به هرحال کسانی که به شهرلشکرگاه مسافرت میکنند، دیدن این طاق برای شان جالب و تماشایی است.



طاق قلعه بست بعد از ترمیم

دروازه های بست:

برطبق روايات جغرافيه نگاران کلاسيک عرب مانند ابن حوقل، واصطخری و غيره روايات شفاهي مردم، شهر بست دو دروازه ويا بيشتز ازدو داشته است. یکی از اين دروازه های درسمت غرب روبروی پلی واقع بود که بررودخانه هيرمند بر یک عده زورق ها تعبیه شده بود واز آن بسوی زرنج ميرفتند. دروازه ديگر شهر بست بطرف شرق برجاده ايکه از آن به طرف پنجواني قندهار و هند ميرفتند، باز ميشد. ممکن است شهر بست دروازه های ديگری هم در شمال وجنوب داشته بوده باشد که معلومات کتبی اندکی در باره آنها در دست است. از جمله تاريخ سيستان از دروازه ميرکان بست در حوادث ۲۴۹ هجری با صالح بستی خبرمیدهد.^۱ که ظاهراً درجنوب شهر موقعیت داشته است. دروازه شمال شهر ممکن است همان دروازه دیوان باشد که تاريخ سيستان از آن دروقایع ۲۹۸ هجری چنین خبرمیدهد: درسال ۲۹۴ هجری، طاهر بن محمدبن عمرولیث سومین شاه صفاری دربست کاخی وباغی اعمار نمود وخصراء(چمن) وسیعی در نزدیک دروازه دیوان ساخت وکوشک دیگری برلب آب هيرمند، نزدیک پل بست، اعمارنمود. کوشک طاهرشامل نه گنبد درون بدرون بود که آن همه را در بدل پول نقد یعنی بدون کار بیگار اعمار کرده بود. وسال چند بار برای واری از پیشرفت کارقصر خود از زرنج به بست می رفت و برمیگشت.^۲

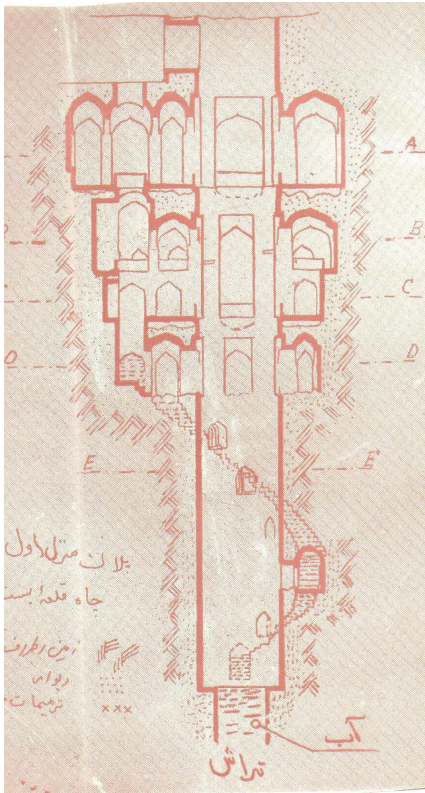
چاه بست :

یکی دیگر ازعجایب دیدنی قلعه بست، چاه دایروی است که دروسط تپه

^۱ - تاريخ سيستان، چاپ انتشاران معین، ص ۲۱۱

^۲ - تاريخ سيستان، چاپ ۱۳۱۴، ص ۲۸۰

بالاحصار حفر شده و بگفته مردم محل تا هفت طبقه دورا دور آن اطاقهای بزرگی ساخته شده بود که در وسط آن زندان پادشاه قرار داشته است. راه دخول به ساختمانهای زیرزمینی بالاحصار که توسط دهلیز های تنگ و تاریک



دورتر از مرکز چاه صورت می گیرد، برای هرکس میسر نیست ولی بعد از دخول به ساختمانهای مرکزی بالاحصار بست، امکان خروج از آن خیلی مشکل به نظر می آید. این چاه در سال ۱۹۷۹ از طرف اداره باستان شناسی و حفظ آبادات تاریخی، پاک کاری شد که آشنائی بالاین چاه ، رهنمائی خوبی برای معرفت با چگونگی ساختمان های قلعه بست نیز میباشد. اکنون دوسه طبقه فوقانی اطاق های دورادور این چاه که رنگ خشت های آن سوخته و دود آلود است و حاکی از آتش سوزی های دوران های گذشته میباشد، بدرستی قابل تشخیص است.

تصویر چاه قلعه بست بعد از پاک کاری

بنابر گزارش اداره باستان شناسی افغانستان، طبقات زیرین این چاه به مرور زمان از خاک وریزش خشت و گل طبقات فوقانی ساختمان انباشته شده بود، و پس از پاک کاری ، عمق آن ۴۲ متر و قطر زیرین آن ده متر، و قطر

بالائی به ۲۲ متر میرسد. قسمت زیرین چاه تا سه متر از مواد سیاه چونه (مخلوط خاکسترو چونه باخشت پخته) که در مقابل آب فوق العاده مقاومت دارد، اعمار گردیده است. قسمت خشک چاه با قطر پنج متر و عمق هفده متر با شش درجه روشنی انداز، از قسم موری و راهرو زینه دار الی سطح آب اعمار گردیده است. بالای راهرو زینه، چهار منزل مجزا از هم قرار دارند که هریک دارای اطاق های متعددهست. به کلام دیگر، منزل چهارم، دارای چهارفیل پایه و چهار رواق است که اطراف آنها اطاق ها ساخته شده اند و بایک دیگر اتصال یافته اند. منزل سوم: نیز دارای چهارفیل پایه و چهار رواق جهت اخذ روشنائی و در اطراف اطاق ها، روشنی انداز و راه زینه (پلکان) قرار گرفته است.

منزل دوم: دارای ۱۳ فیل پایه و چهار رواق از اطراف چاه جهت اخذ روشنائی و دو روشنی انداز راهرو زینه اعمار شده و رواق و گنبد آن شبیه منزل سوم می باشد.

منزل اول: با هفت فیل پایه، و چهار رواق جهت گرفتن روشنی، و روشنی انداز و راه زینه اعمار شده است. ساختمان کمان و گنبد آن مشابه به منزل دوم به قسم نوک تیز هموار ساخته شده است. ارتفاع این چهار منزل تا سطح بالای چاه ۲۲ متر میباشد. عمق راهرو زینه ۱۷ متر و عمق تخمینی آب به سه متر میرسد. بدینسان هیئت باستان شناسی در سال ۱۳۵۸ خورشیدی، به کشف آخرین قسمت راهرو زینه و کشیدن آب چاه، و پیدا نمودن فرش منزل اول، دوم، سوم و ترمیم فرش و کناره های آن و ترمیم راهرو زینه الی قسمت اصلی و آخرین چاه و پاک کاری سه منزل فوقانی موفق گردید.^۱

۱ - مجله باستان شناسی، شماره دوم سال اول

لشکرگاه:

بگفته مرحوم حبیبی، "این نکته را باید ملحوظ داشت که در شهرهای بزرگ اوایل عهد اسلامی مانند شهرهای کنونی یک حصه جداگانه دور از شهر برای سکونت لشکریان و اهل اداره معین میشد و این مقر عسکری را "لشکر" یا "لشکرگاه" و بزبان عربی "العسکر" و به پشتو "لشکری بازار" میگفتند. چنانکه عسکر مصر، عسکر مکرّم، و عسکر رمله و عسکر نیشاپور نزد جغرافیون عرب مشهوراند.^۱

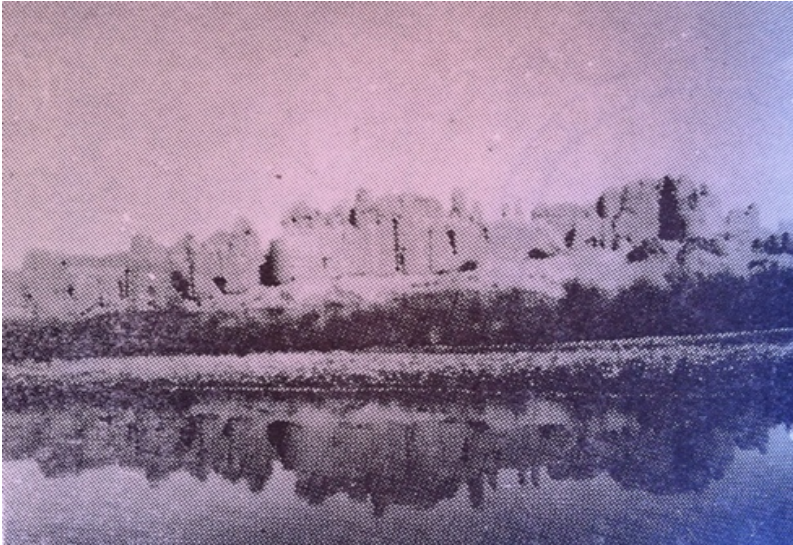
مقدسی گوید: «تقریباً بفاصله نیم فرسخ [از بست]، کنار جاده ایکه به غزنین روند، شهرچه العسکر (شبهه مدینه) قرار دارد که مسکن سلطان و لشکریان است.^۲

مقصود مقدسی از شهرچه العسکر یا معسکر، همان "لشکرگاه" متذکره تاریخ بیهقی است که خرابه های آن درشش، هفت کیلومتری شمال ویرانه های بست امروز شاهد عظمت و جلال پارینه آن است.

از لحاظ موقعیت و ساختمان عمومی، بست و لشکری گاه، درحقیقت دوحصه یک شهر بودند که اولی، محل بود و باش مردم و دومی محل سکونت سپاه و ادارات دولتی بود. به عبارت دیگر، در یکی قاطبه مردم و اهالی بست زندگی داشتند و کانون تجارت و سرای ها و کاروانسراها بشمار می آمد، و در دیگرش، سپاه و نظامیان و صاحب منصبان و گاه گاه سلاطین غزنوی محمود و مسعود رهایش داشتند.

^۱ - یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۶، ص ۱۷۷ بعد (حبیبی)

^۲ - احسن التقسیم، طبع دوم لیدن ۱۹۰۶، ص ۳۰۴.



کاخهای سلطان مسعود در کرانه رود هیرمند و انعکاس دیوارها در رودخانه

در بیرون شهر زرنج نیز محلی بنام "لشکر" موجود بود که شوربختانه نام این محل در تاریخ سیستان اغلب بصورت «بسکو» و "بسکر" (که همان لشکراست) ضبط شده است. در وقایع سال ۲۹۹ هجری که سیستان توسط سپاه سامانی فتح گردید و امیر سامانی، سیستان را به پسر عم خود منصور بن اسحاق سامانی داد و او وارد زرنج شد، لشکریان خود را هم به داخل شهر در منازل و سراهای مردم جابجا کرد و سپس به حصول مالیات گزاف از مردم مبادرت ورزید. یکی از رجال دراک و زبان آور سیستان بنام محمد بن هرمز (معروف به مولی سندی) به نمایندگی از مردم شهر به "مظالم" رفت و اظهار داشت که: "به سیستان رسم نیست که مال بزیادت خواهند و لشکری به لشکر جای باشد که مردمان را زنان و دختران باشد. مردم بیگانه به منزل

وسرای ازادمردان واجب نکند." چون حکمران سامانی این سخن نماینده مردم را نشنید، پنج روز بعد وی مردم را بشورش فراخواند و مردم با او هم‌نوا شده دست به قتل سپاه سامانی زدند و همه را یا از دم تیغ کشیدند و یا مجبور به فرار نمودند و خود حکمران به خانه گبری (زرتشتی) پناه برد مگر دستگیر و زندانی شد. یکی از بقایای خاندان صفاری که کودکی ده ساله بنام ابوحفص عمرو بود را برخود پادشاه کردند.^۱

گنبد سرباز شهزاده ها:

امروز ساحه میان بست و لشکرگاه بخصوص ساحل رودخانه هیرمند مملو از خرابه ها و بقایای بقعات و زیارت هاست که از آن میان مزار «شهزادگان گنبد سرواز» و «شهزاده حسینی» بیشتر معروف است.

معین الدین اسفراری، صاحب کتاب روضات الجنات، از این شهزاده‌ها ذکر شگفتی آمیز دارد و گوید: در دیار سجستان شهر بست بس بعظمت بوده و در آن ناحیت جنبی (گنبدی) است و دو قبر در آنجا که آنجا ایشان را شهزاده های سرباز می گویند باعتبار آنکه چنان مشهور است که بسیاری از ملوک و سلاطین سقف آن گنبد را پوشیده اند چون در آمده اند سقف را شکافته یافته اند چنانکه یکمن خاک و گل و خشت در درون گنبد نیفتاده و یکنوبت شخصی که گنبد را پوشیده و باز شکافته شده در خواب دیده که شهزاده ها با او گفته اند که مادر عالم نمی گنجیم تو می خواهی که ما را در این گنبد بگنجانی، بعد از آن دیگرش نپوشیده اند و به گنبد سرباز مشهور گشته است.^۲ در این زیارت

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۲۹۸-۲۹۶، نیز صص ۱۵۶، ۱۴۰، ۱۵۹، ۳۲۴ و غیره

^۲ - روضات الجناب معین الدین اسفراری (ص ۳۴۲ بخش یکم)

مرحوم کهزاد لوائی را دیده و خوانده که تاریخ آنها ربیع الاول سال ۵۹۵ هجری و شوال ۶۱۱ هجری حک شده است. لوحه اولی منسوب به امام محمد بن ابوالمعالی بن محمد الحسن و لوحه دومی منسوب به امام جلال الدین اسمعیل بن محمد است.^۱

دشت لکان:

بست و لشکرگاه هردو در دامن دشت پهناوری در کنار رود هیرمند، افتاده، که در متون ادبی و تاریخی اسم آن به ضبط های مختلف آمده و استاد فرخی سیستانی و ملک اشعرا عنصری آنرا در قالب اشعار خویش قافیه کرده اند و هریک در قصاید خویش آنرا به نام « دشت لکان » یاد کرده اند که بر همه ضبط ها مرجع و تا امروز به همین نام زبانزد مردم آنجاست.

دشت لکان، نبردگاه یعقوب لیث با زنبیل:

در اینجا میخوام این نکته را توضیح کنم که نبردی یعقوب لیث با زنبیل در سال ۲۵۱ هجری در رُخْد (قندهار) صورت نگرفته، بلکه در دشت لکان واقع در جوار شهر لشکرگاه امروزی رخ داده است. برای اثبات این نظر من دلیلی دارم و آن شعر محمد بن وصیف سکزی در تاریخ سیستان است که در همان زمان درستایش یعقوب لیث گفته است. از این شعر برمی آید که معیادگاه ملاقات یعقوب لیث با زنبیل دشت لکان بوده است. چنانکه ابن وصیف میگوید:

بلکان آمد زنبیل ولتی خورد بلنگ

^۱ - کهزاد، لشکرگاه، ص ۱۴۹

لتره شد لشکر زنبیل و هبا گشت کنام

مرحوم بهار، مصحح تاریخ سیستان، کلمه « لکان » را در شعر محمد ابن وصیف سکزی بگونه «لتام»^۱ ضبط نموده و درپاورقی کتاب حدس زده است که محلی در حوالی بست بوده است . با آنکه بهار درست حدس زده ، مگر صورت درست " لتام" همان «لکان» است که دشت معروفی است در غرب شهر موجوده لشکرگاه. و در تاریخ بیهقی، در حادثه غرق شدن کشتی سلطان مسعود در رود خانه هیرمند، از دشت لکان تذکر رفته ، و فرخی سیستانی در شرح یکی از سفرهایش از سیستان به بست در قصیده ایکه با مطلع :

چون بسیج راه کردم سوی بست از سیستان

شب همی تحویل کرد از باختر براسمان

از این دشت که کاخ سلطنتی لشکرگاه در آن واقع بود اینطور میگوید:

اندرین اندیشه بودم کزکنار شهر بست

بانگ آب هیرمند آمد بگوشم ناگهان

منظر عالی شه بنمود از بالای دژ

کاخ سلطانی پدیدار آمد از دشت لکان

و ملک الشعرا عنصری بلخی در قصیده ایکه از کاخ سلطنتی لشکرگاه توصیف مینماید نیز از این دشت به همین نام یاد میکند، آنجا که میگوید:

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۲۹۲

بفرقصرتوتو شد خوب همچو عقد بدر

هوای بست ولب هیرمند ودشت لکان

زمحکمى پی بنیاد او به بیخ زمین

زبرتری خم ایوان آن خم کیوان

بنابرین محل نبرد یعقوب بازنیل(یا رتیل) وهمچنان با صالح بستی درهمین دشت لکان که نام معروف وشناخته شده درتاریخ سیستان وتاریخ بیهقی است، صورت گرفته واین وصیف که معاصر یعقوب لیث بوده، با آگاهی از محل نبرد یعقوب با زنبیل و ازتباهی خودش ولشکرش درشعر خود متذکر شده است.

دهکده بولان و دانشمندان بلندهمت آن:

در پنج-شش کیلومترشمال غرب بست، در دست راست هیرمند، مقابل لشکرگاه دهکده شاداب و سرسبز "بولان" قرار داشت که متأسفانه در هیچیک از کتب مسالک ذکری از آن نیامده، درحالی که در همان دوره های عروج بست و لشکرگاه و از آن هم پیشتر در روزگاران اولیه اسلام که هنوز از لشکرگاه کسی نام نمی برد، این دهکده بحیث گهواره راد مردان بست در نزدیک ترین نقطه مقابل لشکرگاه، در آنطرف هیرمند از خود نام ونشانی داشت. وعیاران پیشتاز آن چون «عشان بن نصر» وبرادرش «صالح بن

نصر» بارها عمال ستمگر عرب را از شهر و مرز خود بیرون رانده اند و مردم دانش دوست و بامروت بست را از چنگ آنان نجات بخشیده اند.^۱

متون ادبیات ما مملو از صدها قصیده در وصف بخشش های فراوان سلاطین غزنوی مخصوصاً محمود و مسعود است ولی آنچنان که بیهقی می آورد، علوهت دانشمندان بولانی بست به مراتب بالاتر از این بخشش ها است و بسیار بجاست که مراتب همت یکنفر قاضی بستی را با پسرش از زبان ابوالفضل بیهقی در اینجا نقل کنیم :

باری سلطان مسعود به هوای تفریح در رودخانه هیرمند بر یکی از کشتی های که در پای قصر سلطنتی لشکرگاه برای کشتی رانی آماده بودند، نشست و شروع به سیرکردن نمود، ناگاه کشتی سلطان نزدیک بود غرق شود. هنگام نجات سلطان از هیرمند پایش زخم برداشت و سلطان بشکرانه نجات خود خواست مقداری طلا نذر کند.

بگفته بیهقی:

« و آعاجی خادم را گفت کیسه ها بیاور و مرا گفت : بستان در هر کیسه هزار مثقال زر پاره کرده است بونصر را بگویی که زرهايست که پدر مارضي الله عنه از غزو هندوستان آورده است ... و مي شنوم که قاضی بست بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگدستند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی دارند يك کیسه بپدر باید داد و يك کیسه به پسر تا خویشان راضیعتی حلال خردند و فراخ تر بتوانند زیست و ما حق این نعمت تندرستی که

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۰- ۱۹۲

باز یافتیم لختی گذارده باشیم.»^۱.

بیهقی میگوید، «من کیسه ها بستدم و بنزدیک بونصر آوردم و حال بازگفتم دعا کرد و گفت خداوند این سخن نیکو کرد و شنوده ام که بوالحسن و پسرش وقت باشد که بده درم درمانده اند، و بخانه بازگشت و کیسه ها باوی بردند و پس از نماز کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند و بیامند بونصر پیغام سلطان بقاضی رسانید. بسیار دعا کرد و گفت: این صلت فخر است، پذیرفتم و باز دادم که مرا بکار نیست و قیامت سخت نزدیکست حساب این نتوانم داد ... بونصر گفت: ای سبحان الله زری که سلطان محمود بغزو از بتخانه ها بشمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آنرا امیر المؤمنین می روا دارد سندن آن، قاضی همی نستاند؟ گفت: زندگانی خداوند دراز باد... و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست علیه السلام یا نه؟ به هیچ حال من این نپذیرم و در عهده این نشوم. گفت، اگر نپذیری بشاگردان خویش و مستحقان و درویشان ده، گفت: من هیچ مستحق را شناسم در بست که زربدیشان توان داد و مراچه افتاده است که زر کسی دیگر دهد و کسی دیگر برد و شمار آن مرا بقیامت باید داد، به هیچ حال این عهده قبول نکنم.

بونصر پسرش را گفت تو از آن خویش بستان، گفت: زندگانی خواجه عمید درازباد علی ای حال من نیز فرزند این پدرم که آن سخن گفت و علم از وی آموخته ام و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته

^۱ - این مطلب مربوط واقعه غرق شدن کشتی سلطان مسعود در آب های هیرمند و زخم برداشتن پای مسعود از آن است که بشکرانه صحت مندی خود سلطان خیرات می دهد (تاریخ بیهقی، ص

واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردم، پس چه جای آنکه سالها دیده ام من از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می ترسد و آنچه زیاده حاجت مند نیستم. بونصر گفت الله درکما بزرگا که شما دو تن اید و بگریست و ایشان را باز گردانید و باقی روز اندیشمند بود و از این یاد می کرد و دیگر روز رقعتی بنبشت بامیر و حال باز نمود و زر باز فرستاد. امیر بتعجب بماند و چند وقت شنودم که امیر بونصر را گفتی چشم بد دور از بولانیان.»^۱

امروز از این دهکده در دو کیلومتری غرب شهر لشکرگاه، در آغاز راهی که بسوی چاه انجیر میپیچد، خرابه های یک قلعه مخروبه بصورت خاک توده به مشاهد میرسد. اما کسی نمیداند که روزگاری اینجا جایگاه مردان با دانش و فضلی و باهمتی بوده است که تاریخ بنام و نشان شان می بالد.

فیروز قند و میمند:

در جنوب سروان و مشرق بست، فیروز قند (ظاهراً: کشک نخودحالیه) واقع بود که از آن میوه فراوان بخارج صادر می گردید.^۲

این حوقل در نزدیکی فیروز قند، در دست راست کسیکه از بست به رخج (قندهار) می رفت، محل دیگر را بنام «روذان» سراغ می دهد که ازقرنین کوچکتر، و داراي کشتزار و آب روان بود و محصول عمده آن را

^۱ - تاریخ بیهقی، چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض، ص ۵۱۲ - ۵۱۳

^۲ - جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ص ۳۷۱

منج^۱ تشکیل می داد. در اینجا باید گفت که بین بست و قندهار شهرمرد پروری موسوم به «میمند» موقعیت داشت که در تاریخ دوره غزنویان بیش از هر دوره دیگر شایان توجه و جالب دقت است، زیرا این شهر مردان بزرگی در دنیای سیاست و کیاست پرورش داده که براساسی تاریخ این دوره را تکمیل نموده اند.

خاندان دانشور میمندي در رأس آنها خواجه حسن میمندي دوست همکار سبکتکین و شمس الکفات احمد بن حسن میمندي وزیر مدبر و معروف سلطان محمود و وزیر زاده ابوالفتح عبدالرزاق بن احمد میمندي، وزیر کار فهم سلطان مودود، در تاریخ و تکمیل تاریخ این دوره آنقدر مهم و مؤثراند که بدون نام بردن کار روایی آنها شکاف عمیقی در مطالعه تاریخ دوره غزنویان بملاحظه میرسد.

چون بحث در اطراف اهمیت این خانواده عجالتاً از توان این مختصر بدر است صرف همینقدر می گوئیم : برای آنکه از دانش و کفایت و کارروایی این خانواده در دوره غزنویان و نقش آنها در بوجود آوردن تاریخ این دوره خوبتر آگاه شویم بهتر است به تاریخ بیهقی و متون ادبی این دوره مخصوصاً دواوین شعراء مراجعه شود.

از آنجائیکه این شهر بجز پرورش شخصیت های بزرگ کدام شهرتی دیگر ندارد، بنابراین اسم آنها با از بین رفتن رجال آن از صفحات کتب مسالك

^۱ - منج معرب منگ بفتح اول بمعنی خرمای بهم چسبیده و نیز بمعنی دانه مسکری آمده است و بضم اول بمعنی ماش سبز است و ظاهراً مراد مصنف معنی اخیر باشد. رك : تعلیقات صوره الارض ص ۲۹۹).

افتاده است و حتی نویسندگان متأخر اسم آنرا نظر به نزدیکی و شباهت لفظی با کلمه میمنه که از نقاط معروف و تاریخی در شمال کشور اشتباه کرده اند.

مثلاً بار تولد مستشرق روسی ضمن تعریف میمنه گوید در نگارشات مؤلفین قرن سیزدهم "میمنه" بشکل "میمند" دیده می شود و قبل از آن زمان هم وجود داشته و خواجه حسن میمندي (۹۹۸ - ۱۰۳۰م) وزیر سلطان محمود از این دهکده برون آمده است.^۱

یاقوت نسبت باین محل می نویسد: میمند ناحیتی است از مضافات غزنه که ابوالحسن علی بن احمد میمندي وزیر سلطان محمود بدان منسوب می باشد.^۲ يك قرن بعد از یاقوت، حمدالله مستوفی آنرا چنین تعریف می نماید: «از اقلیم سیم است شهری وسط است و گرم سیر و آبش از رودخانه حاصلش غله و اندك خرما و میوه باشد.»^۳

تقریباً هزار سال پیش فرخی سیستانی اسم میمند را در قصیده «چون بسیج راه کردم سوي بست از سیستان» اینطور یاد می کند آنجا که گوید:

من بدین راه طلسم آگین همی کردم نگاه
از تفکر خیره مانده همچو شخص بی روان
باد "میمند" آمد و ناگه برویم بر وزید
خال و زلف از بوی اوهم شکل شد با مشک و بان

^۱ - بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۸۲ - ۸۳

^۲ - یاقوت، معجم البلدان، ج ۸، ص ۲۲۸

^۳ - حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۸۵ چاپ بمبئی

مطابق توصیف فرخی میمند بین بست و رخج واقع بوده و ظاهراً همین میوند بین گرشک و قندهار است که از اواخر قرن ۱۹ شهرت بسزای ر تاریخ افغانستان (بمناسبت جنگ دوم افغان و انگلیس که جنگ میوند نیز شهرت دارد) کسب کرده است. و یقیناً این شهرت را باز یکی از دوشیزگان دلیر او ملالی به اوبخشید که با ترانه های حماسی اش محشری بر سر دشمنان کشور بر پا کرد و از خود نام جاودانی در تاریخ این مرز و بوم گذاشت.

در این نواحی محل دیگری نیز بوده موسوم به جالکان که آنرا بصورت جالقان و جهلکان و زالقان و صالقان هم نوشته اند^۱

ابن حوقل در وصف آن گوید: در يك منزلي بست واقع است^۲ ولی تعیین نمیکند که در کدام سمت آن واقع است. این اسم در کتب مسالک هم کمتر وارد گردیده و شهری بوده که اکثریت اهالی آن را جولاهان تشکیل میداده اند و میوه و غله و خرما و چشمه های آب روان داشته و در قرن چهارم وسعت آن به

^۱ - حدود العالم ص ۱۰۳، جالکان شهر کیست با آب روان و بیشتر وي جولاهه اند.» پوهاند حبیبی و پوهاند میر حسین شاه استادان پوهنتون کابل این اسم را مطابق ضبط حدود العالم (جالکان بکسر سوم) با زله خان یا ذلیخا حالیه واقع در ده میلی جنوب غرب قندهار تطبیق می کنند که مشروب از آب رودخانه است (مجله آریانا، شماره پنجم، سال هجدهم صفحه ۲) ابن حوقل این نام را بصورت زالقان و اصطخري آن را بشکل صالقان ضبط کرده اند (صوره الالتر ض ص ۱۵۷ اصطخري ص ۱۹۸) و مقدسی آنرا جهلکان نوشته (احسن التقاسیم ص ۲۹۷) که ظاهراً جالقان و زالقان معرب جالکان و صالقان هم تصحیف جالقان می تواند باشد و نباید این زالقان را که صورت ضبط جالکان بر آن مرجح است با زالقان نزدیک زرنج یکی دانست.

^۲ - ابن حوقل صوره الارض ص ۱۵۷ و اصطخري فاصله این محل را از بست دو منزل شمرده و بجای سروان اسم داور را با صالقان یکجا ذکر نموده گوید داور، و صالقان بر دو منزلی بست بود و شهری است پر نعمت و با کشاورزی و میوه بسیار مردم جولاهه باشند.» (ص ۱۹۸)

اندازه قرنین بوده است.^۱

راه های تجارتی و خراج بست:

موقعیت شهر بست بین سه شهر عمده کشور (هرات، زرنج و غزنه) مخصوصاً در زاویه بین دو رودخانه بزرگ هیرمند و ارغنداب، که جاده های کاروان رو از سوی مغرب یعنی هرات و زرنج در سراسر قرون وسطی بطرف آن سرازیری شد و از آنجا بسمت بلوچستان و غزنه و هند امتداد می یافت، خیلی مساعد و مهم بوده است. به همین مناسبت نیز توانسته قرنهای حیثیت خود را به صفت دروازه هندوستان و کانون آمد و شد بازرگانان در این گوشه آسیا حفظ نماید.

در دوران قرون وسطی راهی که از زرنج بسوی غزنه یا هندوستان امتداد می یافت، به بست میرسید و از روی پلی که در جنوب بست بر روی یک عده زورقها تعبیه شده بود میگذشت. سپس از بست بسوی پنجوانی، مرکز قندهار قرون وسطی میرفت.

در پنجوانی راه بدوشاخه منقسم میشد، راهی بسوی غزنه یا زابلستان باستقامت ارتفاعات رودخانه ترنک میرفت تا به غزنه میرسید و به کابل منتهی میشد. و راه دیگر از پنجوانی بسمت جنوب به سوی دره بولان و

سیبی و قصدار بلوچستان امتداد می یافت و از آنجا به سند منتهی میگردد.^۱

^۱ - جغرافیای تاریخی شرقی ص ۳۶۹، صورت الارض، ص ۱۵۷

خوشبختانه سند معتبر و قدیمی یکی در اینجا راهنمای ما است، همانا صوره الارض ابن حوقل سیاح و جغرافی نگار معروف بغدادی است که در دهه هفتم قرن چهارم هجری نوشته شده است.

اینک مادر روشنایی این سند مهم جغرافی راه خود را از مرکز بست بطرف شمال در امتداد رودخانه هیرمند به بلاد داور و پس از آن بسمت شرق بسوی سرزمین رخج و بلس باز می کنیم. عین ترجمه عبارات ابن حوقل از این قرار است :

«اما این نواحی که در نقشه مندرج است و من آنها را از اعمال مجاور سیستان شمرده ام و به ناچار آنها را بهم چسپانده ام لیکن ارتفاع و خراج آنها یکسان نیست. این نواحی را عمال مختلف است و هر ناحیه قاضی و صاحب خبر و برید و صاحب معونت و نویسنده سلّه معروف به بندار که مامور اخذ خراج است دارد وجوه اموال واجب از آن سلطان و بیشتر آن متعلق به صاحب خراسان است و باقی اموال و جبایات از آن امیر آنجاست که از جانب صاحب خراسان باشد و برخی چیزها و هدیه ها به وی فرستد همچون صاحب بست. چه امیر را سپاه و مردان و لشکریانی انبوه است و در بعضی از نواحی خراسان امیر چون حکمرانی مستقل است و همه اموال را به دست دارد. ولی به صاحب خراسان منتسب است از جمله آنان محمد بن الیاس در روزگار سابق والیتگین حاجب در زمان ماست که در کابل و سرزمین هند است و بر غزنه و اعمال آن تسلط دارد. و نیز بعضی از نواحی آن خود حسابهای قایم دیوان و

^۱ - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، فصل سیستان دیده شود. نیز رک: سیستان، سرزمین ماسه ها و حماسه ها، از این قلم، ج ۲، نقشه راه های سیستان در قرون وسطی مقابل صفحه ۲۰۱ دیده شود.

خراجها و عبرتها^۱ دارد مانند هرات که ناحیه مهمی است که خراج آنها يك بارو جاهایی نیز بي خراج است .

اما عبرت این نواحی و وجوه اموالی که گرفته می شود از جوزجانی صد هزار دینار و چهار صد هزار درهم با توابع آن و سیستان و رخج بجز بست باتمام اعمال و جبايات و قوانین پرداخت خراج صد هزار دینار و سیصد هزار درهم و بست از حیث جبايات اموال و مقاسمات و خراج و جزء آن صد هزار دینار و هشت صد هزار درهم و خراج غزنه و کابل و اعمالی که بدان متصل است از قبیل اعمال هند که جبایت آن از آن الپتگین حاجب بود صد هزار دینار و ششصد هزار درهم است . و در روزگاران گذشته خراج سیستان از این اندازه بیشتر و زمینش پر برکت بود و عایدی فراوان داشت. این بود همه آگاهیهای من درباره این سرزمین و گمان نمی کنم که در این باب کوتاهی کرده و از آنچه دانستنش مورد نیاز است غفلت نموده باشیم.»^۲

از این فهرست ابن حوقل بر می آید که سرزمین های خراسان مخصوصاً سیستان با نواحی شرقی اش در قرن چهارم هجری خیلی آباد و ثروت مند بوده و محصول فراوان از آنجا بخزانة دولت وارد می شد.

پیداوار صادراتی:

بقول اصطخری ، از بست میوه های خشک ، کرباس و صابون به بلاد

^۱ - عبرت بکسر اول - محصولاتی بوده که از کشتی نشینان یا چادر نشینان به سبب راهداری می گرفتند تعلیقات صوره الارض ص ۳۰۰

^۲ - صوره الارض ص ۱۶۰ - ۱۶۱ و نیز برای معلومات بیشتر رجوع شود به مقاله اوضاع اقتصادی سیستان در صدر اسلام در مجله آریانا سال ۱۳۴۶ شماره ۲ حمل و ثور

اسلامی صادر میشده است. بروایت حدود العالم، ازسیستان، فرش های زیلو و خرماي خشک و اقسام اطعمه و خرما و انگور وماهی و پرندگان آبی و مقدار عظیم انگوزه (هنگ) [از اراضی میان سیستان و مکران] بدست می آمد که آن را اکثراً درخوراک های خود می آمیختند، و از طاق سیستان، انگور فراوان بعمل می آمد. از فراه، خرما و میوه های بسیار واز زمينداور، زعفران و از رنج (قندهار) البسه پشمی (کوسی) و غله فراوان بدست می آمد.^۱

زمین داور، زون داتیر (خدای دادگر):

یکی از ولایات معمور متعلق به بست، در قرون وسطی در ارتفاعات علیای رودخانه هیرمند تاکجکی، سرزمین معروف زمین داور بود که وقتی رودخانه بزرگ هیرمند و رود موسی قلعه به طرف بست فرود می آیند، آنرا سیراب میکنند.

این سرزمین را مؤرخین وجغرافیا نویسان اسلامی بنام های "بلاد داور، ارض داور، داور، و زمینداور" ذکر کرده اند که مراد از همه یعنی تلفظ عربی وفارسی آن، یکی است و به گفته لسترنج بمعنی (معبه های کوهستان) میباشد.^۲

اما بوسورت محقق انگلیسی، ریشه کلمه "زمینداور" را به لقب "زُنْبیل" ربط داده از قول زایربودایی هیوان- تسانگ (اوایل سده هفتم میلادی)

^۱ - اعظم سیستانی، مالکیت ارضی وجنبش های دهقانی ...، اکادمی علوم افغانستان، ص ۱۶۱

^۲ - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، طبع ۱۳۳۶،

میگوید که لقب زنبیل "شون-تا" بوده است. و مارکوارت تلفظ باستانی "شون-تا" را بصورت "زون داد" توضیح داده است. مارکوارت کلمه زُنْبیل، را واژه مرکبی میداند که دربخش اول آن نام خدا آمده است و ریشه آن به «زُن داتبر» (زُن داد دهنده) یا «زُن داد» (زُن داده) درفارسی میانه میرسد. بوسورت احتمال میدهد که: "داتبر" درنام جغرافیایی زمینداور- زمین- داتبر(زمین داد دهنده) بازتاب یافته است. به باور بوسورت، مرکز دینی و فرهنگی زنبیله‌ها در زمینداور قرار داشت و پرستش ایزد زون= سون - زور (آفتاب) که هیوان تسانگ با شیفتگی و تفصیل از آن توصیف کرده است، بریکی از تپه های این ناحیه [نزدیک ده " زور" کنونی زمینداور] صورت می‌گرفت.

بوسورت علاوه میکند: درگزارشی درباره فتوح یعقوب بن لیث که دوقرن پس از حمله عبدالرحمن بن سمره بر زمینداور روی داد از پرستشگاه "زون" یاد میشود که برسرکوهی نهاده بود. دراین محل شاه را خدا میخواندند و برتخت زرینی که برشانه های دوازده نفرحمل میشد، ازیکجا به جای دیگری میرفت.^۱

بنابراین "زمینداور" ریشه در نام معبد "زون- داتبر" (خدای دادگر) دارد که به معنی سرسرزمین دادگری و انصاف و داوری می باشد.

از مؤرخین اسلامی، قدیم ترین مورخی که از این سرزمین یاد کرده، احمدبن یحیی بغدادی معروف به بلاذری است که درسال ۲۵۵ هجری در جمله فتوحات مسلمین در سیستان، نام "داور" را ذکر نموده است.^۲ بعد از

^۱ - بوسورت، سیستان، ص ۸۰- ۸۱، بلاذری، ص ۴۰۰ ببعد

^۲ - بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۰۰ ببعد

بلاندی، ابن خردادبه وابن فقیه واصطخری، آنجا که به توصیف و تعریف شهرهای عمده سیستان پرداخته اند، از این سرزمین بنام "بلاد الداور" نام برده اند.^۱ در کتب مسالک ظاهراً تنها مقدسی است که از این منطقه به اسم "ارض داور" یاد کرده است.^۲

واما مؤلف گمنام حدود العالم و تاریخ سیستان و ابوالفضل بیهقی و مناج سراج جوزجانی و دیگران همه از این ولایت بنام "زمین داور" یاد آور شده اند، مگر بعضی هم آنرا تنها به اسم "داور" یاد کرده اند.

مؤلف حدود العالم، از آبادی این منطقه یاد آور شده و از دوشهر مهم آن چنین نام میبرد: "زمینداور- ناحیتی است آبادان و برسرحد میان غور و بست. واو را دوشهرست: تک(تل) و درغش(درغنی) و این هردو ناحیه ثغر اند بر روی غور. و اندر درغش(درغنی) زعفران روید بسیار و پیوسته است بناحیت درمشان(؟)"^۳

ابوالقاسم ابن احمدجیهانی، نیز از این ولایت و کوه های بلندآن تعریف کرده نوشته است: کوه های داور، نیک محکم است و در آنجا درختان بسیار باشد و سرد سیراست. و برف افتد و اهل آن در ایام بنی امیه بر ملت مجوس

^۱ - ابن خردادبه، مسالک و ممالک، ص ۵۰، کتاب البلدان ابن فقیه، چاپ لیدن، ص ۲۰۸

^۲ - مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۲۹۷

^۳ - حدود العالم چاپ داکترستوده، ص ۱۰۳

بودند و هیچیک از لشکرهای ایشان را مقهور نتوانست کرد. پس درایام خلافت بنی عباس مسلمان شدند. کوه های داور با نعمت و در آنجا کان آهن است.^۱

یاقوت حموی، در آغاز قرن هفتم هجری مینویسد که: "زمینداور" (بکسراول و ثانی و فتح و او) ولایت وسیعی است واقع بین سجستان و غور، و شهرهای وروستاهایش بین بست و بکرا باد (پنجوانی؟) قرار گرفته که دارای جویهای آب و نخلستان بسیار است.^۲ وی در جای دیگری زیر عنوان "داور" مینویسد: اهل آن، آنجا را "زمینداور" می نامند و معنی آن ارض داور است.^۳

ابوالفضل بیهقی مؤرخ دربار غزنویان گوید: "در سال ۴۰۱ هجری محمود بغزو غور رفت براه زمین داور از بست [پسران خود] محمد و مسعود و برادرش یوسف را فرمود تا آنجا مقام کردند و بنه های گرانبها آنجا ماند و ایشان را آنجا بدان سبب ماند که زمینداور مبارک داشتی، که نخست ولایتی که امیر عادل سبکتگین وی را داد آن ناحیت بود."^۴

این وادی در قرون وسطی، یکی از پرجمعیت ترین ولایات سیستان بود که نسبت به دیگر نواحی سیستان بنابر سربیزی و حاصلخیزی زمین هایش برتری داشت.

در اخبار فتوحات اولیه مسلمین این نکته ذکر شده که در زمینداور، در

^۱ - اشکال العالم جیهانی، ص ۶۳

^۲ - یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۰۵

^۳ - یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۸

^۴ - تاریخ بیهقی، چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض، ۱۳۵۰، ص ۱۱۱-۱۱۳

حوالی شهر "تل" کوهی است موسوم به "جبل الزور" بمناسبت آنکه در آن کوه بتی بزرگ بنام "زور" یا "زون" وجود داشته که به غنیمت بدست اعراب افتاده است.^۱ امروز در زمینداور جایی بنام "ده زور" معروف است.

یاقوت حموی گوید: در عصر خلافت حضرت عثمان، عبدالرحمن بن سمره پس از فتح سیستان بسوی زمینداور شتافت و در آنجا بر: "کوه زور" دست یافت و در آن کوه بتی بزرگ از طلای خالص یافت که چشمانش از یاقوت بود. پس عبدالرحمن دست های بت را برید و چشمانش را کشیده به مجاور آن گفت: اینست طلا و جواهر، فقط میخواستم بشما بفهمانم که این بت نه ضرر میتواند برساند و نه نفع.^۲

درتل و درغش، سروان ، بغنین:

لسترنج، از قول ابن حوقل واصطخری می آورد که این ولایت چهارشهر بزرگ بنامهای: "درتل، درغش، بغنین، و سروان داشت که مهمترین آنها شهر "درتل" بود.

ظاهراً "درتل" در محل گرشک کنونی واقع بوده است و قلعه تاریخی آن «که بر فراز یک تپه نسبتاً بلند واقع است، بیانگر مجد و عظمت گذشته آن بوده میتواند. از این قلعه امروز به عنوان زندان شهر استفاده میشود.

^۱ - جغرافیای خلافت شرقی، ص ۳۷۰

^۲ - یاقوت حموی، ج ۴، ص ۲۸

اصطخری گفته: «داور، ناحیتی است وقصبه آن "تل" و شهر دیگرش درغش است و هردو برکنار هیرمند^۱ واقع اند. و ظاهراً این شهر با شهر داور که مقدسی یاد کرده مطابقت دارد.^۲

بنابر توصیف مقدسی، تل شهری بزرگ و صاحب قلعه یی بود که یک بلوک سوار از آن نگهداری میکرد.^۳ زیرا این قلعه در قرن دهم به منزله یکی از استحکامات سرحدی بود که مقابل کوهستان غور، و در ساحل راست رودخانه هیرمند، در یک منزلی بست قرار داشت.



قلعه گرشک در ساحل راست هلمند هنوز هم مورد استفاده دولت است

^۱ - اصطخری ، مسالک وممالک، ترجمه فارسی، ص ۱۹۶

^۲ - لسترنج، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ص ۳۷۰

^۳ - مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۹۷ - ۳۲۸

یکی از شهرکهای مهم نزدیک بست، سروان (ساروان قلعه امروزی) نام داشت که در دومنزلی شمال بست، بر راه زمینداور، و کمی دورتر از ساحل رودخانه هیرمند واقع بود. ابن حوقل از فراوانی میوه های آن یاد کرده گوید^۱ "شهرچه یی به اندازه قرنین ولی آبادتر و پرجمعیت تر از آن است، میوه فراوان و خرما و انگور بسیار دارد که بجاهای دیگری برند." ^۱ مؤلف حدود العالم سروان را از نواحی گرمسیرخوانده در توصیف آن گفته است: "سروان، شهرکیست، واورا ناحیتی خورد است کی "الین" خوانند و گرم سیراست و اندروی خرما خیزد و جایی استواراست."^۲

مؤلف تاریخ سیستان با آنکه این محل را یکجا با سروان وابسته به کوره بست و از جمله خالصجات دیوانی که عواید آنها فقط به سلطان تعلق می گرفت میداند^۳ ولی ظاهراً چنان مینماید که این شهر به قندهار یا الرخج قرون وسطی نزدیک و از بلاد مهم آن ناحیه بوده است .

ابن حوقل از فراوانی میوه های آن یاد کرده گوید "شهرچه یی به اندازه قرنین ولی آبادتر و پرجمعیت تر از آن است، میوه فراوان و خرما و انگور بسیار دارد که بجاهای دیگری برند." ^۴ مؤلف حدود العالم سروان را از نواحی گرمسیرخوانده در توصیف آن گفته است: "سروان، شهرکیست، و او را

^۱ - صورت الارض ابن حوقل، ص ۱۵۸

^۲ - حدود العالم، چاپ دکترستوده، ص ۱۰۳

^۳ - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۵۸

^۴ - صورت الارض ابن حوقل، ص ۱۵۸

ناحیتی خورد است کی "الین" خوانند و گرم سیراست و اندروی خرما خیزد و جایی استواراست.^۱

درکنار هیرمند، درهمان ساحلی که شهر "تل" واقع بود، به فاصله یک منزل (تقریباً ۳۰ میل) بالاتر از تل، شهر "درغش" قرارداشت. مرحوم بینوا، نوشته میکند که این نام (درغش) امروز بصورت "درغنی" میان مردم محل معروف است.^۲ من نیزقول بینوا را تائید مینمایم، زیرا «درغش» از لحاظ املائی نگارش با «درغنی» شبیه است و از امکان بدورنیست که کاتبان آن را نادرست نقطه گذاری کرده اند. "بغنین" هم همان «بغنی» مضبوط حدود العام است که تا امروز بصورت «بغنی» درمیان مردم محل زبانزد است.^۳ این شهر در منطقه "پشلنگ"^۴ واقع بود.^۵ درمیان قبایل اینجا قبیله خَلَج (به فتح اول و دوم) که بگفته ابن حوقل "در روزگاران قدیم، به سرزمین میان هند و نواحی سیستان در پشت غوردر آمده اند. و مردمی صاحب نعمت اند و سر و وضع

^۱ - حدودالعالم، چاپ دکتراستوده، ص ۱۰۳

^۲ - (مجله آریانا، سال اول، شماره چهارم)

^۳ - در حدود العالم، این نام بشکل "بغنی" (مثل تلفظ امروزی آن) ضبط و گفته شده که: "شهر یست بنزدیک غور و اندروی مسلمانان اند. (ص ۱۰۳)

^۴ - پشلنگ (یا معرب آن فشلنج) - بکسراول و فتح لام- حصاری مستحکم بوده است درتخوم سیستان و ولایت غور که بدست سلطان محمود فتح شده، فرخی سیستانی گوید:

آنکه زیرسم اسپان سپه خورد بساخت بزماتی در و دیوار حصار پشلنگ

و در حدود العالم (ص ۱۰۳) جای پاکشت ویرز بسیار درغور سراغ داده شده است.

^۵ - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ص ۳۷۰

وخلق آنها مثل تُرکها است^۱ نیز ساکن بودند، ولی چندی بعد، خلج ها بسمت غرب مهاجرت کردند.^۲

ابن حوقل آنجا که از این سرزمین بصفت اقلیم فراخ نعمت در مرز غور نام برده گوید: "بلد داور- نام اقلیمی است و شهر مهم آن "درتل" است و دیگرش "درغش" میباشد که هردو درکنار رودخانه هیرمند قرار دارند. و بغین و خلج و بشلنگ ناحیه های جداگانه هستند و حاکم هریک بنام خود ناحیه است.^۳"

باغ ران = باغ ارم :

در ولایت هلمند، در ناحیه کوهستانی زمینداور، دربخش علیای بند کجکی، یک ولسوالی بنام "باغران" مسمی است که از سمت شمال با ولایت غور و از سمت شرق با ولایت روزگان هم سرحد است. این ولسوالی دارای دره های شاداب و سرسبز و مشجر و پر از درختان میوه دار و بی میوه میباشد. نام باغ ران در کتب مسالک دیده نمیشود، مگر در منابع تاریخی و ادبی کشور، در این ناحیه از محلی بنام "باغ ارم" ذکر شده و در وصف آن گفته شده است که زمانی بوی گل و صدای بلبلش پادشاهان را از درون کاخها ویا از فراز تحتگاه های شان فرو می کشید تا زمستانی را بتمشای سرو و صنوبرش سپری نمایند.

^۱ - ابن حوقل، صورت الارض، (ص ۱۵۵ - ۱۵۶)، خلج، اکنون هم به همین نام در ولایت هلمند، در جنوب غرب بست، درست راست رودخانه هلمند، مرکز ولسوالی ناوه بارکزانی است.

^۲ - جغرافیای خلافت شرقی، ص ۳۷۰

^۳ - صورت الارض، ص ۱۵۵، جغرافیای خلافت شرقی، ص ۳۷۰

تایمنی، شاعر زیر دست زبان پشتو و معاصر سلطان غیاث الدین غوری (۵۶۰ هجری) ادعا دارد که خودش باغ ارم را دیده که همچون فیروز کوه خرم و آبادان بوده است. وی این مطلب را در شعری آبدار بزبان پشتو با این مطلع:

ما د داور په مخکه ولید "ارم" دا دجنت په څیرو بن شه خرم

منعکس ساخته که ترجمه در ی یکی دو بیت آن برسبیل نمونه چنین است: "من در سرزمین داورباغ ارم را دیدم که مثل بهشت خرم و شاداب بود. چون فیروزکوه آباد و هرگل آن خندان است. در اینجا آبشارها می سرایند و آبها زمزمه می نمایند."^۱

قاضی منهاج سراج جوزجانی مینویسد: "ثقات روایت کرده اند که سلطان غیاث الدین در اول جوانی معاشر عظیم بود و شکار دوست، و از حضرت فیروزکوه که دارالملک زمستانی او بود هیچ آفریده را مجال نبود که شکار کرده و میان آن دوشهر چهل فرسنگ بود، هر فرسنگ را میلی فرموده بود تا برآورده بودند. و در زمین داور باغی ساخته بود، آن را "باغ ارم" نام نهاده و الحق در [میان] دنیا مثل نزهت و طراوت آن باغ هیچ پادشاهی را نبود و طول او بقدر دو میدان و از زیادت بود و جمله چمن های آن باغ بدرختان صنوبر و ابهل و انواع ریاحین آراسته و سلطان فرمود تا در حوالی آن باغ میدانی ساخته بودند، طول و عرض آن باغ بود."^۲

^۱ - پشتانه شعرا، ج ۱، احوال تایمنی دیده شود.

^۲ - طبقات ناصری، چاپ پوهاند حبیبی، جلد اول، طبقه ۱۷، ص ۳۶۴

گرچه امروز در زمينداور، باغی بنام " ارم يا باغ ارم" وجود ندارد ولی در ارتفاعات زمينداور، در آنطرف کجکی علاقه کوهستانی و شادابی بنام "باغران" وجود دارد که هر دره سرسبز و پردرخت آن یک باغ ارم را تشکیل میدهد. ممکن است در همین علاقه باغی بنام "باغ ارم" وجود داشته است که اسم آن در تلفظ عوام صورت "باغ ران " "باغرام" را بخود گرفته است. جغرافیه نگاران اسلامی در همین نواحی از شهر "بغنی" یا "بغنین" یاد کرده اند که گفته میشود امروز خاک توده هایی از آن به یادگار مانده است.

زمينداور، برعکس شهرت تاریخی خود، امروز متأسفانه از وجود رجال علمی کمتری برخوردار است. من بجز داکتر قیوم (معین وزارت معارف و بعد معاون امور محصلین در وزارت تحصلات عالی در دهه ۸۰ قرن بیستم) تحصیل یافته امریکا، و داکتر داوری (پناهنده در کشور سویدن) و نویسنده، شاعر، محقق و سیاستمدار معروف مرحوم عبدالرؤف بینوا، شخص نامدار دیگری را منسوب به زمينداور سراغ ندارم تا از وی یاد می کردم. البته در گذشته زمينداور رجال سیاسی و ملی و فرهنگی بیشتری داشته است، منحملة میتوان از نور محمد علیزی مشهور به میر افغان، و مبارز ملی اختر محمد علیزی، و اکبر زمينداوري، شیخ بایزید سارواني (مؤلف تاریخ شیر شاه سوری)، از این سرزمین سربلند کرده اند.

نوزاد و نوزادی:

یکی از نواحی مهم زمينداور، نوزاد است. نام نوزاد در تاریخ سیستان واحسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی مکرر آمده است، اما شرحی در باره آبادیها و پیداوار نوزاد در هیچ یک از کتب مسالک و ممالک دیده نمیشود. امروز در ولایت هلمند، در شمال ولسوالی گرشک، یک ولسوالی بنام نوزاد در

تشکیلات اداری آن ولایت موجود است. باشندگان آن ولسوالی بطور عموم پشتونها اند. در مرکز آن ولسوالی یک لیسۀ ذکور هست که فرزندان شهر نوزاد و حومه را تحت پوشش تعلیم و تربیت قرار میدهد.

یکی از شخصیت های علمی- فرهنگی نوزاد، پوهنمل انجنیر حاجی محمدنوزادی است که مقالات علمی و تحلیل های سیاسی مستدلی به زبانهای پشتو و دری از وی در سایتهای انترنتی (افغان- جرمن آنلین، لر و برافغان، دعوت، فردا و تول افغان و غیره) به نشر میرسد و تا آنجای که من خوانده ام، همگی از منطق و استدلال عالی برخوردار بوده اند. وی تحصیلات عالی خود را در اتحاد شوروی به پایان برده و مدتی در پولی تخنیک کابل به حیث استاد و بعد در وزارت معادن و صنایع در بخش جیولوجی و معادن ایفای وظیفه کرده است. او اکنون در کشور دنمارک پناهنده است. وی در سرودن شعر نیز طبع آزمائی میکند. اینست نمونه کلام او:

ځنگه به وین کړمه ویده پښتانه	په روغو سترگو دا ړانده پښتانه
لکه چی غم لره پیدا له موره	په لر او بر خواره واره پښتانه
دا غوړ کی چا ورته موړی منډلی	اواز می نه اوری کانه پښتانه
څومره پخپلو لاسو خان سپکوی	ها چی په خټه وه درانه پښتانه
چی یی دخیال لونگی کړه گرځول	اوس گرځی خوړنده شمله پښتانه
څوک یی په بم څوک په راکټو وژنی	خپل او پردی دلاسه مړه پښتانه
خدايه د ژوند فرصت می دومره راکړی	چی شمله ور ووینم زه پښتانه
ها بریتورو کډی چیرته وکړی ؟	چی "نوزادی" پری نازیده پښتانه

هزارجفت، هزاراسپ:

مؤلف تاریخ سیستان از دو محل مهم در جنوب بست یکی بنام «هزار اسپ» که امروز مردم محل آنرا بصورت «زارس» تلفظ می کنند و دیگری هزارجفت در محل درویشان که اولی در دست راست و دومی در دست چپ هیرمند قرار دارد، ذکر کرده است. نزدیک شمالان در جنوب هزار اسپ خرابه های «سرخ دژ» واقع است که در گذشته بدون شك جای مهمی بوده است.

سرخدژ، در اصل سرخ دژ (قلعه سرخ) است که در زبان عوام بشکل سرخ دوز، تلفظ شده و میشود، چنانکه قندوز در اصل «کهن دژ» بوده و عوام الناس آنرا بصورت قندوز تلفظ میکنند. در این جا درمورد نام های هزارجفت و هزاراسپ، یک حکایت تاریخی وجود دارد که نشان میدهد نام هزارجفت و هزار اسپ از اواخر قرن اول هجری یعنی سال ۹۲ هجری به اینسودرمیان مردم بست و گرمسیر معمول شده است.

بنابر منابع کتبی و از جمله تاریخ سیستان، حجاج بعد از آنکه از شکست عبدالله در کابل مطلع گشت، خیلی برآشفته و به خلیفه عبدالملک خبر داد که اگر لشکر فراوان به کابل فرستاده نشود، هر آینه ربیل و یارانش برآن غالب آیند. چون این نامه بدربار خلیفه رسید، خلیفه عبدالملک به جواب او چنین نوشت: "نامه ات رسید و از آنچه در سیستان به مسلمانان رسید، آگاه گشتم. آنهای که کشته شدند اجرشان بر خداست، اما در باره فرستادن لشکر به سرزمینی که مسلمانان در آن چنین سرنوشتی را دیدند، رأی من همانست، که رأی تو برآن

قرار گیرد، موفق باشی.^۱

حجاج این بار سپاهی ۴۰ هزار نفری، مرکب از ۲۰۰۰۰ نفر از بصره و ۲۰۰۰۰ نفر از جنگجویان کوفه را انتخاب و در تحت قیادت عبدالرحمن بن اشعث بنجنگ کابلشاه فرستاد. حجاج کلیه مواجب و حقوق این سپاه را که دو میلیون درهم میشد پیش از پیش به این قشون پرداخت. سربازان آن را به اسب و سلاح بیاراست. این سپاه آنقدر مجهز و مجلل بود که نام «جیش الطواوئیس» یعنی لشکر طاووسان را بخود گرفت.^۲

این سپاه در اواخر سال ۷۹ هجری (اوایل ۶۹۹ میلادی) به سیستان مواصلت ورزید. و در خطبه ای که ابن اشعث در زرنگ ایراد کرد همه جنگ آوران عرب سیستان را زیر پرچم خود فرا خواند. در همین وقت سپاه دیگری از طبرستان بسرکردگی برادران اشعث به نامهای قاسم و صباح نیز به او پیوستند. ابن اشعث در سال ۸۰ بقصد حمله بر کابل شاه حرکت نمود و بستان را پایگاه عملیاتی خود بسوی کابل برگزید.

کابلشاه از این لشکرکشی به هراس افتاد و از تلفات مسلمانان در سفر جنگی "جیش الفنا" ابراز تأسف و پیشنهاد کرد که به قرار گذشته خراج به پردازد و گروگانهایی که عیدالله برای دستیابی به صلح پیش افرستاده است بازفرستد. اما این پیشنهاد مورد قبول سپاهسالار عرب قرار نگرفت.

زنبیل (یا رتبیل) مشاور هوشیاری از خوارج داشت که از زمان زیاد بن ابیه در سیستان زندگی میکرد. به مشورت او زنبیل از پیش سپاه طاووسان به

^۱ - حبیبی، افغانستان بعد از اسلام، ص ۵۳

^۲ - بوسورت، سیستان، ص ۱۲۷، آصف آهنگ، یاد داشتهایی از کابل قدیم، ص ۲۰.

شرق عقب نشست. ابن اشعث برادر خود قاسم را به الرخج فرستاد تا در آنجا مستقر شود. قاسم وقتی به الرخج رسید دریافت که جز بیوه زنان کسی باقی نمانده است. زنبیل مثل گذشته به آهستگی عقب می نشست و سپاه عرب او را تعقیب میکرد، اما لشکریان عرب که در طول راه گاو و گوسفند و اندوخته های مردم را اغنام میکردند، آنقدر سنگین بار شده بودند که توان حرکت سریع را نداشتند.

این کندی حرکت در راه های دشوارگذار، فصل زمستان را نزدیک میساخت. عبدالرحمن مجبور شد جنگ فیصله کن را به بهار سال آینده موکول کند و بنابراین توسط نامه از حجاج اجازه خواست، ولی این چیزی بود که حجاج آن رانمی پذیرفت و بنابراین عبدالرحمن را مورد عتاب قرار داد و کتباً او را متهم به ترس و جبن و تهدید به عزل نمود. عبدالرحمن که مردی مدبر و دلیری بود، برآشت و فرمان حجاج را با دستکاری در اجتماع سپاه قرائت نمود که در آن برخی از رجال و سرکردگان سپاه برطرف و برخی بجای آنها نامزد شده بودند و نیز امر شده بود که: بدون درنگ بر زابل و کابل حمله کنند، آبادیها را ویران و زنان و مردان را اسیر نمایند. سرداران عرب چون ابوطفیل عامر و عبدالمؤمن ربیعی مخالفت خود را با این فرمان ابراز داشتند و اولی خطابه ای برضد حجاج داد و گفت:

«اگر سپاه پیروز شود، غنایم و باج و خراج از آن حجاج است و اگر دشمن بر شما چیره شود، شما در نظر حجاج پست و دون همت خواهید بود. درحالی که این مملکت گورستان ابدی شماست و دیگر به دیدار عزیزان و خانواده های خود نخواهید رسید. سوقیات حجاج در این کشور، شبیه سوقیات فرعون در رود نیل است. پس بیایید که دشمن خدا(حجاج) را خلع و با امیر خود عبدالرحمن

بیعت کنیم و عوض کابل به کوفه رویم و حجاج را از وطن خود
 طرد نمائیم.» سپاه عرب با شخص عبدالرحمن با سوگند قرآن
 بیعت کردند.^۱

سپس عبدالرحمن ابن اشعث عیاض بن همیان بکری سدوسی و عبدالله
 بن عامر تمیمی را به جانشینی خود در سیستان برگزید و اولی را به حکومت
 بست و دومی را به حکومت زرنگ گماشت. همچنان بازنیل صلح کرد به این
 شرط که اگر او پیروز گردد از زنبیل دیگر خراج نخواهد گرفت و اگر از حجاج
 شکست خورد زنبیل وی را در کابل پناه دهد.^۲ سپاه طاوسان را با خود گرفت و
 بر حجاج بشورید و گویند در نزدیکی کوفه در هشتاد حرب، حجاج را هزیمت داد
 ولی در حرب هشتاد و یکم از طرف قشون حجاج شکست خورد و دوباره به
 سیستان روی آورد ولی حاکم دست نشانده^۳ او عبدالله بن عامر دروازه های
 زرنگ را بروی ابن اشعث بست، اما مردم سیستان از او حمایت
 کردند. عبدالرحمن ناگزیر چند روزی در بیرون شهر لشکرگاه زد، ولی مجبور
 شد رهسپار بست گردد. حاکم بست عیاض بن همیان ابن اشعث را پذیرفت ولی
 همینکه به شهر داخل شد وی را در بند کرد بدان امید که با دستگیری ابن اشعث
 حجاج به او امان دهد و از گناهانش درگذرد. اما وقتی زنبیل از قضیه مطلع شد،
 به بست آمد و آن شهر را در محاصره گرفت و عیاض را تهدید کرد که اگر به او
 آزار رسانی و یا آسیبی دهی، من از اینجا نخواهم رفت تا ترا نکشم و خانواده
 ترا اسیر و اموال ترا به غارت نسپرم. عیاض از تهدید زنبیل بر جان خود ترسید

^۱ - بوسورت، سیستان، ص ۱۳۰، بلاذری، ۳۲۷، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲۹

^۲ - بوسورت، همان، ص ۱۳۲

و ابن اشعث را با گروهی از سپاهیان به زنبیل تحویل داد و زنبیل وی را بگرمی پذیرفت و حرمت بسیار نهاد.^۱

در این میان قسمت بیشتر سپاهیان او که شمارشان از عرب و سگزی به ۶۰ هزار میرسید در سیستان باقی مانده بودند. در میان سپاه ابن اشعث، سرکردگانی چون عبدالرحمن بن عباس هاشمی و عبیدالله بن عبدالرحمن بن سمره وجود داشتند و اینان سپاه را بشورش واداشتند و زرنگ را شهر بندان کردند و آن را از دست عبدالله بن عامر بیرون آوردند و به ابن اشعث پیغام فرستادند که به سیستان باز گردد. چون ابن اشعث در دست شاه کابل بود، شورشیان با شنیدن آوازه آمدآمد سپاه شام تحت سرکردگی عماره بن تمیم بیمناک گردیدند. رهبران سپاه میدانستند که نمی توانند چشم عفو از حجاج داشته باشند، پس بسوی خراسان حرکت کردند و امیدوار بودند که هم قبیلگان عراقی ایشان در خراسان به پشتیبانی از ایشان برخیزند. آنان هرات را به تصرف خود در آوردند و حاکم محلی رقاد بن عبید از دی را کشتند. این عمل سبب شد تا والی خراسان (یزید) برضد شان اقدام کند، و سپاه شورشی را تار و مارو عده ای را گرفتار نماید. وی برخی از سرکردگان شورشیان را که از قبیلۀ او از یمن بودند توانست از زیر ساطور حجاج نجات ببخشد، ولی بقیه را نزد حجاج بفرستد و حجاج تمام آنان را در شهر نوین یاد واسط گردن زد.^۲

بدستور حجاج سپاه عظیمی از خراسان تحت قیادت «مفضل» برادر یزید والی خراسان، برای دستگیری ابن اشعث بسوی سیستان حرکت کرد و در نبردهای که با سپاه ابن اشعث در سیستان نمود، ابن اشعث شکست خورد

۱ - بوسورت، همان، ص ۱۳۳، طبری ج ۸، ص ۲۸-۷-۳۷۱۷

۲ - حبیبی، افغانستان بعد از اسلام، ص ۵۴-۵۵

و بسوی قلمرو زنبیل کشید و سپاهیان قتیبه سیستان را به جرم هواداری از ابن اشعث ویران نمودند.

حبیبی، از قول طبری میگوید که، حجاج نامه تهدید آمیزی به رتبیل نوشت و ابن اشعث را از او مطالبه کرد. حجاج تهدید کرده بود که اگر ابن اشعث را به او نسپارد با فرستادن یک میلیون سپاه کشور او را تباہ خواهد ساخت. مگر مقدسی، مورخ عربی که کتاب البدء والتاریخ خود را در سال ۳۵۵ هجری در شهر بست نوشته، متذکر شده که حجاج مبلغ یک میلیون و چهارصد هزار درهم را با عماره بن تمیم پیش رتبیل فرستاد، تا عبدالرحمن را به او تحویل کند. رتبیل او (عبدالرحمن) را در غل و زنجیر کشید و تسلیم نمود.^۱

در هرحال سرانجام عربی که در دربار رتبیل حضور داشت باب گفتگو با حجاج را باز نمود. حجاج پیشنهاد کرد که اگر زنبیل ابن اشعث را بدو تسلیم کند وی تا هفت سال از پرداخت خراج معاف خواهد بود. سرانجام پیمانی بسته شد که در آن شرط گردیده بود: مسلمانان تا ده سال بر قلمرو زنبیل نتازند و پس از پایان این مدت وی سالانه ۹۰۰ هزار درهم خراج دهد.

قرار شد ابن اشعث را با تنی چند از همراهان و خانواده اش به نماینده حجاج عماره بن تمیم تسلیم کنند، اما پیش از اینکه این کار انجام گیرد، ابن اشعث خود را کشت. بروایت تاریخ سیستان، کابلشاه عبدالرحمن را گرفت و یک پای او را با یک زندانی دیگر در بند نهاد و این دو همبند مدتها در بند بودند. سرانجام ابن اشعث خود را از بامی در رخج فروانداخت و هردو همبند جان

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۱۶-۱۱۷

دادند (۸۵ هجری). بدستور رتبیل سرعبدالرحمن از تن جدا و برای حجاج فرستاده شد.^۱ بدین ترتیب داستان شورش سپاه طاووسان به پایان رسید.

قتیبه و گماشتن هزار جفت گاو:

قتیبه در سال ۸۶ هجری بعد از صلح با نیزک، مامور رفتن به سیستان شد، ولی پیش از خود برادرش عمرو بن مسلم را به سیستان فرستاد. در این میان اشعث بن بشر یربوغی از سیستان نزد حجاج رفت و چون مردی فصیح الکلام بود، حجاج بعد از شنیدن گزارش امور سیستان، او را به حکومت سیستان گماشت و دستور داد به جنگ رتبیل بپردازد. در حالی که از قول و قرار حجاج با رتبیل مبنی بر معافیت ده ساله از خراج کابل سه سال بیشتر نگذشته بود، سپاه عرب بسرکردگی اشعث از سیستان بر قلمرو رتبیل حمله برد و در بست با رتبیل به نبرد پرداخت. رتبیل ناچار شد با پرداخت مبلغی با اشعث صلح کند، اشعث موضع را به حجاج گزارش داد ولی حجاج این مال الصلح را نپذیرفت و او را معزول کرد (۸۸ هجری) و به قتیبه دستور داد خود به جنگ رتبیل برود. اما قتیبه که از سال ۸۷ تا ۹۰ هجری مصروف فتح بخارا و خوارزم و سرکوب کردن شورش تخارستان بود، فرصت نکرد به نبرد رتبیل برود، بناچار باز برادر خود عمرو را به سیستان فرستاد و عمرو از سیستان به عزم نبرد عازم بست گردید. کابلشاه که می دانست اعراب بخاطر پول و غنیمت می جنگند، این بار حاضر شد در بدل پرداخت سالانه ۸۰۰ هزار درهم خراج با عمرو صلح کند. عمرو موضوع را به قتیبه اطلاع داد و او به حجاج نوشت، مگر حجاج از این سازش عمرو با رتبیل نیز بخشم آمد و وی را از سیستان فراخواند و به قتیبه دستور داد

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۲۰-۱۱۹

شخصاً به جنگ رتبیل بشتابد.^۱ قتیبه که از سال ۹۰ تا ۹۲ هجری بسرکوبی شورش نیزک بادغیسی مشغول بود، فقط در سال ۹۲ هجری توانست دوباره برسیستان برود و رتبیل را که درسیستان بعد از عزل برادرش عمرو شورشی برپا کرده بود به مصاف بطلبد و بر قلمرو او بتازد.

در سال ۹۲ هجری قتیبه در رأس لشکر فراوان برسیستان تاخت و پس از کشتاری عظیم در آنجا، بقصد حرب زنبیل و بسوی بست حرکت کرد. بگفته علی میرفطروس: مردی چنگ نواز درکوی وبرزن شهرسیستان که غرق در خون و آتش بود، از کشتارها و جنایات «قتیبه» قصه ها میگفت و اشک خونین از دیدگان بازماندگان مقتولین، جاری میساخت و خود نیز خون میگریست: و آنگاه چنگ خویش برمیگرفت و میخواند: با این همه غم درخانه دل، اندکی شادی باید، که گاه نوروز است...^۲

قتیبه هنگام ترک سیستان، عبدربه بن عبدالله لیثی را بحیث نماینده خود درسیستان گذاشت و بعد نعمان بن عوف یشکری را بجای عبدربه گماشت. بگفته صاحب تاریخ سیستان قتیبه از سیستان به بست رفت و در بست هزار جفت گاو کارگر جمع کرد [این ناحیه در جنوب بست اکنون بنام هزارجفت یاد میشود] و دوهزار مرد برزگر با ادوات کشت با سپاه همراه ساخت و به جنگ رتبیل، با زنبیل بسوی کابل کشید. وطوری وانمود کرد که با این هزارجفت گاو زمینهای را که میتواند به تصرف درآورد کشت میکند و حاصل آنرا صرف سپاه می نماید و تا رتبیل را شکست ندهد از نبرد دست نخواهد گرفت. رتبیل وقتی از این تصمیم قتیبه مطلع گردید، دچار خوف و اضطراب شد و به قتیبه پیشنهاد

۱ - بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه فارسی ص ۲۷۸

۲ - علی میرفطروس، دیدگاه ها، چاپ ۱۹۹۳، ص ۴۴

نمود که حاضر است سالانه دوهزار هزار (دومیلیون) درهم خراج به او بپردازد و به این گونه با قتیبه مصالحه کرد.^۱

قتیبه که از این نمایش قدرت خوشنود بود واپس بخراسان برگشت و حکومت سیستان را به عبدربه بن عبدالله داد و سپس به نعمان بن عوف داد. و این هنگامی بود که حجاج و ولید بن عبدالمک هردو چشم از جهان فرو بستند و موقعیت قتیبه نیز در خراسان متزلزل گردید.^۲

با توجه به این روایت تاریخ سیستان میتوان استنباط نمود که نام هزارجفت از همان زمان ببعد در مورد گرمسیر استعمال شده است و نام هزار اسپ نیز بر منطقه ای گذاشته شده است که محل تعلیف و نگهداشت سپاه قتیبه بوده است. این محل هم در نزدیکی گرمسیریعی در ۲۰ میلی آن در ناحیه شمالان واقع بود. گرمسیر بخاطر داشتن زمین های حاصلخیز زراعتی و ناحیه هزار اسپ، بخاطر داشتن علفچرهای وسیع برای تغذیه و تعلیف اسپان لشکر های مهاجم اعراب در نزدیکی بست، جاهای مناسب پنداشته می شده اند.

کش صفار:

در هیرمند سفلی در ولسوالی خان نشین هلمند، از دو محل معروف بنام "لکی" و "صفار" یاد میشود که هردو از محلات تاریخی سیستان قرون وسطی بوده اند. «صفار» همان است که در تاریخ سیستان و کتب مسالك و ممالك بصورت کِسّ و کَش (بکسر اول و تشدید ثانی) و کش صفار به سه شکل آمده

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۲۰

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۲۵

است و یکی از حوزه های قدیمی سیستان در سمت جنوب زرنج و متصل رودبار موقعیت داشته است که مرکز آن شهر «کش» بوده است.

مرحوم بهار در حواشی تاریخی سیستان این «کش» را از جمله ولایات سیستان در سمت غزنه و سند سراغ داده اند^۱ که به حساب او گفته می توانیم آن بایستی «کشک نخود حالیه» باشد.

ولی اصطخری در حالیکه املاي این نام را در متن باسین و در حاشیه با شین آورده گوید: فاصله بین کس (بکسر اول) و سجستان (مقصودش زرنج است) سی فرسنگ است در حدود کرمان و طاق در پنج فرسنگی کس است.^۲

ازاین نوشته اصطخری برمی آید که کش در جنوب و یا جنوب غرب زرنج واقع بوده و در حدود کرمان و طاق سراغ داده شده است. محمود فرخ

در حواشی جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، محل آنرا بنابر نشانی اصطخری همین «کاخ یا کهج» امروزی رودبار حدس می زند.^۳

در تاریخ سیستان آنجا که ولایات شانزده گانه نیمروز نام برده می شود^۴ کش را بین بست و رودبار آورده و چنان مینماید که «کش» جای مهمی در سمت رود بار فعلی بوده و شاید هم همین ناحیه را که مرکز فعلی آن خانشین است در قرون وسطی (قرن ۱۲ م) بنام ولایت کش میشناخته اند، زیرا در جنوب هیرمند بین لکی در شمال و بنادر واقع در جنوب از مربوطات

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۳۰، ح ۲

^۲ - مسالك و ممالك اصطخری، متن فارسی، ص ۲۰۱ متن عربی ص ۲۵۲

^۳ - لسترنج، سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه فارسی، ص ۳۶۸

^۴ - تاریخ سیستان، ص ۲۸

گرمسیر امروز محلی بنام «صفار» معروف است که خرابه های قدیمه در اطراف آن سراغ داده می شود. میان پشته ، بگت ، لکی ، بنادر ، تاغز ، دیشو ، خواجه علی علیا و خواجه علی سفلی در دو جناح هیرمند از دهکده های مهم و مشهور گرمسیر است. این نام (صفار) انسان را بیاد خاندان معروف صفاری سیستان که در تاریخ کشور ما و ایران نقش بسیار مهمی را ایفاء کرده اند می اندازد، و ممکن است لیث پدر یعقوب نیز اصلاً از همین جا از صفار رودبار به روستای قرنین و سپس به زرنج رفته باشد و یا اینکه «کش- کوشك» محلی بوده منسوب به شاهان صفاری که بنام (کش صفار) تازمان نوشتن تاریخ سیستان (۴۴۵ هـ) به همین نام شهرت داشته ولی بمرور زمان قسمت اول نام از ذهن عوام افتاده و تنها کلمه صفار (جزء دوم) که یاد آور خاندان معروف صفاری یعقوب لیث صفار است باقی مانده است .

در احياء الملوك ملك شاه حسين سيستاني روايتي است كه يكي از اولاده انوشيروان بنام كيخسرو بن اردشير در زمان يزدگرد ساساني پس از ورود اعراب به ايران از ترس دشمنان عربي خود از دزفول به فارس آمد و مدتي بعد به بم كرمان كشيد و مدت يكصد سال را در كرمان بسر بردند، ولي بالاخره مردم از اصل و نسب شان اطلاع يافتند، بناچار هامون پسر كيخسرو از بم به سيستان در محل (حوض دار) كه گفته مي شود به نبيره بهمن (دارا بن داراب) تعلق داشته مسكن گزيدند و به شيوه اهل حرفه و فقرا معيشت مي كردند و براي اولين بار از اين خاندان ابوالفضل نصر بن خلف (?) باليث پدر

یعقوب که نسبش به انوشیروان می‌رسد، در ناحیه ای از سیستان به شغل رویگری و صفاری پرداختند.^۱

این روایت ممکن است صد در صد صحیح نباشد ولی این امکان را از حقیقت دور نمی‌سازد که شاید لیث ابتدا در ناحیه (صفار) نیمروز بشغل رویگری پرداخته باشد تا از لحاظ حفظ نام و نسب خانوادگی که بنابر خصوصیات زمانش بر پیشه و حرفه مقدم تر بود، دور از چشم تمسخر خویشان و سیالان هم نسبش واقع باشد و سپس با فرزندانش یعقوب و عمرو و طاهر و علی، از آنجا به زرنج پایتخت سیستان آمده باشد و آنگاهی که سلطنت سیستان و سراسر افغانستان و ایران به این خاندان پیشه ور سیستانی تعلق گرفته است، نام «صفار» بنابر انتساب این خاندان به پیشه صفاری بر سر زبانها تقویت یافته باشد.

در قرن دهم میلادی (سوم هجری) کش صفار محل معروفی بود که گاهی شاهان شکست خورده صفاری سیستان از آنجا عبور می‌کردند. چنانچه بنابر ضبط تاریخ سیستان محمد بن علی لیث در رجب سال ۲۹۸ هجری پس از شکست از لشکر خراسان شهر بگذاشت و به راه کش به بست شد.^۲ این تذکر تاریخ سیستان یک نکته دیگر را نیز روشن می‌سازد و آن اینکه کش در منطقه رودبار نیمروز در جنوب شرق زرنج واقع بوده نه در شرق بست و نه هم بر سر راه کرمان و زرنج، چه اگر مقصود از این کش همانا کشک نخود حالیه می‌بود که در شرق بست بر سر راه کندهار واقع است، اصلاً آوردن آن در اینجا قبل از بست هیچ موردی نداشت ولی چون این عبارت اشاره به وقایع

^۱ - احیاء الملوك در تاریخ سیستان، چاپ دکتر منوچهر ستوده، ص ۵۵، ۵۶ -

^۲ - تاریخ سیستان، چاپ مرحوم بهار، ص ۲۹۱ -

سال ۲۹۸ است و آنهم به مناسبت شکست محمد بن علی از سپاه خراسان در جنگ بتو^۱ واقع در شرق زرنج بر سر راه زرنج - نیشک نوشته شده، لذا تواند بود که محمد بن علی از بیم لشکر سامانیان از راه جنوب زرنج که به طوران بلوچستان منتهی می شده به کش و گرمسیر و از آنجا به بست رفته باشد تا کمک مردم آن سامان را نسبت بخود جلب کند ولی در آنجا نیز محمد بن علی لیث نتوانست چند صبحی را به آرامی بگذراند.

احمد بن اسمعیل پس از فتح هرات به قصد سیستان به فراه آمد و چون از محمد بن علی و اعمال ظالمانه فتح بن مقبل زمینداوری در بست آگاه شد. به بست کشید و وقتی نزدیک روستای بولان در یک فرسنگی بست رسید، محمد بن علی امر کرد تا پل بست را که روی یک عده زورق ها تعبیه شده بود ببریدند و خود با سپاهی که داشت از بست فرار کرد.^۲

قلعه مادر پادشاه و قصر سنگر:

در غرب رود بارو شرق چهار برج نیمروز دو محل پر عظمت تاریخی بیننده را بخود جلب می نماید که یکی بنام قلعه مادر پادشاه (سلطان) و دیگر آن به اسم قصر سنگر یاد می شود.

قلعه مادر پادشاه به شکل پنج گوشه نی ساخته شده که در هر گوشه آن یک برج بلند دفاعی بارتفاع ۳۰ فوت از خشت اعمار گردیده است. محیط این قلعه ۲۰۰ متر محاسبه شده و اطراف آن بوسیله خندقی نسبتاً عمیق احاطه

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۲۹۱

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۲۹۲

شده است .



قلعه مادر پادشاه در جنوب هیرمند نزدیک رودبار



ستون پایه های مسجدی متعلق به قلعه مادر پادشاه (نورماند هاموند-۱۹۶۷)

چنان به نظر می آید که قلعه مادر پادشاه از آثار اوایل اسلام در سیستان است. احتمال می رود منسوب به مادر امیرخلف پادشاه سیستان در قرن چهارم هجری باشد. زیرا این قلعه را بنام قلعه سلطان (پادشاه) هم میخوانند.

در داخل قلعه ساختمان های فرو ریخته و پیچیده ایست که از آن جمله سه ساختمان آن قابل تشخیص است. دو ساختمان که بشکل گنبدی اعمار شده و در داخل یکی نقاشی های برنگ نسواری و سبز به نظر می خورد که متعلق به صاحبان این قلعه بوده و ساختمان سومی که از دو ساختمان اولی مهمتر و با عظمت معلوم می شود مربوط به مسجدی است که در گوشه جنوب غرب قلعه موقعیت دارد. این بنای عظیم تقریباً یکصد متر مربع ساحه را احتوا کرده و در گوشه شمال شرقی آن مناری بزرگ وجود داشته است. دروازه این ساختمان بسمت مشرق باز می شده و از طریق دهلیز سر پوشیده که باکمان های بزرگ ایوان گونه با هم مرتبط بوده بسوی شمال به صحن عمارت قصر ره می برده است .

از این محل در وقایع مختلف صالح بن نصر بستی و یعقوب لیث صفاری و جنگ های شان در این حوالی در تاریخ سیستان نام برده شده است.^۱

در شمال نزدیک قلعه مادر پادشاه در کرانه های رودخانه هیرمند ساختمان عظیم دیگری به چشم می خورد که بوسیله یک تراس بزرگ سنگی از صدمه تماس سیلاب رودخانه محافظت می شود.

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۹۹

این تنها ساختمانی است که در آن سنگ بکار رفته است، زیرا در سیستان سنگ در هرجایی وجود ندارد و شاید شکستگی های ساحل خود رودخانه در این محل که معبر دشت خشک و مرگزار مارگو است و ارتفاع پرتگاه های رودخانه در آن حدود تا پنجاه فوت می رسد سبب پیدایی سنگ های طبیعی شده باشد.

بهر حال تیم مطالعات باستانشناسی یونیورسیتی کمبریج انگلستان در سال ۱۹۶۶ طی یک سری مقدماتی خود از ۲۹ اکتوبر تا پنجم نومبر در این محل به کشف ظروف سفالی مربوط عهد قبل التاریخ سیستان موفق شدند که علایم و نشانه هایی از طرز نقاشی و دیزاین عصر برونز را در آنها مشاهده کردند و شباهت های را میان این آثار و آثار مشکوفه از مندیك قندهار که توسط هیئات باستانشناس فرانسوی در ۱۹۵۵ از آن جا کشف شده بود تشخیص دادند. این نقاشی ها در روی ظروف عبارت از اشکال مشکوک گاو و یا اسب بودند.

ظروف و اشیا دیگری هم این هیئات از آنجا بدست آوردند که بیشتر آنها متعلق به عهد ظهور اسلام و برخی هم شبیه ظروف قصر غزنویان در لشکری بازار بست بودند اما از لحاظ کلتور این اشیا با اشیاء مشکوفه از آسیای مرکزی شباهت می رساندند.^۱

جغرافیه نگاران کلاسیک اسلامی و بلاذری وقایع نگار فتوحات اولیه مسلمانان از محلی واقع در همین حدود بنام «نوق» یاد آور شده که تا قبل از

۱ - لندن نیوز، ۱۱ فیروزی، ۱۹۶۷ مقاله جاده افغانی بسوی سیستان، به قلم نورمان هاموند،

یورش مغول بر سیستان یعنی تا زمان ورود یاقوت حموی به سیستان به تلفظ «نوقان» یا «نوقات» جای معروف و معموری بوده است.^۱



منظره ای از قلعه سنگر

نوق و رودبار

چنانکه در نقشه های قدیم دیده می شود بست با زرنج تقریباً در يك عرض جغرافیایی واقع شده و راه زرنج به آنجا از طریق رودخانه هیرمند دو چند مسافت راهی است که از زرنج آغاز گردیده و مستقیماً از کویر دشت مارگو می گذشت و به بست می پیوست. زیرا این رودخانه میان دو شهر مذکور قوسی به قدر نیم دایره به سمت جنوب پیدا می کند و در نیمه راه همین

^۱ - فتوح البلدان بلاذري، متن فارسی، ص ۲۶۸ بعد

خمیدگی شهر رودبار یا بگفته قدما «شهر نوق» موقعیت داشت. این نوقان غیر از نوقان نیشابور است.

این محل ظاهراً در ایام فتوحات اولیه مسلمین برای نخستین بار بوسیله بلاذری ذکر شده است، زیرا وی هنگام تذکر فتح شهرهای سیرجان، فهرج، و زالق (غیر از جالق کنونی مکران جای در نزدیکی کرکویه و زرنج بوده است) و هیسون و کرکویه و باشتروود و زوشت به دست ربیع بن زیاد، سپهسالار لشکر عرب بلافاصله اینطور می نویسد: از هیرمند (هیرمند) عبور کرد و ازوادی نوق (بروزن طوق) گذشته به زوشت رفت بر سه میلی زرنج.^۱

بنا برگفته بلاذری، نوق درسال سی هجری شهرتش بیشتر از قلعه طاق بوده است زیرا قلعه طاق از بزرگترین روستاهای سیستان در همان حوالی ایکه از نوق نام برده شده موقعیت داشته است. مرحوم بهار نیز نوق را در نزدیکی رودبار حالیه سراغ می دهد که به این حساب می توان گفت نوق در دست راست هیرمند و نزدیکی های قلعه فتح و روستای زوشت بایستی در سه میلی جنوب زرنج واقع بوده باشد.^۲ و هم باید متذکر شد که این زوشت با چشت حواشی تاریخ بیهقی که اشاره به محل معروف آن در هرات است، هیچ ارتباطی از نظر موقعیت ندارد و به اشتباه بعضی آن دو را یکی دانسته اند.

^۱ - بلاذری، فتوح البلدان چاپ قاهره، ص ۴۰۰ و ترجمه فارسی، ص ۲۷۰. در فتوح البلدان در مورد فاصله زوشت با زرنج ظاهراً اشتباه رخ داده و گفته شده که زوشت از زرنج دو ثلث میل فاصله داشت.

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۸۱، ح ۱

ربیع سردار لشکر عرب در سال سی هجری پس از نبردی سخت زوشت را بگشود.^۱ همچنین باید متذکر شد که یاقوت حموی «نوق» را بصورت نوقات آورده گوید از روستاهای سیستان و مردم به آن نوها گویند و معرب آن نوقات شده است و ابو عمر بن نوقاتی صاحب تصانیف در ادب و پسرش ابوسعید عثمان بن ابو عمر محدث بزرگ عصر البیرونی که مرقد خودش یا پسرش امروز در دهکده سیاه پشته هلمند مربوط نوزاد مورد احترام عموم مردم آنجا است، از همین جا بوده اند و یاقوت حموی در ارشادالاریب خود (ص ۳۲۴) شرحی از آنها متذکر شده است.^۲

رودبار

جغرافیه نویسان عرب رود بار را فقط در ضمن بیان مطالب نه مستقلاً ذکر کرده اند و شاید مقصود اصطخری از رود باری که در نزدیکی بست بر راه کندهار و فیروز کند سراغ می دهد و در وصف آن گفته است صادرات عمده اش غله و نمک می باشد و آب روان دارد^۳، همین رود بار حالیه بین گرمسیر و چهار برجک نیمروز باشد.

پوهاند حبیبی می نویسد: که اراضی جنوب غربی افغانستان مخصوصاً هیرمند سفلی از بست گرفته تا رود بار سیستان و نیمروز در اوایل و رود اعراب به صفت جروم (ولایت گرم سیر) یاد شده است و عربها به اصول

^۱ - بلاذری، متن عربی، ص ۴۰۰ و ترجمه فارسی، ص ۲۷۰

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۲۰ ح ۱۰

^۳ - جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۶۸

تعریب کلمه گرم را (جرم) و سرد را (صرد) کردند که جمع جرم، جروم و از صرد، صرود می باشد.^۱

وجه تسمیه رودبار از اینجا نشأت میکند که در محل همین رود بار در قدیم بر هیرمند بندي زده بودند که پنج رود از آنجا جدا شده، بسوی آبادی ها و مزارع و شهرهای عمده سیستان جریان می یافت و من در قسمت رودهای زرنج مفصلاً از آنها نام گرفته ام و آن بند معروف بود به بند رستم. این بند را تیمور لنگ خراب کرد و بعد از آن سیستم منظم آبیاری سیستان بر هم خورد. پس رودبار تاریخ قدیمی به درازای تاریخ بندرستم که نام آن امروز بصورت «بندیکه» یا «یکاب» در خاطرها باقی مانده دارد.

در دوران تیموریان و صفویان ملوک نیمروز کوشش بخرج دادند و هیرمند را در محل رودبار و حدود چهار برجک و بندر، بند زدند و انهاری از آنجا بدو طرف رودخانه هیرمند کشیدند که از آن جمله است: «بندهاونک»، «بندحمزه بلباخان» (یا حمزه بلواخان) بندمودود، بند یکاب و بند راشک و بند زره و بند ملک محمودی که هر کدام روی یکی از شاخه های هیرمند بسته شده بود.^۲ این شاخه ها عبارت بودند از: رود سلطانی، رودسروستان، رودخانه رامرودی، و رودخانه محمود آباد و شیلخه شیخ زره^۳ که علاوه بر آبیاری مزارع، باغاتی مثل باغ مومن آباد در زیارتگاه و باغ فیض آباد و باغ عوض و باغ سکری (ظاهراً سکزی) را سیر آب و سرسبز می کرده اند.^۴

^۱ - تعلیقات پته خزانه، ص ۲۳۲

^۲ - احیاء الملوك، ص ۱۱۰-۱۱۳، ۳۴۴ و غیره

^۳ - احیاء الملوك، ص ۱۱۲، ۱۲۴، ۲۰۴، ۱۸۰، ۲۲۲ و غیره

^۴ - احیاء الملوك، صص ۱۱۲، ۱۲۴، ۲۰۴، ۱۸۰، ۲۲۲ و غیره

متأسفانه امروز نه از آن بند ها و نه هم از این رودخانه ها و باغات در سیستان و نیمروز جز نشانه های «رود بیابان» و «رامرود» دیگر خاطره یی برجای نیست و حتی نام اکثر جایها و شهرها به سبب کوچ و مهاجرت مردم از اثر هرج و مرج ازبکان شیبانی و صفوی های فارس و مغولهای هند فراموش خاطر ساکنان آنجا شده است. امروز رود بار نه میوه یی دارد که صادر کند و نه هم نمکی دارد که احتیاج مردم دیگر را رفع کند فقط با چند محل معروف مانند: ده مرده، لندی و پلاک، بی برگ، دك دیله تا خواجه علی سفلی که در کرانه های هیرمند سفلی قرار دارند و از طریق چهار برجك و یا خان نشین می شود بانجا سفر کرد در چوکات نیمروز شناخته می شود و از محلات تاریخی آن جا قلعه دختر پادشاه، قلعه مادر پادشاه و قلعه پادشاه، بین رود بار و چهار برجك در جنوب هیرمند می باشند. زیارت ویس قرن که گفته می شود به دیدار پیغمبر اسلام از سیستان به عربستان رفته است در جنوب رودبار نزدیک گودزره قرار دارد که مورد احترام عمیق مردم آنجا می باشد. گودزره و دشت زره و رودبیابان در جنوب رود بار قرار دارند که حدس زده می شود در قدیم دلتای اصلی هیرمند بوده است.

یکی از مسایل بسیار مهم تاریخ فرهنگی رودبار بقایای آئین آفتاب پرستی تا ظهور اسلام درین ناحیه سیستان است.^۱ چنان می نماید که معابدی برای نیایش این آئین درین نواحی تا فتوحات اولیه مسلمین وجود داشته است. وجود معبد زور در کوه زور زمینداور و بت بزرگ طلایی آن که چشمانش از یاقوت بود و بدست عبدالرحمن ابن سمره فاتح عرب شکسته شد. بلاذری در

^۱ - برای معلومات بیشتر راجع به آئین آفتاب پرستی رجوع شود به فصل سیستان در ادبیات مزدیسنا جلد اول سیستان قبل از اسلام

فتوح البلدان خود درین مورد معلوماتی بدست می دهد و مادر خصوص این بت در بحث زمینداور بیشتر صحبت خواهیم داشت .

پنجوانی^۱:

با آنکه راجع به پنجوانی در آثار تاریخی و جغرافیایی قرون نخستین اسلامی اشاراتی دیده میشود، ولی در هیچیک از کتب جغرافیایی اسلامی، شرح کاملی از شهر واسواق و بناهای آن دیده نمی شود. از آنجمله مؤلف حدود العالم، اسم این ایالت را بصورت "رُخْد" ضبط نموده و از آبادی های آن اینطور تعریف میکند: "رُخْد، ناحیتیست آبادان و با نعمت بسیار و او را ناحیتیست جدا، و پنجوانی قصبه رُخْد است."^۲

لسترنج، مستشرق انگلیسی، در معروف ترین کتاب خود (جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی) میگوید: کرسی رُخج (کندهار) در قرون وسطی "پنجوانی" بود که معرب آن بنجوانی (به معنی پنج رودخانه) است

^۱ - جغرافیه نگاران قرن دهم (قرن چهارم هجری) حدود سیستان را در شرق تا غور و غزنه و هند نیز می شمارند. منجمله ابن حوقل، جغرافیه نگار قرن چهارم هجری مینویسد: «سیستان با منضمت آن چنانکه در نقشه درج کرده ام، محدود است از مشرق به بیابان واقع میان کرمان و سرزمین سند و سیستان و قسمتی از اعمال ملتان، و از مغرب به خراسان و بخشی از اعمال هند، و از شمال به سرزمین هند و از جنوب به بیابان واقع در میان سیستان و کرمان، و در قسمت مجاور خراسان غور و هند انحنای است. (صورت الارض، چاپ دکتر جعفر شعار، ص ۱۵۰) بدینسان ملاحظه میشود که سیستان در قرون نخستین اسلام سرزمین وسیعی بوده بوده که بست وزمینداور و قندهار و سیبوی و بلوچستان را تا غزنه در بر میگرفته است.

^۲ - حدود العالم من المشرق الی المغرب، چاپ دکتر منوچهر ستوده، ص ۱۰۳

وهنوز این اسم بر ناحیه باختری (غربی) قندهار نزدیک ملتقای دو رودخانه ترنک و ارغنداب باقی مانده است. بلاد رخج، در قرون وسطی غایت آبادی و حاصلخیزی را داشت و مردم آنجا پشم باف بودند و از دسترنج آن مال وافر به دولت تحویل میگردد، وی می افزاید که، پنجوانی شهری بسیار مستحکم بود و مسجدی نیکو داشت و اهالی آن از رودخانه آب برمی داشتند.^۱ واما نسبت به تعیین موقعیت شهر میگوید: امروز مشکل است محل صحیح پنجوانی را معین کرد. فقط همینقدر میدانیم که بر سر راه بست و در چهارمنزلی این آخری واقع بود و در آنجا راه دوشاخه میشد: راهی بطرف شمال [شمالشرق] میرفت و پس از طی ۱۲ منزل به غزنه میرسید و راه دیگر بطرف شرق (جنوب شرق) میرفت و پس از گذشتن از شش منزل به سیبی (مرکز بلوچستان) میرسید.^۲

ظاهراً پنجوانی با شهر موجوده قندهار مسافت زیادی نداشته است. پوهاند میرحسین شاه، سابق استاد پوهنتون کابل نوشته است که، شهر پنجوانی و ذکر آبادانی این شهر در اوایل ظهور اسلام تا دوره غوری هاست. قبل از اسلام زکری از پنجوانی بحیث جای مهمی در ایالت اراکوزیا یا ساتراپی درنگیانا بعمل نیامده و بعد از غوری ها نیز از اهمیت پنجوانی کاسته میشود و قندهار بیشتر شهرت پیدا میکند. دلیلی هم برای اثبات این ادعا موجود است و آن اینکه پنجوانی بر سر راه بست و غزنه واقع بوده و کاروان های تجارت را از غرب به غزنه و از آنجا به هند میرسانیده، علاءالدین جهانسوز، بسال ۵۴۵ هجری به بست حمله میکند و آنرا ویران میسازد. باویرانی بست خط

^۱ - لسترنج، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ترمحمود عرفان، چاپ ۱۳۳۷ش تهران، ص

^۲ - همان اثر، همانجا

ارتباط تجارت بین آن شهر و پنجوانی برهم میخورد و از آن تاریخ به بعد شهر اخیرالذکر اهمیت خود را می‌بازد و قندهار در مجاورت آن معروف تر می‌گردد. بنابراین عصر ترقی و عظمت پنجوانی را میتوانیم بین اوایل ظهور اسلام و دوره علاءالدین جهانسوز محدود کنیم.^۱

در هر حال، تا جاییکه از نوشته های جغرافیه نویسان اسلامی برمی آید شهر پنجوانی مدتها و بلکه قرن‌ها مرکز مهم ارتباطی بین سیستان و بلوچستان و غزنه و شاید هم مرکز تجارت و تبادل امتعه این سه نقطه بوده است. خرابه های این شهر امروز در طرف چپ کسی که از قندهار به پنجوانی میرود، بفاصله چند صد قدم از مرکز ولسوالی پنجوانی بصورت تپه محاط به خندق آب به مشاهده می‌رسد.

کوه ژ، کوه تیز = کوهک:

جیهانی واصطخری گویند: رخج، نام اقلیمی است و قصبه آنرا پنجوانی گویند و یکی از شهرهای رخج کهک است (که در یک منزلی غرب پنجوانی قرار داشت).^۲ عامه مردم آن پشم فروش اند و از آن برای بیت المال، مال زیادی میرسد. مردم این نواحی از لحاظ غله خیلی در وسعت اند. و رخج در

^۱ - همان اثر، همانجا

^۲ - مجله آریانا سال هجدهم، شماره پنجم، ص ۳

غایت حاصلخیزی است.^۱ صاحب حدود العالم در توصیف همین شهرگوید: شهری با نعمت و کثرت است و از وی نمک خیزد.^۲

دریک منزلی پنجوانی برسر راه سیبی شهر "بکرواذ" = بکراباد" که اصطخری و ابن حوقل آنرا بصورت تکین آباد ضبط نموده اند^۳ قرار داشت، بکراباد شهری بزرگ دارای مسجدی در بازار بود.^۴ بارتولد مینویسد: جغرافیه نویسان قرن دهم دریک منزلی شمال پنجوانی شهردیگری را بنام "تگین اباد" برسر راه غزنه سراغ میدهند.^۵ که ظاهراً همان تگین اباد اصطخری و ابن حوقل تواند بود، زیرا در نقشه های قدیم جای آنرا در شمال شرق پنجوانی برسر راه غزنه معین کرده اند.^۶

پوهاندحبیبی حدس میزنند که "تگین اباد" بایستی در محل کشکنخود (میوندحالیه) واقع بوده باشد. شهر تگین آباد (یا تکناباد) ظاهراً از عصر سلطان محمود آغاز میگردد و پس از آنکه سلطان محمود در ۴۲۱ هجری در غزنه چشم از جهان پوشید، فرزندش امیرمحمد بجای وی می نشیند و با لشکر

^۱ - جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ص ۳۷۱

^۲ - اصطخری، ۱۹۶، اشکال عالم جیهانی، ص ۶۶

^۳ - حدود العالم، ص ۱۰۴

^۴ - اصطخری، ص ۱۹۸، بعد، ابن حوقل (ص ۱۵۸)، دریک منزلی شمال پنجوانی بجای "تگین آباد" نام "بکراباد" را که اصلاً دریک منزلی جنوب پنجوانی واقع بود، نام می برد.

^۵ - بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۲۶

^۶ - جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ص ۳۷۱

پدر به تگین اباد می آید. در این جاست که بزرگان به هواداری مسعود، امیرمحمد را در قلعه "کوهتیز" یا "کوهژ" که جایی در حوالی تگین اباد و غالباً مشرف بر شارستان بود، توقیف کردند.^۱

قلعه اخیرالذکر پیش از عصر غزنویان نیز صاحب نام و نشان بوده، چنانکه مؤلف نا معلوم تاریخ سیستان در وقایع سال ۲۵۲ هجری از این قلعه به اسم "کوهژ" نام برده گوید: «صالح بن حجر عاصی شد برخد، یعقوب بحرب صالح رفت... صالح بقلعه کوهژ بود هیچ خبر نداشت تا یعقوب پیرامن قلعه فرو گرفت، پس چند روز حرب صعب کردند چون صالح [متیقن] شد که قلعه بخواهد ستد، خویشتن را بکشت...»^۲

مرحوم بهادر حواشی تاریخ سیستان تذکر میدهد که "کوهژ" در اصل "کوهیژک" است، یعنی "کُهِک" و در فارسی از دو املای دیگر آن بصحت نزدیکتر است.^۳

مگر امروز بنام کُهِک (یا کوهک) جایی مشهوری در غرب کندهار بر کرانه های ارغنداب در ولسوالی پنجوانی موجود است. پس منظور از کوهژ و کوهتیز، و اشکال دیگر این نام، همانا کوهک است. و اشکال دیگر این نام از سهو کاتبان منشاء گرفته است.

^۱ - افغانستان بعد از اسلام، نقشه خراسان دیده شود.

^۲ - پوهاند حبیبی، مقاله "تگین اباد کجا بود؟" مجله آریانا، سال پنجم، شماره ششم

^۳ - تاریخ سیستان، ص ۲۰۷ - ۲۰۸

اراکوزیا، الرّخج، رُخَذ (قندهار=گندهارا):

قندهار (کندهار)، یکی ازوادی های سرسبز و حاصلخیز در جنوب غرب افغانستان است که مرکز آن در قرون وسطی "پنجوایی" نامیده میشد. متأسفانه هیچکدام از نویسندگان کتب مسالک مارا به قندهار نمی برند و در ضمن کلام اصطخری و ابن حوقل از این سرزمین نامی از قندهار برده نشده است. ممکن است پنجوایی در اوایل قرون وسطی جای قندهار را گرفته باشد، زیرا یاقوت حموی از آن شهر وصفی نکرده است، ولی مجدداً نام این شهر در دو مورد در تاریخ ظاهر می شود: نخست هنگامی که بدست مغول در نیمه قرن هفتم (اوایل قرن سیزدهم میلادی) ویران میشود، و دوم موقعی که بحکم تیمور لنگ در اواخر قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) خراب گشت.

قندهار در سنگ نبشته های هخامنشیان، بنام «هراواواتی Harauvati» که اسم رود ارغنداب است، یاد شده و مورخین یونانی نام این سرزمین را "اراکوزیا" نوشته اند و متذکر شده اند که اسکندر مقدونی در اینجا یک قشله نظامی اعمار کرد و آنرا "اسکندریه اراکوزیا Alexandria Arachosia" نامید. اراکوزیا تلفظ یونانی همان "هراخواوی Haraxvati" اوستا^۱ و "هرااو واتی Harauvati" سنگ نبشته های داریوش یکم^۲ و "اراخوزیا"ی دوره

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۲۰۸، حاشیه

^۲ - ابراهیم پورداود، یشتها، ج ۲، ص ۲۹۸، باید علاوه کرد که املا ی اوستائی این نام با ضبط سنسکریت آن بصورت "سراسواتی" قابل تطبیق است (رک: مجله آریانا، سال ۲۰، شماره ۳، ص ۲)

هخامنشی است.^۱ که ایزیدور خاراکسی در تعریف ولایات پارتی آنرا "هندوستان سفید"^۲ نامیده و در قرون وسطی یکی از ولایات ثروتمند و غنی کشور ما به حساب می رفت.

در زبان پهلوی نام "اراکوزیا" را "رخوت"^۳ و در زبان فارسی آنرا "رُخُد" و "رخد" گفته و نوشته اند و عربها همین کلمه "رخوت" را به "الرُخج" معرب کردند و در آثار خود از آن بشکل "الرُخج" نام برده اند. مرکز کندهار "پنجوانی" بود که امروز یکی از ولسوالی های کندهار است.^۴

و اما نام کندهار، بنابر پژوهش های داکتر بلیو، در اصل از نام یکی از قبایل معروف پشتون که در حوزه سفلی رود کابل از ننگرهار تا پشاور و سند پراکنده بودند و هندیان آنها را "گنداری" یا "گندهاری" و سرزمین شان را "گندهارا" می نامیدند، گرفته شده است. یعنی پس از آنکه این قبیله بر اثر هجوم اقوام دیگر از گندهارا مجبور به مهاجرت به حوزه ارغنداب و ترنک شده اند، خود را کندهاری و سرزمین خود را کندهار نامیده اند.^۵

^۱ - همان منبع، همانجا

^۲ - بهار، حواشی تاریخ سیستان، ۱۵

^۳ - جغرافیای تاریخی بارتولد، ص ۶۰

^۴ - تاریخ سیستان، ص ۱۵

^۵ - سیستان، سرزمین ماسه ها و حماسه ها، از این قلم، ج ۲، چاپ اکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۷، ص ۴۰۵

اقتدار حسین صدیقی دانشمند هندی مینویسد: « در نوشته های هندی و یونانی باستان از پشتونها به نام «پاکتوس» (پشتون فعلی) و «اواغنا» (افغان فعلی) یاد شده است. هرودت مورخ یونانی (۴۲۶-۴۸۶ ق.م) آنها را «پاکتوس» نامیده و از جمله قبایل هندی به شمار آورده است. او مینویسد: « هندیانی که در کنار شهر کاسپاتوروس (پیشاور) و کشور «پاکتیکا» (پکتیکای کنونی) هستند، در مقایسه با بقیه هندیان در شمال و همسوبا بادشمال زندگی می کنند و روش زندگی آنها شبیه باختریهاست. آنها در میان هندیان جنگجوترین اند.»^۱

مرحوم کهزاد در باره پکتها میگوید: آن شاخه قبیله پکتها که از بخدی (بلخ) به جنوب هندوکش فرود آمدند، در عصر ویدی در دره ها و دامنه های دوطرف سپینغر مستقر و مقیم شدند. سرودهای ریگوید در جنگ ده قبیله و جاهای دیگر از ایشان نام می برد و در جلد دوم سرودهای ریگوید از شاهان پکتها از جمله از «تورویانا» Turvayana (توروینی پشتو- شمشیرزن) و پیروزی او در جنگ با مخالفین اسم برده شده است.

هرودوت مؤرخ یونانی (۴۲۵-۴۸۶ ق.م) از قوم «پکتی» یا «پکتیس» یا «پکتویس» و از محل سکونت آنها در «پکتیکا» یا «پکتیا» ذکر کرده است. بنابر روایت هرودوت چهار قبیله معروف بنامهای: گندهاری، اپاریتی، ستاگیدی، و دادیک، در «پکتیکا» با خصوصیات ذیل زندگانی داشتند.

۱- گندهاریها Gandhari : باشندگان گندهارا، در سر زمینی که از کابل تا دره سند را احتوا میکرد، زندگی میکردند. گندهاریها بارها از حوزه شرقی

^۱ - افغانستان، جنگ و سیاست، مجموعه مقالات، چاپ تهران، ص ۲۲۶

رود کابل به نقاط دیگر مهاجرت کرده اند. از آنجمله به حوزه رود «سراسواتی» Sarsavati یا «هراواتی» Harauvati (رود ارغنداب) یعنی در وادی قندهار مهاجرت کردند. گندهاریها در آخرین مهاجرت خود به حوزه ارغنداب، در اثر فتوحات کوشانیها [کدفیزس دوم در اواخر قرن اول میلادی و رویکار آمدن کنیشکا ۱۶۰-۱۲۰ میلادی] از باختر تا سند، کاسه آب «فو» Foو از یادگارهای مهم بودا را با خود از اندوس علیا (پشاور) به وادی ارغنداب بردند.

۲- ستاگیدیه Satagydda : یکی از کهن ترین اقوام کشورما است که «هرودوت» و بطليموس هر دو از آن نام برده اند. هرودوت آنها را با گندهاریها مربوط و جزء یک ولایت می شمارد و میگوید که ستاگیدیه با اهالی اراکوزی (کندهار) هم تماس داشتند. قرار نظر «آندره برتلو» ایشان در کوه های پاروپامیزس و حوزه علیای هیرمند و نقطه ای که حالا غزنی در آن آباد است، بود و باش داشتند.

۳- اپاریتی Aparitae: قومی بوده که در دامنه های جنوبی سپینغرمی زیستند. «بیلو» در کتاب نژادهای افغانستان، ایشان را به استناد هرودت در علاقه پکتیا قرار میدهد و این علاقه ایست که قسمت جنوبی و شرقی افغانستان را تا سواحل رود سند در برمیگیرد. بیلو در کتاب فوق الذکر خود «اپاریتی» ها را عبارت از همین «اپریدی» ها میداند و «افریدیها» امروز یکی از قبایل بزرگ و معروف پشتون است که در دوطرف دره خیبر زندگی دارند.^۱ ولی کاندیدای اکادمیسین مرحوم نومیالی که مطالعات وسیعی در مورد

^۱ - کهزاد: تاریخ افغانستان، ج ۱، صفحات ۹۱-۱۰۰، ۹۷

نژادهای افغانستان داشت میگفت که تا کنون قبیله دادیک ، در کاکرستان پشین در آنسوی خط دیورند با همین نام زندگی میکنند وبه زبان پشتو صحبت میکنند.

داکتر "بلیو" محقق نامدار انگلیس که کتابهای زیادی در مورد مردم و قبایل افغانستان نوشته، در مورد ریشه نام قندهار اشاره میکند و میگوید که در قرون پنجم و ششم میلادی، بر اثر هجوم اقوام سکائی، یک مهاجرت عظیم کتلوی در هند صورت گرفت. کتله مهاجرین هندی که از اندوس (سند) به وادی هلمند مهاجرت کردند دارای مذهب بودائی بودند، آنها از ترس تهاجم سکائی ها منطقه بومی خود را گذاشته و فقط مقدس ترین اثر معنوی خود یعنی "ظرف آب بودا" را با خود آوردند. این اثر (یک دیگ سنگی بزرگ-س-) برنگ سبز تیره و مارپیچ شکلی است که در ۱۸۷۲ من آنرا در یک زیارت کوچک گمنام اسلامی که در چند قدمی خرابه های شهر کهنه کندهار قرار داشت دیده ام.

بلیو می افزاید: مهاجرین هندی که از اندوس مهاجرت نموده و در هلمند مسکن گزین شدند، توسط مورخین یونانی بنام گنداری و ایالت آنها گنداریا یاد شده است. نویسندگان هندو، آنها را گندهاری و ایالت شانرا گندهارا نامیده اند. این مهاجرین قدیمی نه تنها نام گندهار یا کندهار و یا کندهارا را به مرکز جدید سکونت خویش دادند و فرمانروائی کردند، بلکه در حقیقت پس از ده قرن یک مستعمره قوی را دوباره بخانه اولی ایشان فرستادند. این مهاجرین برگشتی که کاملاً غافل از مادر وطن خویش و تجدید شده بواسطه اسلام بودند باهم قومان خود و دیگران یک سان عمل نموده و بدون تفاوت آنها را منحصیث

کافران و هندوها مورد طعن قرار دادند.^۱

در رابطه به این تذکر داکتر "بلیو" می‌خواهم بگویم که اقوام سکائی در سالهای (۱۲۸-۱۲۴ ق.م) پس از آنکه جلو پیشروی آنها را پارتها در خراسان گرفتند، به "درنگیان" وارد شدند و نام خود را به آن سرزمین دادند که بنام «ساکستان، سجستان، سیستان» یاد شد. حکمروایان سکائی، تقریباً هفتاد سال در جنوب هندوکش از سیستان و اراکوزیا واز آنجا تا تاکسیلا و پشاور و پنجاب حکمروائی نمودند و اولین شاه از این خاندان «مونیس - ۱۲۰ ۷۲ ق.م) و آخرین آن از یلیرس (حدود ۴۰-۴۵ ق.م) نامیده میشد و در دنباله این سلاله، از میان خاندان سورن پهلوی در سیستان نام آور ترین شاه نیمه سکائی و نیمه پارتی «گندوفار» (دوران حکومت ۱۹-۴۸ م) است که از ارغنداب تا پشاور و پنجاب حکومت میکرد. این شخص معاصر کجوله کدفی‌زس (۷۰-۴۰ م)، رئیس خاندان کوشانی‌های بزرگ است.

با ظهور کوشانیهای بزرگ وبخصوص روی کار آمدن کنیشکا(شاه گندهارا) و فتوحات شان بر شمال هند در اواخر قرن اول میلادی، گلیم قدرت سکائیه در هند جمع گردید.^۲

قرن های پنجم و ششم میلادی زمان عروج هفتالیان در جنوب هندوکش از کابل تا سیستان و پشاور است. بوسورت، به ارتباط قدرت هفتالیان در جنوب هندوکش میگوید: "کمابیش یک سده پیش از آمدن اسلام به افغانستان برخی

^۱ - داکتر بلیو، نژادهای افغانستان، ترجمه سهیل سبزواری، سایت آرایی

^۲ - کهزاد: تاریخ افغانستان، ج ۲، فصل های هفتم و هشتم

فرمانروایان هپتالی جنوب هندوکش مانند تورامانا (حدود ۴۹۰-۵۱۵م) و مهیراکولا (حدود ۵۱۵-۵۴۴م) قدرت بزرگی در شمال هند ساخته بودند. رفته رفته جنگ اندازی به شمال هند سست شد و در سرایشی زوال قرار گرفت، امادربخشهای جنوب و مشرق هندوکش فرمانروایان هپتالی به صورت امرای محلی به زندگی خود ادامه دادند و چنانکه دیده ایم این امیران لقب زنبیل (یارتیل) داشتند.^۱

بنابراین در قرنهای پنجم و ششم میلادی اقوام سکائی اصلاً هیچگونه قدرت و شهرتی در شمال هند نداشتند و می بایستی به تحقیق مرحوم کهزاد توجه داشت که به استناد نوشته های هردوت، میگوید: چهار قبیله معروف گندهاری، اپاریتی، ستاگیدی، و دادیک در وادی ها و دره های جنوب پاروپامیزاد یعنی در جنوب وادی غزنی تا پشاور سکونت داشته اند. و از جمله "گندهاریها" در حوالی پشاور تا سند زندگی میکردند که در اثر هجوم کوشانیها در قرن اول میلادی عده یی از مردم گندهارا از سند و پشاور به وادی ارغنداب مهاجرت کردند و کاسه "آب بودا" را هم با خود به کندهار آوردند.^۲

بدین حساب نام قندهار، برگرفته از نام گندهارا است که اعراب آنرا معرب کرده وبگونه قندهار تلفظ نمودند و به همین املا تا امروز در متون عربی و فارسی و پشتو دیده میشود. به نظر من صورت درست املای این کلمه "کندهار" است و نویسندگان ما می بایستی اسم قندهار را، بشکل کندهار که به اصل وریشه نام "گندهارا" نزدیک تر است، بنویسند؛ زیرا مردم بومی نیز کلمه

^۱ - بوسورت، تاریخ سیستان، ۱۳۷۴ تهران، ص ۷۸

^۲ - کهزاد، تاریخ افغانستان، ج ۱، ص ۱۰۰

قندهار را بشکل "کندهار" تلفظ میکنند نه بصورت قندهار، از این لحاظ بهتر است شکل کندهار را مرجح دانست.

"اولاف کارو Olaf Caroe" محقق انگلیسی میگوید، سوال اساسی اینست که نام ولایت جنوبی افغانستان (کندهار) چگونه پیدا شد؟

کارو، خود جواب میدهد که: در این هیچ شک نیست که کندهار عصر محمود عزنوی در قرن یازدهم میلادی که البیرونی از آن یاد میکند، گندهارا (پشاور امروزی) است نه شهر موجوده قندهار که شکل عربی شده گندهارا است. کارو، می افزاید که در آثار تمام نویسندگان مسلمان ذکر این شهر دیده نمیشود. و اگر شهر قندهار موجود هم بوده باشد مگر از اهمیت قابل توجهی برخوردار نبوده است.

کارو، سپس گفته بیلو Bellew را تکرار میکند که به عقیده او، کندهار توسط مهاجرین گندهارا ساخته شده که از دست تهاجم بیگانگان مجبور به فرار و به قندهار آمده مسکون شده بودند. گنداریوی Gandarioi هرودتس نام خود را به این منطقه دادند. مهاجمینی که اینها را از سرزمین شان فراری ساختند بقول هرودتس سیتها (Seyths) بودند. بیلو مهاجرت اینها را اوایل قرنهای پنجم و ششم میلادی میدانند. از این معلوم میشود که اینها هونها سفید بودند. بگفته بیلو این مهاجرین نه تنها نام خود را به مستعمره جدید دادند، بلکه ده قرن بعدیک قوت استعماری را به زادگاه اصلی خود فرستادند. آنها را که به زادگاه اصلی برگشته بودند، دردوران تبعید پس از قبول اسلام زادگاه اصلی را فراموش کرده بودند. برمبنای همین حرکت بیلو تئوری خود را استوار کرده است.

کارو میگوید که: پافشار و تأکید بیلو بر این نظریه به حیث یک فاکت تاریخی قابل قبول نیست. فرضیه مهاجرت‌های قدیمی اقوام بوسیله سکا ها با اسناد و نوشته های کتبی تائید نشده اند، بلکه یک فرضیه ایست که از لحاظ ارتباط دو "قندهار" طرح شده است. دایرة المعارف اسلامی از این تنوری یاد و تاکید میکند که بایستی روی آن تحقیقات صورت بگیرد. متن کنونی در مورد کندهار، نظر قبلی را که میگوید، کندهار را اسکندر ساخته است و نامش اسکندریه اراکوزیه "Alexandria Arachosia" است، رد میکند. برای تائید این نظر شواهدی در دست نیست و اینهم درست به نظر نمیرسد که کندهار نام خود را از اسکندریه گرفته باشد. متن چنین ادامه می یابد: "یکی دانستن این [قندهار] با گندهارا، واقع در مصب رودخانه کابل که پایتخت قدیمی هندوشاهان بود، منطقی معلوم نمیشود. قندهار تذکره نویسان عربی شکل معرب این نام (گندهارا) است. کندهار متذکره مسعودی والبیرونی با کندهار موجوده هیچ ارتباطی ندارد.

در اینجا برای تائید نظریه بیلو یک دلیل خوب موجود است بدین معنی که هنگامی که از گندهارا مردم مجبور به مهاجرت به سرزمین جدید شدند، نام گندهارا را با خود بردند. این مهاجرت در قرن پنجم میلادی صورت گرفته بود و آن هنگامی است که یفتلیها گندهارا را متصرف شدند و سیاح چینائی "سنگ یون" در سال ۵۲۰ میلادی به آنجا سفر کرده بود و به این موضوع اشاره کرده است. کچکول بودا که در زیارت سلطان ویس قندهار (تاسال ۱۸۷۲) نگهداشته میشد، احتمال دارد که توسط کدام صوفی بودائی مهاجر به اینجا

آورده شده باشد. بیلو این کاسه را در ۱۸۷۲ در همان زیارت دیده بود که بعدها به موزیم کابل انتقال داده شد.^۱

کارو، ادامه میدهد: مورخین عربی دوره اسلامی از کندهار تذکر نداده اند و برای پخش اسلام مرکز فاتحین عرب، زرنج پایتخت سجستان (سیستان) بود. در قرن نهم میلادی بست، یکی از شهرهای مهم دودمان صفاری بود. قندهار در اسناد عهد غزنوی هم دیده نمیشود و حقیقت اینست که کندهار متذکره البیرونی همان گندهارا [واقع در مصب رودخانه کابل] است. شهر قندهار بعد از آن ساخته شد که در سال ۱۱۵۰ علاء الدین جهانسوز بست را با خاک برابر کرد. قندهار در عهد حکمرانی آل کرت از دست نشاندگان چغتائی، در سال ۶۸۰ قمری / ۱۲۸۱ میلادی فتح شد. بعداً از طرف تیمورلنگ تسخیر گردید و به نواسه او پیر محمد تعلق گرفت. سپس جزوقلمرو سلطان حسین بایقرا (۱۴۳۸ - ۱۵۰۵ م) شد. سلطان حسین بایقرا خودش مغول و پسر عموی بابر بود. در زمان سلطان حسین بایقرا برای اولین بار نام قندهار در مسکوکات ظاهر گردید. بعد از مرگ سلطان حسین بایقرا کندهار باز هم در دست خاندان تیموری باقی ماند، مگر از سه سمت مورد تهدید قرار گرفت. شیبیک خان از ازبکان ماوراء النهر، شاه اسماعیل صفوی از ایران و بابر در کابل، هریک میخواستند قندهار را در تصرف خود داشته باشند.^۲

بأبر قبل از لشکرکشی به هند در سال ۱۵۲۰ میلادی، قندهار را از چنگ شاه بیک و محمد مقیم ارغون بدرآورد و پسر خود کامران میرزا را به حکومت

^۱ - پشتهانه، ترجمه پشتو از جنرال شیر محمد کریمی، ص ۲۶۲-۲۶۱ چاپ پشاور ۲۰۰۷

^۲ - همان منبع، ص ۲۶۴

آن گماشت، اما دیری نگذشت که سام میرزا صفوی (حاکم هرات) در همان سال ۱۵۲۰ برای تصرف قندهار لشکرآراست و آن شهر را به محاصره کشید، اما کامران میرزا در برابر سام میرزا به مقاومت پرداخت و محاصره سام میرزا را درهم شکست، و سام میرزا مجبور به عقب گرد شد و به سیستان رفت و از آنجا بهرات بازگشت.^۱ ولی همایون پسروجانشین بابر قندهار را در بدل مساعدت دولت صفوی برای استرداد سلطنت دهلی از دست سوریان افغان در سال ۱۵۴۴م به دولت ایران واگذار شد. قشون صفوی بسرکردگی شهزاده مراد قندهار را تسلیم گرفتند، مگر شهزاده بزودی پس از یک سال در قندهار درگذشت و همایون قندهار را به بیرم خان سپرد و سپاه ایران را رخصت داد (۱۵۴۵).

اما آرزوی الحاق آن هرگز از دل دولت صفوی بیرون نشد و مجدداً برای تصرف آن لشکرفرستادند. شاه طهماسب اول در سال ۱۵۵۶م = ۹۶۴ق قندهار را از مغولان هند گرفت ولی اکبر، پادشاه هند، آنجا را دوباره در همان سال از ایران پس گرفت. شاه عباس اول، در ۱۶۲۲م = ۱۰۳۲ق، آن ایالت را از جهانگیر، امپراطور هند گرفت، اما جهانگیر شانزده سال بعد (۱۶۳۸م) دوباره آنجا را به تصرف آورد. در ۱۶۴۸م (۱۰۵۸ق) شاه عباس دوم، با پنجاه هزار سپاهی بار دیگر آن ایالت را مسخر کرد و بست و زمینداور را هم الحاق نمود. شاه صفوی ده هزار سپاهی به قیادت مهرباب خان در شهر قندهار گذاشت و خود از راه فراه و هرات به مشهد و بعد اصفهان برگشت. پس از آن

^۱ - رستاخیز قندهار، از این قلم، چاپ ۲۰۰۵، پشاور، فصل دوم

تا ۱۷۰۹م = ۱۱۲۱ هجری در دست صفویان ایران باقی ماند و دیگر شاهان هند بر آن دست نیافتند.^۱

بدینسان از ۱۵۲۰ تا ۱۷۰۹ میلادی که میرویس خان استقلال قندهار را اعلام نمود، قندهار مدت پنجاه سال در تحت تصرف پادشاهان دهلی، و مدت یکصدوسی سال در تحت اختیار دولت صفوی ایران باقی ماند. و در سال ۱۷۴۷ میلادی احمدشاه ابدالی بحیث پادشاه افغانستان در شهر قندهار برگزیده شد و تا مرگ آن پادشاه مدبر قندهار به حیث پایتخت افغانستان از شأن و شوکت فراوانی برخوردار بود.

بالس یا والشتان :

جغرافیه نویسان قدیم ناحیه بالس را که با املاي بالش و الشتان هم آمده و در جنوب گویتة موقعیت دارد و بیهقی آنرا در ردیف مکران و قصدار طوران ضبط کرده^۲ نیز جزو ایالت سیستان اوایل اسلام و قرون وسطی قلمداد

^۱ - لکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۹۵ ح

^۲ - تاریخ بیهقی چاپ تهران، ص ۲۹۴ ملثفت باید بود که این بالس (= والس = والشتان = والستان) غیر از بالشستان یا والشتان تاریخی غور است. چنانکه ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق نیز در نواحی بستان از محلی بنام والشتان نام می برد که مرکز آن دیهی بنام سیوار بوده است. (تعلیقات پته خزانه ص ۲۲۱) همچنان منهای السراج جوزجانی هم والشتان را از جمله غور شمرده و پس از آنکه آنرا بدو قسمت سفلی و علیا جدا می نماید، گوید اهالی آنجا در عصر امیر سوری مسلمان نبودند. (طبقات ناصری، ج ۱ ص ۱۸۱ بحواله پته خزانه، ص ۲۲۱).

نموده اند. این مطلب راحتی در نقشه های قدیم کتب مسالك نیز می توان مشاهده کرد.^۱

مؤلف حدود العالم می نویسد: بالس ناحیتی است اندر میان بیابان جای بسیار گشت و برزوکم نعمت است و اندروی شهرهاست چون سفنجای کوشک قصر، سیوی و مستقر امیر شهر کوشک است.^۲

ابن حوقل اسم این محل را باشین ضبط نموده گوید: بالش نام ناحیه ای است و حاکم نشین آن سیوی است لیکن والی آنجا در قصر می نشیند اسفنجای بزرگتر از قصر است.^۳

روایت اصطخری نیز با روایات بالا مطابقت دارد.^۴ و چنان می نماید که کرسی این ناحیه شهر سیبی بود که آنرا سیوی و سیوه نیز نوشته اند و فرمانروای آن ناحیه عاد تأ در قصر اقامت داشت قصر شهر چه ئی بود در يك فرسخی مقابل اسفنجای یا سفنجوی که دومین شهر آن ناحیه بشمار می آید اما محل صحیح آن معلوم نیست و فقط می دانیم که در دو منزلی شمال سیبی بر

^۱ - رجوع شود به صورت الارض ابن حوقل، نقشه ۶ و جغرافیای تاریخی خلافت شرقی نقشه ۷ و اشکال العالم جیهانی نقشه سیستان.

^۲ - حدود العالم چاپ دکتر ستوده ص ۱۰۴

^۳ - صورت الارض ابن حوقل ۵۵۱

^۴ - اصطخری، مسالك و ممالك ص ۱۹۶ ببعد

سر راه پنجوایی قرار داشته است.^۱

لسترنج می نویسد شهر مستنگ بامستنچ را اصطخری و مقدسی هر دو اسم برده اند و مقدسی درباره آن گوید: دو هزار دو صد دهکده دارد. ولی هیچ گونه تفصیلی بیش از این بدست نرسیده.^۲

مکشی بریاد داشتهای جغرافی دانان کلاسیک در باره سیستان

بقول پرسی سایکس در ایام قرون وسطی اراضی مغرب قندهار را سکستان یا سیستان و نواحی مرتفع مقابل آنرا زابلستان می نامیدند.

سیستان در روزگاران قبل از اسلام و قرون نخستین اسلامی مثل امروز اینقدر خوار و خاره و کوچک و محدود نبود. بگفته مورخ مشهور انگلیسی ویلسن سیستان در عهد هخامنشیان سرحد شمالی آن به کوه های "آریا" (هرات) می رسیده و سرحد غربی آن را کرمانیا (کرمان) تشکیل میداده بطرف شرق آن «اراکوزیا» (قندهار) بوده و از جانب جنوب هم به "گدروزیا" (بلوچستان) منتهی می شده است.^۳ بدون شک سیستان در دوران اقتدار سلسله هخامنشی یکی از ساتراپی های غنی و معمور منوط بحکومت آن سلسله

^۱ - جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۳

^۲ - جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص ۳۷۳

^۳ - ۱. ج ۱. ویلسن، آریانا انتیکوا، طبع ۱۸۴۱، ص ۱۵۰ متن انگلیسی و نیز رجوع شود به مجله آریانا، سال ۱۸ شماره ۲ مقاله هیرمند بقلم پوهاند میرحسین شاه

بحساب می رفت که ساتراپ (والي) آن از جانب دربار هخامنشی تعیین می شده است.

بعد از کوروش، داریوش یکم و داریوش های بعدی در پرسه پولیس در تخت جمشید هدایای سیستانی را می پذیرفتند و در سنگ نیشته های بهستون در نقش رستم از مردم سیستان و نحوه پیشکش هدایا و طرز لباس مردمان زرنگ به شاهان هخامنشی نگاره های باقیمانده است.^۱

در یققرن پیش از میلاد مسیح، استرابون، یکی از جغرافیه نگاران کلاسیک یونان نسبت به حدود سیستان اینطور نوشته است: «بمغرب اراخوت ها (قندهاری ها) و گدروزی ها (بلوچ ها) «درانگی ها» (سیستانی ها) وقوع دارند. آری ها (هراتی ها) با قوم اخیر الذکر یعنی درانگی ها در شمال و مغرب در تماس بوده بنوعی آنها را احاطه می نمایند.»^۲

چنانکه دیده می شود استرابون درانگی ها (سیستانی ها) را به غرب اراخوت ها و گدروزی قرار می دهد، زیرا درانگی ها (سیستانی ها) در کناره های هیرمند سفلی (نیمروز) می زیستند و اراخوت ها در حوزه ارغنداب و هیرمندعلیا. به عبارت دیگر درانگی ها از اهل درانگیانا (سیستان) بودند و اراخوت ها اهل «اراکوزیا» و زابلستان. چون ایالت درنگیانا (سیستان) بسوی جنوب هم تا اندازه یی امتداد یافته بود بنابر آن استرابون تا حدی قسمت آنرا به غرب گدروزی نیز می داند.

در شمال درنگیانا ایالت هرات قرار داشت، چنانکه امروز هم موقعیت

۱ - کتاب مصور تخت جمشید چاپ تهران ۱۳۴۲

۲ - آریانا، استریون، نجیب الله تور، و آریانا ص ۷۵ طبع مطبعة دولتي کابل ۱۳۲۵

هرات در شمال سیستان است ولي چون يك قسمت توابع هرات در حصص شمالي درانگيانا به غرب آن نیز امتداد یافته بود، بنابر آن در استرابون ایالت هرات را در مغرب درنگيانا نیز مي خواند و مي گوید:

«آنراتا اندازه يي احاطه کرده است» ولي آنجا که از نقطه نظر مالیات استرابون ایالت درنگيانا (سیستان) را به آریا (هرات) وابسته میداند، نسبت بحد جنوبي درنگيانا مي نویسد که تا کرمان امتداد دارد.

علاوَتاً استرابون بصورت عمومي در مورد درانگي ها اظهار مي دارد که آنها مانند پارسي ها زندگاني دارند و در دیارشان شراب و معدن قلعي موجود است.^۱

به این ترتیب دیده مي شود که سیستان امروز بسیار کوچکتر از ساحه سیستان دو هزار سال پیش است و حتي سیستان قرون وسطی ساحه بسیار وسیع تري نسبت به سیستان قرون ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ داشته است.

بگفته هرودت سرنگیان (زرنگیان) که در شهربانی چهاردهم اقامت داشته اند در زمان داریوش بزرگ سیستان را اشغال کرده اند و مؤرخ یونانی (آریان) که شرح وقایع اسکندر را برشته تحریر کشیده جنوب غربی افغانستان کنونی را در نگیانا می نامد وزرنگ یا زرنج همان سرنگیا میباشد که مشتمل بر ناحیه سیستان دلتای هیرمند است و اسم شهر زره از قرار ظاهر همان نامی است که به هامون (دریاچه زره) اطلاق می گردد.^۲

^۱ - رك: نجيب الله توريانا، آريانا ص ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰

^۲ - پرسی سایکس ده هزار میل در ایران و سفرنامه پرسی سایکس ص ۳۹۵ ببعد

از معروف ترین جغرافیانگاران کلاسیک یکی هم بطليموس است که در دو هزار و دوصد سال پیش از امروز در حالی که عین حدود و ثغور متذکره ویلسن را برای سیستان تعیین می کند از یازده شهر معروف و مهم آن روزی سیستان اینگونه نام می برد:

۱- پروفتازیا Prophtasia، که قرار نظریه ارستوستن به مقدار ۱۵۰۰-۱۶۰۰ استاد یا از اسکندریه اریون (هرات) فاصله داشت.^۱

ویلسن موقعیت این شهر را در ۱۸۳ میلی جنوب هرات در محل پیشاوران (پیشه وران) واقع در جنوب جوی T نزدیک سالیان یا صالحان قرار می دهد.^۲ بطليموس و استفانوس بیزانتي نیز محل این شهر را در همین جا سراغ می دهد.^۳

جمهور مؤرخان و محققین اروپایی بنای این شهر را در هر محلی از سیستان می خواهد باشد به اسکندر مقدونی نسبت داده اند. خرابه های وسیع و برج و باروی فرو ریخته این شهر که امروز نزد مردم محل بنام پیشه وران به تلفظ «پیشاوران» معروف است و در کتب عهد اسلامی ذکر می از آن نیست، نشان می دهد که بایستی بدوره های قبل از اسلام تعلق داشته باشد، ولی تاکنون تحقیقات باستان شناسی در آن صورت نگرفته است تاچهره واقعی آن به علاقمندان و پژوهشگران روشن می شد.

۳- رهودا Rahuda

۲- فارا زار Pharazara

۱- احمد علی کهزاد، آریانا ص ۸۴ - ۱۲۴ - ۱۲۸

۲- همان اثر ص ۱۲۹

۳- ایضاً ص ۱۳۰

- ۴- اینانا Innana
۵- اریکادا Arikada
۶- گزارزیار Xarsiar
۷- نوستانا Nostana
۸- فارازانا Pharazana
۹- بیگس یابیجس Biges
۱۰- ارا نا Arana
۱۱- آریاسپ یا اگریاسپ Ariasp^۱

قدیمترین سیاحی که پس از اسکندر سیستان را عبور کرده و در اطراف وی قلمفرسایی شده، ایزید ورخاراکسی از آسیای صغیر معاصر اوگست کنت قیصر روم بود. از نوشته های ایزیدور استنباط می شود که فراه و نیه در آن ایام از بلاد معتبر و معمور بشمار می رفته اند.^۲

همچنان ایزیدور در خود درنگیانا Dragyana فقط دو شهر پارین Parin و کوروک Korok را ذکر می کند ولی در ساکستانا که محققاً نام سیستان و تازه ساکه ها در قسمتی از درنگیانا فرود آمده بودند، شهرهای باردا Barda و مین Min و پالاکنتی Palakonti و سایگل Sigle که مرکز مملکت بوده نام برده است.^۳

طبری مورخ مشهور نیز خبر می دهد که در عهد ساسانیان و اوایل ظهور اسلام مرزهای سیستان محکم تر و جمعیت آن بیشتر و شهرهای آن

^۱ - کهزاد ، آریانا، ص ۱۳۰

^۲ - پرسی سایکس ده هزار میل در ایران سفرنامه سایکس فصل ۳۱ ص ۳۹۵ ببعد

^۳ - آریانا ، از کهزاد، ص ۸۵ - ۸۶

معمور تر از خراسان بود.^۱

بلاذری در حوادث سال ۳۰ هجری از شهر های سیستان بدینگونه نام می برد : جالق، کرکویه، زرنج، نوق، زوشت، باشترو، قریتین (قرنین)، خواش، هیسونج.^۲

در قرون اولیه اسلامی یعنی در دوران حکومت اموی ها و عباسیان، سیستان از این جهت نیز شهرت پیدا کرد که مرکز جنبش های ضد سلطه عربی به رهبری عقیدتی خوارج (اسلاگرایان تندرو) سیستان و پشتیبانی عیاران آنجا که طبقه پر قدرت دوران خود بحساب می آمدند، بود. چنانکه آنهمه کوشش های گونه گون خلفای اموی و عباسی برای خاموش ساختن این طغیان ها که چشم گیر تر از همه جنبش حمزه پسر آذرک سیستانی بود، بجای نرسید و سرانجام با ظهور یعقوب لیث، سرهنگ عیاران سیستان نه تنها سیستان بلکه خراسان و ایران نیز کاملاً از زیر سلطه عباسی بیرون کشیده شد.

در این دوره که دوره اعتلا و ترقی و سر سبزی و عمران سیستان بشمار می رود شهرهای سیستان معمور تر و ساحه آن وسیع تر و مرز آن سخت تر از عهد ساسانی گردیده بود. اصطخری سیاح و جغرافیه نگار اواخر عهد صفاری و نیمه اول قرن چهارم هجری که بگمان غالب سیستان را گردش کرده، ضمن شرح مفصلی راجع به سیستان و شهرها و ولایات آن نقشه یی از سیستان قرن چهارم را نیز ترسیم کرده و در آن شهرها و نواحی متعلق به

^۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۱۵

^۲ - بلاذری، فتوح البلدان، طبع مصر، ص ۴۰۱، طبع تهران، ترجمه آذرنوش، ص ۲۷۰ ببعد

سیستان را که از آن بخوبی می شود موقعیت شهرهای مذکور را فهمید و تا حدی هم محل آنها را با خرابه های مرموز و حیرت آور کنونی نیمروز تطبیق کرد اینطور نام گرفته است: زرنج، کش، نه، طاق، قرنین، خواش، فره، جیزه (گیزه)، بست، روذان، سروان، صالقان (زالقان)، بغنین، تل، درغش، بشلنگ، پنجواپی، سیوی (سیبی)، اسفنجای، قصر، غزنه جامان (جاسان).^۱

سیاح و جغرافیه نویس دیگر اسلامی، ابن حوقل معاصر و دوست اصطخری همچنان پس از بیان حدودچارگانه سیستان و ترسیم نقشه آن از شهر های متذکره اصطخری در سیستان یادآور شده، فقط با این تفاوت که جاسان را ماهکان و صالقان را زالقان ضبط کرده است.^۲ و در اخیر هر دو آن سیاح این مطلب را متذکر شده اند. که سیستان سرزمین خرم است پر از خوردنی ها و انگور و خرما و انقوزه (انگوزه در اصطلاح-مردم محل) بمقدار زیاد از آنجا بدست آید و اهالی آنجا آنرا در خوراك هاي خود داخل کنند و به مقدار فراوان نیز از آنجا صادر می گردد. همچنان مردم آنجا توانگر و گشاده دست اند و از بیاناتی که میان سیستان و مکران است غله بسیار خیزد.^۳

جغرافیه نویس اقدم ولی نامعلوم کشور مولف حدود العالم (تالیف در ۳۷۲ هـ) نیز از شهرهای سیستان به آبادی و نیکویی یاد کرده می گوید: سیستان سرزمین خرمی است پر از نعمت های گوناگون. کرسی آن زرنج نامیده می شود که پنج دروازه داخلی شهر همه آهنین بودند و ربض (حومه)

^۱ - اصطخری، مسالك و ممالك، چاپ ایرج افشار ص ۱۹۵

^۲ - ابن حوقل، صورة الارض ص ۱۵۲

^۳ - اصطخری، مسالك و ممالك چاپ ایرج افشار ص ۱۶۹، ابن حوقل، صورت الارض چاپ دکتر جعفر شعار ص ۱۵۵

۱۳ دروازه داشت. همچنان بقول او بست انبار گاه تجارت هندوستان و خراسان بوده، در فراه درختان خرما می رونیده و طاق قلعه محکمی بوده و میوه فراوان داشته و در زمینداور زعفران بعمل می آمده است.^۱

شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی معروف به البشاری سباح و جغرافیه نویس اواخر قرن چهارم (۳۷۵) و معاصر مؤلف نامعلوم حدود العالم و ابن حوقل نیز از توانگری مردم سیستان و دانش دوستی اهل آن جا و اینکه زرنج کرسی سیستان از عجایب بلاد عجم بوده و در آن قصور و عمارات مجلل و تاریخی نزدیک هم واقع شده بودند، یادآور شده و علاوه نموده که زرنج معدن نخیل و الحیات و سیستان بصره خراسان است.^۲ تاریخ سیستان (تألیف در ۴۴۵ هـ) که آئینه تمام نمای سرزمین پرنعمت و حاصلخیز نیمروز و شهرهای با عظمت و پرشکوه روزگاران باستانی سیستان است آنجا که گوید: «اما طول سیستان از نواحی خراسان تا حد سند است و عرض آن از کرمان تا حد هند.»^۳ در عبارت ذیل از شانزده ولایت آن اینطور نام می برد:

« اما کور (ولایات) سیستان :

اسفزار و جبل نیه و سردره هند قاتان (اناردرة افغانان) و فراه و اوق (قلعه گاه) و خواش (خاش) و فولاد (؟) و فشنج (پشلنگ)، نوزاد و بست و زمینداور و رخج (قندهار) و کش و رود بار و زابل و کابل سته عشره.»^۴

۱ - حدود العالم ترجمه پوهاند میر حسین شاه، چاپ پوهنتون کابل ۱۳۴۲، ص ۳۸۶

۲ - مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم طبع ۱۹۰۶ ص ۲۹۷، ۳۰۵

۳ - تاریخ سیستان، به تصحیح مرحوم بهار، چاپ ۱۳۱۴، ص ۲۸

۴ - تاریخ سیستان، ص ۲۸

چنان می نماید که این حدود و وسعت سیستان منوط و مربوط بدوره صفاریان بوده و پس از انقراض آن سلسله دیگر هرگز به آن شکوه و وسعت نرسیده است، هر چند افرادی از همان خانواده گاه گاهی سر بر آورده اند تا بکشور خود رونق و شکوه از دست رفته را باز برگردانند و بر قلمرو سیستان بیفزایند ولی خود آنها نیز مثل سرزمین شان رو به خرابی و انهدام نهاده اند، منجله سلسله ملوک نیمروز که خود را از اعقاب صفاریان و کیانیان سی قرن قبل آنجا می شمرده اند، چنین خیال های در سر می پروراندند.^۱

مؤلف تاریخ سیستان، پس از تعریف حدود چارگانه و شانزده ولایت سیستان، از محلات و روستاهای بزرگ آن اینطور نام می گیرد:

«قوس» و طاق و سوکن، و پال، وجوی کهن، ناشیرو، و بهیژن، و زوشت، و بر، وجوسم و بکرو، و ژالق، و میسون (یا هیسوم) و ونوچرد، و نوق، و نیشک و امام الصراه و سپه.^۲

در تاریخ سیستان عباراتی مبنی بر عمران و حاصلخیزی و برکت زمین سیستان و فضیلت آن بر سایر جایها، به نقل از کتب و مآخذ کمیاب دیگران دیده می شود^۳ که انعکاس برخی از آن عبارات و روایات در اینجا به موضوع تحت مطالعه ماسخت کمک می کند.

^۱ - احیاء الملوك، از ملك شاه حسين صفاري سيستاني، طبع منوچهر ستوده ۱۳۴۴

^۲ - تاريخ سيستان، ص ۲۸ - ۲۹

^۳ - درین مورد رساله شگفتی های سیستان و کتاب عجایب البلدان و کتاب بلدان و منافع (هر دو) از ابولمؤید بلخی و عجایب و بروج از بشر مقسم، و کتاب فضایل سیستان از هلال یوسف اوقی (سجزی) و کتاب بندش (یکی از کتب مقدس زردشتیان) و کتاب اfdیه و سهیگه بخط و زبان پهلوی هر کدام یا د داشت های مهم و مطالب دلچسبی راجع به سیستان دارند که

از فضایل سیستان شمرده شده که در کتاب بلدان و منافع آن یاد کرده اند: از هر شهری چه خیزد؟ گفته اند از سیستان زرآبریز خیزد...^۱

ابوالفرج بغدادی در کتاب خراج خود آورده که: «خراسان و ایران و سیستان سره زمین است».^۲

و روایت دیگری است که «زمین نیست بهتر از زمین سیستان و به هیچ جای گوشت حیوان خوشتر از گوشت حیوان سیستان نباشد بطعم و لذت و بهیچ جای مردم نباشد بنان و نمک و فراخ معیشت چون مردم سیستان از آنچه عرصه شهر و سواد ایشان فراخ است و نعمت از هر لونی از هرگونه دارد و تا بودند آن دیدند و بخوردند و عادت کریم ایشان خود این بود و این بوده است».^۳

اشارات جسته و گریخته یی از آن کتب در تاریخ سیستان دیده می شود. (رك : تاریخ سیستان صفحات ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۲۵ و مقدمه آن کتاب)

۱ - این گفته را مولف تاریخ سیستان بحواله بوالموید بلخی و بندهش چنین توضیح می کند از دو چشمه ای که یکی در شارستان زرنج و دیگری در هیرمند مقابل بست واقع بودند طلای امیخته باریک و آب بالا می آمد چنانکه آن روز که حاصل شدی کم از هزار دینار زر سا و نبودی افراسیاب آن چشمه ها را بست و چنین گفته اند که هم بسه هزار یعنی سه هزار سال بعد زردشت باز شود و منفعت آن فرادید اید به مشیته الله تاریخ سیستان ص ۱۶ - ۱۷ در تاریخ نگارستان از احمد بن محمد غفری صفحه ۱۱۱ ضبط است که در سال ۳۹۴ هجری که سلطان محمود قلعه طاق را فتح و خلف بن احمد را دستگیر کرد در یکی از جبال سیستان معدن طلا بشکل درختی از زمین پدید آمد، چندانکه می کردند و زیر میرفتند دوره اش بیشتر می شد و زر خالص بیرون می آمد تا حدیکه دوره اش سه گز شد و در زمان سلطان مسعود از اثر زلزله آن کوه ناپدید شد.

۲ - تاریخ سیستان، ص ۲۵

۳ - تاریخ سیستان، ص ۱۳

ابوالفدا مؤلف تقویم البلدان با دسترسی به منابع مهم جغرافیایی قرنهای سوم و چهارم هجری مینگارد که سجستان دیاری پر نعمت است و در آن خوردنی ها و میوه و خرما و انگور فراوان باشد. مردمش در آسایش اند و از بیابان آنجا انقوزه (= انگ) بمقدار زیاد بدست آید که در غذای خود مردم از آن کار گیرند.^۱ ابوالفدا علاوه میکند: شهرهای سیستان چنین است: زالق، کرکویه، هیسوم، وزرنگ، واین شهر مرکز سیستان است و بست وباشترود وقرنین ودراین شهر آثار آخور اسپ رستم برجای هست. شهر قدیم سجستان رام شهرستان بود که بعد از خرابی آن زرنج آباد گردید. رودخانه سیستان «هندمند» (هیرمند) است و مردم سیستان گویند: « هزار نهر در آن ریزد و فزونی نماید و هزار نهر از آن خیزد و کاهش نیابد... وقتی هیرمند از بست بگذرد چند رود از آن منشعب شود و از آن جمله است رود طعام و با سیرود (باشترود) و سنارود. سنارود در يك فرسخي زرنج بر قصبه سیستان می گذرد. در این رود هنگام سیلابی می توان با کشتی از بست به سیستان آمد. همه رودهای سجستان از سارود جدا می شوند. بر دربست برود هیرمند پلی از کشتی ها بسته اند، همانند پل های که بر رودهای عراق می بندند. بست بر کنار هیرمند شهری است از سجستان، شهری بزرگ و پر نعمت ولی بیماری خیز و نخلستان و تاکستان فراوان دارد از بست تا غزنه ۱۴ مرحله است .

بگفته ابن حوقل اراضی سیستان ریگزار است و در آن نخلستان فراوان باشد و کوه دیده نمی شود چون زمین آنجا نرم است، باد مدام ریگ و توده های خاک را از جایی بجای می برد و مزارع و شبکه های آبیاری و ساختمانها را

^۱ - ابوالفداء ، تقویم البلدان ، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ ۱۳۴۹، ص ۲۲ ، ۸۰ ، ۳۸۶ -

متضرر می سازد وقتی بخواهند ریگ را از جای بجای نقل دهند در مقابل باد و پیشروی ریگ دیوار های چوبی تعبیه می کنند و در زیر آن سوراخهای قرار می دهند. باد در آن دریچه ها داخل می شود و ریگ را بهوا پرتاب می کند همچنان مردم آسیاب های بادی تعبیه کرده اند که گندم را آرد کنند . در سیستان افعی و خار پشت بسیار است .^۱

سیاح و جغرافیه نویس برجسته شامی یاقوت حموی که ظاهراً طی سالهای ۶۱۴ - ۶۱۶ هجری از خراسان و سیستان دیدن کرده در کتاب معروف خود (معجم البلدان) شرح مفصلی راجع به سیستان و شهرهای آن نوشته که ذکر آن همه در این جا بطول می انجامد و فقط برسبیل اشاره چند جمله آن در اینجا منعکس می شود: سجستان (بکسر اول و ثانی) ناحیه بزرگ و ولایت وسیعی است. قصبه آن زرنج نام دارد و در هشتاد فرسنگی جنوب هرات واقع می باشد. طول آن ۶۴ درجه و عرض آن ۶/۱ - ۳۲ درجه است. نخلستان بسیار دارد و شهرهایش معمور و نهر آن هندمند نامیده می شود. هوایش گرم است و برف در آنجا نمی بارد. زمین آن شن زار و هموار است و کوهی در آن دیده نمی شود و نزدیکترین کوه های آن در ناحیه فراه است. باد دائماً می وزد و مردم را متضرر می کند و شهرهای آن که بر سر راه واقع اند : زالق ، کرکویه ، هیسوم ، زرنج و بست است. آنجا آخور رخس ، اسب معروف رستم پهلوان مشهور سیستان بیادگار مانده و همچنین الرخج و بلدالدور از شهرهای آن ناحیه است.^۲

^۱ - ابن حوقل صورت الارض، ص ۱۵۲ - ۱۵۳، ابوالفداء ، تقویم البلدان ، همتاجا

^۲ - یاقوت، معجم البلدان، ج ۵، زیرنام سجستان دیده شود.

در کتاب البلدان ابن فقیه و دیگر کتب مسالك آخور رخس رستم در قریه قرنین ، زادگاه یعقوب لیث صفاری سراغ داده شده است.^۱

حمدالله مستوفی قزوینی جغرافیه نگار نیمه اول قرن هشتم هجری از باغستانهای زرنج و خوبی و فراوانی میوه های آن یاد کرده گوید: این باغها از نهري آبیاري مي شد که از هیرمند کشیده شده بود و آنرا سیاه رود (= سنارود) می گفتند.^۲

گرچه سیستان در دوره مورخ و جغرافیه نویس ما ، معین الدین اسفزاری ، آبادی و سرسبزی خود را به سبب خرابکاری تیمور و قتل عام سکنه آنجا و ویران ساختن بندهای آب بدست او و جانشینان از دست داده بود ولی بازهم آوازه حاصل خیزی آن باقی بود این مطلب را در روضات الجنات تالیف ۸۹۸ هـ این طور می خوانیم :

« سجستان که او را ملک نیمروز گویند (گرچه حالا به سبب فترات خراب و ویران است.) اما در سابق بغایت معمور بوده، چنانچه شنیده ایم يك جریب زمین (که در عرف شصت گز در شصت گز است) با وجود قلت آب به

هزار دینار کبکی قیمت داشت.»^۳ بهر حال آنچه مسلم است این است که سیستان از قدیمترین ایام تا اواخر قرون وسطی خیلی معمور بوده است .

^۱ - کتاب البلدان، ص ۲۰۸ متن عربی

^۲ - نزهت القلوب چاپ هند ص ۱۸۳

^۳ - روضات الجنات، بخش یکم، ص ۳۲۹ طبع ۱۳۳۶، ص ۱۹۵

فصل دوم

اوضاع سیاسی بُست در قرون نخستین اسلامی

عیاران، یک گروه مؤثر در تاریخ سیستان:

شهر بست در مشرق زرنج دومین شهر مهم سیستان بشمار میرفت و میتوانست دشواری های خاصی برای عربهای مستقر در زرنج و یا قلمرو زنبیل شاهان^۱ پیش آورد. این شهر از نقطه نظر سوق الجیشی و کنترل بر قلمرو زنبیلها ، جایگاه مناسبی برای استقرار یک قرارگاه نظامی نیرومند از سپاهیان عرب

^۱ - بوسورت، محقق انگلیسی، معتقد است که: پیدا شدن این لقب (زنبیل یا رتیل) در دوره های دیرپایی از خلافت معاویه تا هارون الرشید و روزگار امرای نخستین صفاری نشان میدهد که "زنبیل" یا "رتیل" قطعاً لقب سلسله پادشاهی بوده نه نام شخصی. با اینهمه شکل دقیق این لقب تا اندازه ای مبهم است. (سیستان، از آمدن اعراب تا برآمدن صفاریان) ، ترجمه حسن انوشه ، ص ۷۸، ۷۹

پنداشته میشد. به همین خاطر بود که بست در عهد حکومت اموی به حیث قرارگاهی نیرومند نظامی فرماندهان عربی در آمد. افزون بر آن داوطلبان جهادی یا غازیان محلی برای تاخت و تاز بر قلمرو زنبیل در آنجا گرد می آمدند و همراه بالشکرهای عربی گاه گاهی بر قلمرو زنبیل می تاختند و تا غزنه و کابل پیشروی میکردند. در یکی دو مورد زنبیل ها دست به ضد حمله زدند، و تا بُست و زرنج پیش رفتند و موقعیت اعراب را در این نواحی دستخوش خطر کلی ساختند.

افزون بر آن، بست یکی از کانون های پرجوشش قیامهای عیاران برضد استبداد حکام خود کامة عربی و اموی و عباسی نیز بود. بنابراین نمیتوان تاریخ نهضت های ملی و ضد استبدادی خراسان و سیستان را در سده های نخستین پس از اسلام بدون مطالعه تاریخ بست و نقش بستیان در این نهضت ها کامل دانست و یا اهمیت آن را در این نهضت ها دست کم گرفت.

از عهد خلافت بنی امیه تا پایان دوره سلجوقیان قشر مهمی از جامعه شهری را «عیاران» تشکیل میدادند. دنباله این سلسله در عهد مغول به تشکیل سازمان نیرومندی بنام «فتوت» که اعضای آنها را به تازی «فتیان» و به فارسی « جوانمردان» میگفتند انجامید که در راس شان در دوره های مغول بزرگان تصوف قرار داشتند و اعضای آن را پیشه وران و صنعتگران و اقشار مختلف عوام الناس تشکیل می دادند .

در دوره های حکومت اسلامی و طاهریان، صفاریان و سامانیان و غزنویان و سلجوقیان کشاورزانی که زمین خود را از دست داده بودند و یا پیشه ورانی که در دهات پیشه آنها رونقی نداشت ، به شهرها رو می آوردند و در زمرة عوام الناس شهری در می آمدند. در آغاز از این گروه دسته های مسلح برای جهاد با کفار (یا مقابله با ظلم و اجحاف عمال حکومت) بوجود

می آمد که آنرا « المطوعه » میگفتند. بعد ها در هدف و تشکیلات این گروه تحولی رونما شد.

عیاران از همان آغاز حکومت اسلامی در سرزمین های خراسان مانند، بلخ، مرو، هرات، قهستان و سیستان و روستاهای اطراف آن نفوذ و قدرت زیاد داشتند که همواره در برابر زورگویی عمال خلافت به مبارزه برمی خاسته اند و در نتیجه اقدامات قاطعانه این گروه بود که سر انجام تحت قیامت یعقوب لیث صفار که خود یکی از عیاران سیستان و از ته طبقة پیشه وران کم درآمد برخاسته بود، و کوره رویگری او را چون سندانی استوار و محکم و پر اراده و مصمم بار آورده بود، بیرق استقلال ملی سیستان، خراسان و ایران در برابر سلطه جابرانه بغداد به اهتزاز در آمد. تاریخ سیستان و خراسان زمین در دوره های قبل و بعد از یعقوب لیث، پر از مبارزات و فداکاری عیاران و جونمردان این مرز و بوم است.^۱

مرحوم بهار در مورد مسلک عیاری و عیار پیشگی میگویند: «عیار و عیار پیشگی در خراسان زمین عنوان خاصی داشته است و عیاران مانند احزاب سیاسی امروز، سازمان هایی داشته اند و در شهرهای بزرگ این سازمان ها دارای رؤسای بوده اند بنام «سرهنگ» که جامه خاص داشته و آداب و رسوم آنان مخصوص بخودشان بوده است و اصل کارشان به «جوانمردی» بوده و از جان گذشتگی و فداکاری در راه دوست و طلب حق و جستجوی حقیقت و ترک تعصب و دستگیری از خلق و حمایت از مظلوم و عدم اندیشه از مرگ و قتل و احیاناً بی علاقهگی به اصول یا فروع دینات و مذاهب و غیره نیز در این فرقه شهرت داشته است.

^۱ - محمد اعظم سیستانی، مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی،

عیاران در نهضت های ملی آزادی خواهی خراسان زمین نقش فعال داشته و بخصوص در سیستان این گروه توانستند قدرت سیاسی را بدست گرفته برای نجات و رهایی سراسر (افغانستان) و ایران از سلطه پیدادگرانه خلافت عباسی تلاش و پیکار کند.

کتاب (حماسه قیامها) از مؤلف این اثر در این زمینه اطلاعات و معلومات بیشتری میدهد.

نخستین طغیان مردم بست:

در سال ۳۰ هجری (۶۵۰ میلادی) در عهد خلیفه سوم اسلام، لشکری از اعراب شمشیرکش بسرکردگی ربیع بن زیاد الحارثی به سیستان فرو ریختند و سیستانیان دست به دفاع زدند و پس از نبردی خونین و دادن کشته های بسیار از هردو طرف سرانجام راضی به صلح گردیدند. ایران بن رستم مرزبان سیستان برای صلح حاضرگردید و مواد صلح را بدین شرح امضا کرد که «هر سال از سیستان هزار هزار درهم (یک میلیون) بدهد امیرالمؤمنین را و امسال هزار وصیف (غلام نابالغ) بخرم و بدست هریک جام زرین و بفرستم هدیه، و عهدها برین جمله بکردند و خطها بدادند و ربیع از آنجا برخاست و بقصبه اندرشد ایمن.»^۱

طبیعی است که مردم سیستان نمی توانستند چنین باج گزافی راهرساله بپردازند. بنابراین ابتدا مردمان بست با مواد این قرارداد شدیداً اعتراض کردند

^۱ - تاریخ سیستان، چاپ بهار ص ۸۲

و از اجرای آن سرباز زدند «و حرب کردند و گفتند ما صلح می نکنیم، آخر از ایشان بسیار کشته شد و گروهی بزرگ برده کردند و بدرگاه امیر المؤمنین (عثمان) افتادند.»^۱ بقول بلاذری، ربیع چهل هزار برده از مردم بست گرفت و همه را به عربستان فرستاد و در مدت دو سال و نیم اقامت خود در سیستان تا توانست مردم را غارت نمود.^۲ همینکه ربیع از بست به عزم فارس نزد عبدالله بن عامر حرکت کرد، مردم سیستان (زرنج) نیز دست به عصیان زدند و عامل ربیع را از شهر و دیار خود بیرون کردند.^۳

عبدالله بن عامر، وقتی از عصیان مردم سیستان مطلع شد، به مرکز خلافت گزارش داد و بدستور خلیفه سوم در سال ۳۳ هـ (۶۵۳ میلادی) عبدالرحمن بن سمره را به سیستان فرستاد. ابن سمره نیز بالشکری از اعراب خون ریز، در یکی از جشن های سال که مردم مصروف شادی و شادمانی بودند، به سیستان رسید و ایران بن رستم را در شهر زرنج در محاصره کشید و مرزبان سیستان را مجبور ساخت تا دوچند حق الصلح (باج و جزیه) را که سه سال قبل با ربیع بن زیاد امضا کرده بود، به او بپردازد. ایران بن رستم نیز مجبور شد در بدل دوهزار هزار (دوملیون) درهم و دوهزار و صیف (برده نابالغ) با عبدالرحمن صلح نماید.^۴

عبدالرحمن بعد از این برکش و بست و بعد از کشتار بیدریغ مردم سرکش آن سامان به زمینداور تاخت و در زمینداور بت معروف «زور» (=

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۸۲

^۲ - بلاذری، فتوح البلدان، طبع قاهره ص ۴۰۱، ترجمه فارسی ص ۲۷۱-۲۷۰

^۳ - تاریخ سیستان، ص ۸۲، حاشیه ۵

^۴ - تاریخ سیستان، ص ۸۳ (ح ۵)، بلاذری، ص ۴۰۱، ترجمه فارسی، ص ۲۷۰

سور = سون = خورشید) را در زمینداورکه گویند از طلای سرخ و چشمانش از یاقوت بود برکند واز انجا بر رُخج (قندهار) لشکر کشید و رُخج (قندهار) را بگشود و تا زابل (غزنین) پیشروی کرد و مال و غنیمت فراوان تصرف نمود. در سال ۳۵ هجری چون خلیفه سوم در مدینه کشته شد و خلافت به علی رسید، ابن سمره با غنایم و ثروت فراوانی که در این لشکرکشیها از نواحی مختلف سیستان بدست آورده بود، به دارالخلافه رفت و امیر بن احمد یشکری را به نیابت خود به سیستان گذاشت، ولی مردم زرنج دوباره بشوریدند و عامل عربی را از شهر خود بیرون راندند.^۱

اوضاع سیستان همچنان نا آرام و آشفته بود، تا آنکه در سال ۳۶ هجری باز همان سردار شمشیرکش عرب یعنی عبدالرحمن بن سمره از طرف امیر معاویه بن ابوسفیان (هنگام جریان جنگ صفین) بحیث والی سیستان فرستاده شد. ابن سمره این بار با جمعی از فرماندهان عربی و فقهای اسلامی وارد سیستان گردید. مردم خواهی نخواهی ورود او را استقبال کردند.^۲

ابن سمره بعد از اندک مدتی در سیستان ظاهراً در همان سال ۳۶ هجری همراه با رجال جنگ آوری چون: عباد بن حسین، عمر بن عبداللّه تمیمی و عبداللّه بن خازم سلمی و قطری بن فجاة و مهلب بن ابی صفره و عباد بن الحصین و غیره در رأس لشکرهای عربی بعزم جنگ با زنبیل از زرنج بیرون

^۱ - حبیبی، افغانستان بعد از اسلام، ج ۱، ص ۱۵۸

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۸۵، ۸۹، افغانستان بعد از اسلام، ص ۵۸

شد و پس از غارت خاش در شرق زرنج از راه بیابان عازم بست گردید و مردم آنجا را که ارتداد کرده بودند، از راه زور و یا صلح مطیع نمود.^۱

ابن سمره بعد از سامان بخشیدن امور بست، بسوی الرخج و غزنه و

کابل کشید و آن شهر را به محاصره در آورد. سپاه عرب شهرکابل را پیوسته با منجنیق میکوفتند. سر انجام نبردی خونین میان نیروهای عرب و مدافعین کابل به سر آمد و گروهی انبوه از مهاجمان عرب ب خاک و خون علطیدند. کابلشاه مردی پرقوت و جنگ آوردلیری بود که همواره در پیشاپیش سپاه خود قرار میگرفت و با لشکر دشمن می جنگید.

بنا بر تاریخ سیستان: «شاه کابل حرب بنفس خویش همی کرد، مردی بود که هیچکس برو برابری نکرد، بسیار بکشت تا بیست و اند هزار مسلمان بردست او شهید گشت.»^۲ معهذاً پس از آنکه دیوارهای کابل بر اثر پرتاب منجنیق شگاف برداشت و دیگر مجال مرمت میسر نگشت و سپاه مهاجم از آن شگاف بدرون شهر ریختند و به قتل عام مردم غیرنظامی پرداختند. کابلشاه چاره در آن دید تا با سردار سپاه عرب عبدالرحمن بن سمره از در مذاکره و صلح پیش آید و موقتاً شر عرب را در بدل پرداخت پول و برده از سر کابل بر طرف نماید.

و بقول تاریخ سیستان، عبدالرحمن «کابل بگشاد و بردگان بسیار از آنجا بیاورد و بسیار بزرگان بودند....» در سال ۵۱ هجری عمال طماع عرب به

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۸۸

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۸۵

قصد غنیمت و برده وکنیز بر قلمرو زنبیل تاختند. در این نوبت عبدالله بن ابی بکروالی عربی سیستان بسوی کابل لشکر کشید و زنبیل را در تنگنای سخت قرارداد تا جایی که اجباراً « زنبیل صلح کرد با دو هزار هزار (دومیلیون) درهم.»^۱

در سال ۶۱ هجری بار دیگر فرمانده نظامی عرب در سیستان ابو عبیده و برادرش یزید به سوی کابل لشکر کشیدند، اما در مقابله با زنبیل سپاه عرب شکست سختی خورد و شمار فراوانی از مسلمانان به اسارت زنبیل درآمدند که در آن جمله خود ابو عبیده شامل بود و برادرش یزید بن زیاد کشته شد. در سال ۶۲ حاکم اموی سیستان طلحه توانست با پرداختن ۵۰۰ هزار درهم به زنبیل ابو عبیده را از اسارت رها سازد و خود از شغل خود کناره گیری نماید.^۲

در سال ۷۴ هجری (= ۶۹۲ م) عبدالله بن امیه بن عبدالله حاکم سیستان شد و او به فکر تسخیر کابل افتاد و با زنبیل، به نبرد پرداخت و بر او پیروز شد و شاه کابل «یک خروار زر هدیه فرستاد و با دو هزار هزار (دومیلیون) درهم صلح کرد.»^۳ اما بلاذری که همه جا زنبیل را بگونه "رتبیل" ضبط کرده، متذکر میشود که «عبدالله بقصد نبرد بارتبیل رهسپار بست گردید. وی در آغاز پیشنهاد رتبیل را که میخواست یک میلیون درهم به او خراج بدهد و به صلح برسد نپذیرفت، وگفت هرگاه این رواق (منظور طاق بست است) را پر از زر کند صلح خواهد کرد ورنه شمشیر دو رویه کاریک رویه کند. رتبیل نپذیرفت

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۹۴

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۹۴-۹۵، بوسورت، همان، ص ۹۸-۱۰۱

^۳ - فتوح البلدان بلاذری، ترجمه فارسی ص ۲۷۷،

واز پیش اوبه نواحی کوهستانی زابلستان عقب نشست، اما ناگهان برگشت و با او به نبرد پرداخت. عبدالله که خود را با ایستادگی سخت رتبیل روپرو دید، به رتبیل پیشنهاد کرد که بدون اخذ حق الصلح برمیگردد، اما این بار رتبیل نپذیرفت و گفت: میبایستی ۳۰۰ هزار درهم بپردازی و کتباً تعهد بکنی که تا تو در سیستان هستی نباید با کابل جنگ کنی و خرابی و سوختن [بر مردم ما] روانداری. عبدالله با خوشنودی این تعهد را با رتبیل پذیرفت و با پرداخت مبلغ معینه صلح نمود، ولی وقتی این خبر به عبدالملک بن مروان رسید او را از سیستان عزل کرد.^۱ همینکه حجاج از طرف عبدالملک در سال ۷۸ هجری به فرمانداری کل خراسان مقرر شد، او از جانب خود مهلب را به خراسان و عبیدالله بن ابی بکره را به حکومت سیستان برگزید. عبیدالله قبلاً در زمان خلافت معاویه طی سالهای ۵۱-۵۳ هجری نیز والی سیستان بود و به رموز منطقه بلدیت داشت.

به هرحال در سال ۷۸ هـ (۶۹۶ م) عبیدالله به سیستان رسید و وظیفه اصلی خود جنگ قطعی با زنبیل را در شرق سیستان قرار داد. متعاقباً عبیدالله فرمانی از حجاج دریافت که حکم میکرد: «با مسلمانانی که نزد تو هستند با او (زنبیل) نبرد کن و باز مگرد تا سرزمینش را به غارت دهی و قلعه هایش را ویران کنی و جنگاورانش را بکشی و فرزندانش را اسیر کنی!»^۲

دراین فرمان چنانکه دیده میشود از اسلام و قبول آن از جانب مردم حرفی نیست و فقط دستور دستور غارت و ویرانی هست و بود مردم است.

۱ - بوسورت، ص ۱۱۳، تاریخ سیستان، ص ۱۰۸ (پاورقی)

۲ - بوسورت، سیستان، ص ۱۱۸

عبداللہ سپاہی مرکب از ۲۰ هزار نفر را بسوی کابل سوق نمود و خود در رأس سپاهی قرار گرفت که از مردم بصره فراهم آمده بودند و سرداری سپاه منسوب به کوفه را به شریح بن هانی حارثی داد و سپس بسوی بست و زابلستان تاخت آورد. زنبیل بدفاع برخاست و عبداللہ را با همان تاکتیک قدیم جنگی، در دهن دره های مهیب کوهستانی کشانید. زنبیل به آهستگی عقب می نشست و سپاه عرب او را تعقیب میکرد، اما لشکریان عرب که در طول راه قلعه ها را ویران و اموال مردم را اغتنام میکردند، آنقدر سنگین بار شده بودند که توان حرکت سریع را نداشتند. این کندی حرکت در راه های دشوار گذار، فصل زمستان را نزدیک میساخت.

شریح که سربازی کهنه کار بود به عبداللہ اصرار میکرد که به غنایم فراوانی که بدست آورده اند خرسند باشند و چنان نکند که زنبیل دست از جان بشوید و در برابر ایشان بایستد. اما عبداللہ که هوای تسخیر و غارت کابل را در سر می پرورانید، پند او نشنید و سرانجام در دامی سخت گرفتار آمد. در نتیجه سپاه عبیده الله با کمبود شدید خواربار و روبرو گردید و سربازانش به خوردن اسپان خود پرداختند. سپاه عرب چنان در تنگنا گرفتار آمد که عبداللہ مجبور شد غرور خویش زیر پا نهد و از زنبیل با طلب پوزش صلح نماید، و پیشنهاد کرد که ۷۰۰ هزار درهم غرامت دهد و شماری از بزرگان عرب و سه تن از پسرانش را به نوا پیش او بفرستد. او از زنبیل پوزش خواست و ادامه جنگ را نافرمانی سپاه از دستورات فرمانده شان وانمود ساخت. پس از پرداخت ۷۰۰٫۰۰۰ درهم و اعزام گروگانهایی به نزد کابلشاه، عبداللہ اجازه یافت که بقیه سپاهش را از دامی که در آن گیر افتاده بودند بیرون آورد، اما اینان به سبب سرما و گرسنگی متحمل تلفات سنگین شدند و سرانجام ۵۰۰ تن

از ایشان خود را تا بست رساندند. و چون سخت گرسنه بودند پس از آنکه شکم سیر نان خوردند، همگی جان دادند. (۷۹ هجری)^۱

مؤلف تاریخ سیستان یادآور میشود «هیچکس از آن سپاه نماند، یا کشته شدند یا بمردند... چنانکه ایشان را «جیش الفنا» نام کردند.»^۲

هنگام موافقت صلح از قول کابلشاه به فرمانده اعراب پیغامی فرستاده شده است و آنطورکه سعید نفیسی آن را نقل میکند: «رتبیل، به اعراب گفت: آنروز که بدینجا آمدید شکمهای تان به پشت چسپیده بود و چهره های تان سیاه بود، و خویشتن را از برگ خرما پاتابه (پای پوش) می ساختید و پیمان نیز نگاه میداشتید. آیا اکنون همان های اید (استید) که بودید!» عبدالله در بازگشت به بُست از ننگ این شکست و غیظ بسیار از پا درآمد.^۳

قیامهای ضد استبدادی مردم بست :

مردم بست، مثل رودخان هیرمند همواره سرکش و سرشار از غرور آزادی خواهی بوده اند. اولین سرکشی و طغیان آنان در مقابل پرداخت خراج و حق الصلح توان فرسای ربیع الحارثی، سردار لشکر عربی، در سال ۳۰ هجری براه افتاد که دست از جان شستند و با سپاه عربی جنگیدند، مگر سرانجام شکست خوردند و از طرف اعراب فاتح بشدت سرکوب گردیدند. ربیع، چهل هزار اسیر از مردم بست گرفت و آنان را به عنوان برده و کنیز به عربستان

^۱ - بوسورت، سیستان، ص ۱۱۹

^۲ - تاریخ سیستان، چاپ بهار ص ۱۱۱

^۳ - سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۱۲۹، شفا، پس از ۱۴۰۰ سال، ص ۴۴۲

فرستاد. این مطلب البته در بحث نخستین طغیان مردم بست برضد والی عربی بست تذکر داده شد. سلسله این قیامها در بست تا قرن چهارم هجری مطابق قرن ۱۱ میلادی ادامه داشت.

قیام بو عاصم بستی :

پس از آنکه عباسیان به قوت شمشیر ابومسلم خراسانی بر تخت خلافت اموی قرار گرفتند، در عهد حکومت سفاح عباسی (۱۳۳ هجری) ابومسلم که مسئول کنترل امور خلافت در خراسان بود، با اطلاع از اوضاع آشفته سیستان، ابوالنجم عمار بن اسمعیل که در جنگهای نصر بن سیار با ابومسلم خراسانی هنما و همکار بود، به سیستان فرستاد تا به یاری عمر حاکم اعزامی وی بشتابد و اگر کار از کار گذشته باشد، خود عهده دار ولایت گردد، اما او هم طالع بهتری از عمر بن عباس نداشت. گروهی بسرکردگی بو عاصم بستی از بست به سیستان حمله کرد و قبيله بنی تمیم از او حمایت کردند و او ابوالنجم را در نبردی شکست داده کشتند و سیستان در تصرف بو عاصم بستی قرار گرفت. ظاهراً بو عاصم بستی بدون آنکه از بیرون حکومتش تائید گردد، تا چهار سال دیگر در سیستان با کوفری حکومت کرد.

و همینکه خبر قتل ابومسلم بدست منصور خلیفه عباسی در خراسان پیچید (شعبان ۱۳۷ هجری = فبروری ۷۵۵ میلادی)، بو عاصم لشکر بیاراست و قصد فتح خراسان نمود. وقتی ابوداود خالد بن ابراهیم والی خراسان از قصد بو عاصم بستی مطلع گشت سپاهی بسرکردگی سلیمان الکندی به مقابل او فرستاد. همینکه سپاه سلیمان به اسفزار رسید، عده ای از مردم سیستان که مخالف بنی تمیم بودند گرد آمدند و گروهی بسرکردگی عبیدالله بن العلاء و حصین بن ربیع برضد بو عاصم به دنبال او افتادند و در فراه به بو عاصم

رسیدند و در نبردی که میان آنان درگرفت ، بوعاصم کشته شد و عبدالله بن علاء و همراهان وی به استقبال سلیمان کندی شتافتند و او را به سیستان آوردند- ربیع الاخر ۱۳۸ هجری- سپتامبر و اکتوبر ۷۵۵ میلادی.

در سال ۱۴۱ هجری و در عهد حکومت سلیمان الکندی، یکی دیگر از خوارج که مردی بزرگزاده بود بنام حنین برالرقاد از اهالی رون و جول سیستان در محل سرلشکر در حومه زرنج سر به شورش برداشت. وی پس از نبردی خونین بدست سلیمان کشته شد. گرچه حنین درین شورش کشته شد ولی مردم شهر سلیمان را اسیر گرفتند و ولایت را به هنادی السری سپردند.^۱

قیام محمد بن شداد بستی:

در سال ۱۵۰ هجری، در عهد خلافت منصور عباسی شورش در بستی برهبری محمد بن شداد با همراهی دونفر از زردشتیان بنام های آذرویه مجوسی و مرزبان مجوسی در گرفت که بزودی دامنه شورش به مرکز سیستان یعنی زرنج کشیده شد و حاکم سیستان یزید ابن منصور خلیفه، در مقابل با شورشیان شکست خورد و بسوی نیشاپور فراری شد. واکنش منصور در باره گزارشهای که از شورشهای سیستان و بستی می رسید این بود تا سرباز کهنه کار و فرمانده پیشین^۲ آخرین خلفای اموی معن بن زایده شیبانی را که در نه

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۳۷-۱۴۰

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۴۲

سال گذشته والی یمن بود به سیستان بفرستد. (۱۵۱هـ). معن توانست شورش را در سیستان خاموش و نظم و آرامش را در بست برقرار نماید.

امیرمعن، حاکمی مسرف:

مؤلف تاریخ سیستان، از ظلم و تعدی و تبذیر مال بیت المال توسط امیرمعن شیبانی بر اقوام عربی خویش روایت میکند و میگوید: معن روزی در بدل پنج شش بیت که مروان شاعر عربی در مدحش سروده بود، تمام بیت المال را بدو بخشید، و سوگند یاد کرد: «بخدای تعالی که اگر مرا دینار (در بیت المال) بودی و تو هم چنین تا هزار بیت همی گفتی، هر بیتی را هزار دینار همی دادمی.»^۱ بدینگونه امیر معن با بخشش های بی موردش از جیب مردم یا از کیسه خلیفه برای خود شهرت کمایی میکرد، و چون خزانه خالی میگشت، در پی بهانه برمی آمد تا مردم را مصادره کند. باری امیرمعن به قصد گرفتن خراج از زنبیل - که از زمان مرگ حجاج ببعد پرداخت نشده بود - یزید بن مزید برادرزاده خود را در رأس لشکری از بست به کندهار فرستاد و زنبیل «او را هدیه ها فرستاد از آوانی سیمین و قباهای ترکی از ابریشم و چیزهای لطیف» اما امیر معن آن مقدار را اندک شمرد و با برادرزاده اش بدرون قلمرو زنبیل حمله کرد، مگر زنبیل بسوی شمال در زابلستان عقب نشست. معن و برادر زاده اش در کمین حمله بر زنبیل نشستند و هنگامی که زنبیل از ارتفاعات کوهستانی برمیگشت، ناگهان بر سپاه زنبیل زدند، سپاهیان زنبیل شکست خوردند و بسیاری به اسارت درآمدند و بقول مؤلف تاریخ سیستان « ۳۰۰۰۰

۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۴۶

مرد(بشمول زنان وکودکان) از آن به یکجا اسیرکرد و داماد زنبیل زنه‌ارخواست... و معن اندر بازگشتن مردمان بست رامصادره کرد، و چون به سیستان آمد، همان عادت فرو گرفت که با مردمان [بست] همی داشت. مردمان سیستان شوریده گشتند.^۱

مردم که هر روز بیشتر از روز پیشتر از امیرمعن صدمه میدیدند، در صدد چاره برآمدند. عبدالله بن علاء یکی از معاریف سیستان شکایت این رفتار را به منصور خلیفه نوشت. این نامه در راه بدست جاسوسان معن افتاد و معن از مضمون آن آگاه شد. او نویسنده نامه یعنی عبدالله را که مردی با حشمت و محترم بود احضار کرد و دستور داد تا سر او را تراشیدند و چهار صد تازیانه‌اش زدند، سپس امر داد تا همه کسانی را که با عبدالله همراهی کرده بودند گردن بزنند، ولی آن گروه با توسل به رشوه و پرداخت تمام مایملک خود به معن «خویشتن را باز خریدند و مالی عظیم از ایشان بستد و چهل مرد را گرفت از آن خوارج و بند بر نهاد و به بست فرستاد که کارشان فرمایند... و فرمود به ایشان در کارکردن شتاب کنید و هر جای که تمام شدی نامه کردی که جای دیگر نیز چنین و چنین بکنید.»^۲

در واقع امیر معن امر کرده بود تا برایش از طریق کار بیگار بوسیله یاغیان و شورشیان کاخی مجلل با ملحقات وسیع بنا کنند، تا بدینوسیله اولاً شورشیان را گوشمالی داده باشد و ثانیاً بنایی از خود در سیستان بیادگار مانده باشد. در حقیقت این کاخ اعمار شد و یادگاری از او در سیستان بجای ماند،

۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۴۴

۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۴۵

مگر این یادگار به قیمت جان او تمام شد. این رخ داستان هم از وقایع جالب توجه است با هم میخوانیم:

بیگاریان حاکم کش:

سختگیری‌های امیر معن، موجب شد که بیگاریان زجر کشیده، توظنه نی بر ضد معن بچینند. با زمینه سازی های قبلی، گروهی از بیگاریان تعهد کردند تا پس از اتمام کوشک وی را بکشند. کوشک امیر معن اتمام یافت و به او خبر داده شد که تمام آنچه امیر دستور داده، اتمام یافته و آماده گشایش است. امیر معن برای دیدن کوشک به بست رفت و هنگام بازدید کاخ بر بام آن بالا شده، بفکر افتاد که در ایوان کوشک خود شراب بنوشد. بیگاریان که منتظر ورود امیر معن بودند، با اطلاع از آمدن معن به کوشک، امروز هم مثل سایر روزها، هر یک پشتاره نی به بهانه سوخت شبانه، بر پشت گرفتند و روانه کوشک شدند. در نزدیک کوشک، پیشکار معن از ورودشان به کوشک ممانعت کرد. هرچه از پیشکار تقاضا کردند تا به آنها اجازه ملاقات با امیر را بدهند، ولی حاجب مانع میشد، سرانجام با فریاد اعلام داشتند که: «ما آن کاخ خویش تمام کردیم [اما تو] عطاء امیر از ماهمی دور کنی!»^۱

معن که از ایوان کاخ جریان را مشاهده میکرد، داد و فریاد بیگاریان را شنید و گفت بگذارید پیش بیایند. بیگاریان پیش رفتند و همینکه در چند قدمی امیر معن رسیدند، پشتاره‌های نی را بر زمین گذاشتند و ناگهان هر یک خنجریکه در میان پشتاره پنهان کرده بودند، بدر آوردند و بطور دسته جمعی بر او حمله بردند. معن غافلگیر شده بود و هیچ وسیله دفاعی نداشت. به اطراف

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۴۶

خود نگاه کرد، بالشی نزدیکش بود و برداشت و از آن بجای سپر استفاده کرد. اما پیگاریان از هر طرف خنجرها و شمشیرها را متوجه او ساختند و او را جراحات بسیار زدند و سرانجام شکم او را که اتفاقاً بزرگ هم بود، دریدند. بروایت تاریخ سیستان این واقعه در ۲۲ ذی الحجه ۱۵۲ هجری روی داد و معن را دربست بخاک سپردند.^۱

در اینجا توضیح این نکته هم ضروری است که چگونه مؤلف (گمنام) تاریخ سیستان که خودش از اهل سیستان بوده در باب موقعیت کاخ امیر معن دچار اشتباه شده و محل قصر و کوشک امیر معن را دربست سراغ داده است؟ شاید توجه او به کتاب البلدان یعقوبی او را دچار چنین اشتباهی نموده باشد.

زیرا امروز در گرد و نواح بست هیچ محلی به امیر معن شبیانی منسوب نیست و نه هم از قبر او دربست سراغی هست. ولی در نیمروز، در ۲۵-۲۰ کیلومتری جنوب شرق زرنج، در میان دشت صاف و همواریکه عوام الناس آنرا «دشت امیران صاحب» گویند و صورت درست آن «امیرمعن» است، خرابه‌های وسیع و دور و دراز کاخ و باغ امیرمعن معلوم و مشهور است و در پنجم صد قدمی غرب این کاخ که هنوز هم برخی از خانه‌های عریض و طویل گنبدی ساخت آن با کمی ترمیم قابل استفاده است، مقبره و مسجد منسوب به «امیرمعن» موجود است که محل ارادت و اخلاص مردم نیمروز و نقاط مجاور میباشد.

با ازمیان رفتن معن بار دیگر زنبیل از پرداخت خراج به عمال خلیفه راحت شد. یزید بن مزید جانشین معن گردید، ولی یکسال بعد بر اثر نامه

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۴۷

شکایت آمیز مردم از حکومت سیستان معزول و راهی خراسان شد و خلیفه منصور تمیم بن عمر تمیمی را که درگذشته حاکم هرات بود به سیستان فرستاد. تمیم در سیستان خود را با شورش خوارج روبرو دید (۱۵۶ هجری) و اصلاً فرصت نکرد تا در اندیشه زنبیل و خراج کابل بیفتد و چون در آرامش اوضاع سیستان ناکام ماند از کار برکنار و دوباره به هرات بازگشت. خلیفه منصور در آخرین سال حیاتش عبدالله بن علاء را که در کارهای مربوط به سیستان بسیار آزموده بود بحکومت سیستان گماشت (۱۵۸ هجری).^۱

قیام حضین خارجی در بست :

در جمادی الاول ۱۷۲ هجری (اکتبر ۷۷۸ م) عثمان بن عماره بن خزیمه از سوی هارون الرشید به عنوان حاکم وارد سیستان شد و بشرفرقد را که مایه فساد و درگرفتن مالیات بر مردم ستم کرده بود در دروازه پارس بدم تیغ سپرد و بعد پسر خود صدقه را با سپاهی به بست فرستاد و هدایت داد تا به رخج و قلمرو زنبیل بتازد. نیروهای صدقه خود را برای حمله به رخج آماده کردند، مگر بین بست و قندهار با شورشی تحت قیادت یکی از خوارج بنام حضین یا حصین از مردم اوق سیستان روبرو شد. صدقه دوباره به بست برگشت و رخداد را به پدر خود خبر داد. وقتی عثمان از این جریان مطلع شد، عثمان خود بسرکردگی سپاهی از سیستان به حرب حضین حرکت کرد و به پسرش نیز هدایت داد تا از سمت بست بر حضین بتازد، اما هردو سپاه از شورشیان شکست خوردند و به زرنگ عقب نشستند (۱۷۵ هجری).

۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۴۸

در ربیع الاول ۱۷۶ تغییراتی در جابجایی حکام سیستان داده شد. داود بن بشر مهلبی به حیث والی و همام بن سلمه به سمت عامل خراج تعیین گردیدند. داود با سپاه بزرگی از خراسان به سیستان وارد شد. چندی بعد داودگروهی از سپاهیان ثابت، غازیان و داوطلبان (مطوعه) گردآورد. بروایت ابن اثیر، حنین پس از شکست عثمان بن عماره به مشرق خراسان، بسوی هرات، بادغیس و پوشنگ حرکت کرد. این ناحیه از دیرباز کنام همدلان خوارج بودند و سنتهای گسترده ای در نا آرامیهای اجتماعی، دینی داشتند. والی خراسان، غطریف بن عطای کندی، داود بن یزید را با دوازده هزار سوار برای مقابله با حنین فرستاد. حنین با ششصد مرد از یاران خود بر سپاه دولتی تاخت آورد و گروه بیشماری از سپاهیان داود بن یزید را کشت و نیروهای دولتی را بشکست. حنین تا سال ۱۷۷ هجری که در اسفزار کشته شد، دست از مبارزه با والی سیستان نگرفت. و به روایت تاریخ سیستان شب شنبه سیزده روز گذشته از ربیع الاخر سال ۱۷۷ هجری حنین پس از نبردی خونین با حاکم سیستان که از هر دو طرف گروه بسیاری کشته شدند، کشته شد.^۱

پیداست که تاریخ سیستان به فعالیت های حنین در بیرون از سیستان کمتر علاقه نشان داده و بنابراین رویدادهایی را که به مرگ وی می انجامد حذف میکند، اما میتوان دریافت که شورش حنین رویداد بسیار جدی و خطرناک برای زمامداران دولت عباسی بود و از شورش خطرناکتر و دیرپاتر هم شهری خود حمزه بن آذرک خبر میداد.

در سال ۱۷۷ هجری هارون الرشید فضل بن یحیی، نواده خالد بن برمک جداعلی خاندان وزارت پیشه برمکی را به حکومت خراسان و سیستان

^۱ - ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۸۴، ۴۱، تاریخ سیستان، ص ۱۵۴-۱۵۳

گماشت و فضل مدت سه سال عهده دار این سمت در خراسان بود. فضل برمکی، برای حکومت سیستان ابتدا یزید بن جریر را گماشت (جمادی الاول ۱۷۸ هجری) و بعد از وی ابراهیم بن جبرئیل فرمانده نگهبانان خود را به آنجا فرستاد (ربیع الاول ۱۷۹ ق). ابراهیم بن جبرئیل همینکه در سیستان استقرار یافت رهسپار بست و فراسوی آن گردید و به نواحی زمینداور، زابلستان و کابل تاخت و هفت میلیون درهم مال غارتی به بغداد فرستاد، و این بدون از چهار میلیون درهمی بود که وی از سیستان گردآورده بود.^۱ اما ابراهیم وقتی به سیستان بازگشت با شورش خارجی تازه ای روبرو شد که رهبری آن را مروان بن عمر برعهده داشت. تاریخ سیستان از نبردی میان غازیان ابراهیم و شورشیان یاد میکند، اما توضیح روشنی درباره نتیجه این نبرد نمیدهد. اما اگر ابراهیم این گروه خاص از خوارج را شکسته باشد، از پویایی آنها چیزی کاسته نشد و دیری نگذشت که تحت رهبری امیر حمزه بن عبدالله آذرک شاری باردیگر سربرآوردند.

قیام حرب بن عبیده خاشی در بست:

در سال ۱۹۹ هجری (۸۱۵ م) یکی از عیاران در بست سر بشورش برداشت و بقول تاریخ سیستان، "باز مردی برخاست به بست و غوغا، بسیار با او، نام وی حرب بن عبیده از خواش سیستان بود."^۲ اشعث بن محمد حاکم بست برای سرکوبی او برخاست ولی بدست حرب و مردم بست اسیر و زندانی

^۱ - بوسورت، ص ۱۸۳، یعقوبی، البلدان، ص ۶۶-۶۵

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۷۲

شد.^۱ حرب بن عبیده از این پیروزی جزئی بخود مغرور گشت و اعلام داشت که «من حرب حمزه خارجی را بر خاسته‌ام که این سپاه عرب با او بس نیایند.»^۲ عامل عربی سیستان، وقتی از زندانی شدن پسرش بدست عیاران بست آگاه شد فوراً سپاهی برای سرکوبی قیام کنندگان به بست فرستاد ولی بدون تنبیه این سپاه بازگشت. درین هنگام اوضاع سیستان هم آشفتہ شد و شخصی بنام «حمدویه» برضد عامل سیستان یعنی محمد بن اشعث طغیان کرد و عامل را از شهر اخراج نمود.^۳

حرب بن عبیده با استفاده از آشفتگی اوضاع سیستان فوراً خود را از بست به سیستان رسانید و پس از نبردی مختصر هر دو دشمن خود یعنی هم حمدویه و هم محمد بن اشعث (پدر اشعث زندانی) را مغلوب و از شهر زرنج بیرون راند و «مال و ستور ایشان» را گرفت.^۴ درین سال پس از آنکه زلزله نیز سیستان را تکان داد و مردم را متضرر ساخت، لیث بن فضل ترسل (دوست هارون رشید) از طرف مامون رشید بحکومت سیستان فرستاده شد.^۵

لیث بن فضل ترسل در سال ۱۹۹ هجری که اوضاع سیستان بر اثر اختلافات خوارج و عیاران بحرانی شده میرفت، حاکم قهستان بود و او برادر خود احمد بن فضل را به سیستان فرستاد. مگر حاکم سابق و فراری سیستان محمد بن اشعث با آگاهی از قضیه از حرب بن عبیده زنهار و عفوخواست و

۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۷۳

۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۷۳

۳ - تاریخ سیستان، ص ۱۷۳

۴ - تاریخ سیستان، ص ۱۷۳

۵ - تاریخ سیستان، ص ۱۷۴

بقوای حرب پیوست و در جمله سرهنگان او درآمد و بر ضد حاکم جدید عربی بجنگ برخاست.^۱

لیث با اطلاع از موضوع با چهار صد سوار از قهستان خود را به سیستان رساند (جمادی الاول ۲۰۰ هـ) ولی چون درین موقع حرب بن عبیده به جنگ خوارج از شهر بیرون رفته بود، لذا شهر بدست لیث بن فضل ترسل افتاد. هنوز حرب از حرب خوارج برنگشته بود که خبر بازگشت امیرحمزه سیستانی از راه مکران به سیستان رسید و لیث از مراجعت حمزه بخاطر دفع حرب بن عبیده خوشحال شده، تنی چند از بزرگان خوارج را به پیشواز حمزه سیستانی فرستاد و ضمن یادداشتی از او در دفع حرب خاشی، کمک خواست. حمزه سیستانی نیز به او وعده کمک داد و از اینکه سبب اذیت و آزار خوارج نشده بود، اظهار ممنونیت کرد. سپس حمزه خود را برای جنگ با هموطنش (حرب خاشی) آماده کرد. درین وقت قوای حرب به سی هزار نفر سوار و پیاده میرسید^۲ در نبردی که میان طرفین واقع شد، حمزه «از یاران حرب بن عبیده بیست و اند هزارمرد بکشت.»^۳ و محمد بن اشعث درین جنگ شکست خورده به شهر پناه آورد، مگر بدست لیث بن ترسل گرفتار و تکه تکه شد.

این اولین برخورد عیاران و خوارج در سیستان بود، و عیاران را روشن ساخت که هنوز خوارج در سیستان پر قدرت اند و به آتش زیر خاکستر میمانند که با رفتن حمزه از سیستان چند روزی خاموش گشته بودند. ازین وقت بعد، لیث برای حفظ خود و آرامش اوضاع راه دیگری در پیش گرفت و

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۷۴

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۷۵

^۳ - تاریخ سیستان، ص ۱۷۵-۱۷۶

آن روش مدارا کردن با عیاران و قوت‌های مخالف بود. بگفته تاریخ سیستان :
 « و لیث هرچه به سیستان بدست آوردی طعام ساختی و عیاران سیستان را
 مهمان کردی و خلعت دادی و خوارج نیز بروزگار او به شهر آمدی و رفتی.»^۱

خشکسالی، انگیزه ای برای قیام بست:

هیرمند همانگونه که سخاوتمندانه و پر تلاش آب صدها آبریزه را با خود همراه و یکجا کرده به کاسه سیستان و دریاچه هامون می‌ریزد، گاهی چنان می‌خشکد که یکقطره آب به منطقه دلتا نمیرساند و بالنتیجه سراسر جلگه سیستان را دچار قحطی و مرگ و میرمیسازد. سال ۲۲۰ هجری (= ۸۳۵ م) از سالهای تنگ و بانگ سیستان بود. هیچکس تا آن سال چنین خشکسالی و قحطی را بخاطر نداشت. آب هیرمند از حد بست بکلی خشک شد و قطره‌نی به سیستان نرسید. تمامی کشت و زراعت مردم، پس از جوانه زدن از خاک، از تشنگی و بی آبی بسوخت رفت. نخلستانهای زرنج و تاکستانهای طاق و باغستانهای زاهدان و زالقان و کرکوی و نیشک و قرنین و غیره از کمبود آب خشکیدند.

در آن سال کودکان سیستانی رنگ انگور را ندیدند و مزه تربوز (هندوانه) و خربوزه را نچشیدند. بست و گرمسیر، هزار اسپ و هزار جفت، درویشان و صفار(کش) در سواحل سفلی هیرمند که منبع ذخیره عمده برای سیستان بشمار میرفت، نیز دچار خشکسالی شده بود و محصولی که از آن

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۷۶

نواحی بدست می‌آمد، بدست نیامد. بتدریج پره‌های آسیاهای بادی که بیشتر ایام سال به نیروی باد مداوم سیستان در گردش بودند، همه خوابید و از کار افتاد.

از همان سر سال معلوم بود که نرخ مواد خواربار بلند می‌رود. توانگران پول دوست غله و خواربار را به نرخ بلندتر از سالهای دیگر فروختند، و مالکان مردم دوست، در انبارهای خود را بروی مردم ناتوان و مستمند گشودند، و مقداری غله در راه خدا بذل کردند. کم‌کم تمام ذخایر و انبارهای غله خالی شده رفت، و هنوز فصل خرمن نرسیده بود که گرسنگی مردم را زبون ساخت.

بدینگونه طولی نکشید که قحط غله درشهر و روستاهای سیستان به بیداد و کشتار پرداخت. مرگ و میر همه جا گیر شد و نه تنها فقرا و بیچارگان بلکه «تجار و بزرگان و خداوندان نعمت نیز بسیار بمردند.»^۱ قحطی یکسال طول کشید، حاکم سیستان، حسین سیاری جریان قحط غله و مرگ و میر مردم را به خراسان نوشت، چه سیستان در آن عهد تابع خراسان بود و مالیات آن به والی خراسان که در آن وقت عبدالله بن طاهر بود، تعلق می‌گرفت. عبدالله بن طاهر که از حال مردم خبر شد، اجازه داد، سیصد هزار درهم مالیات را که در خزانه زرنج باقی مانده بود و هنوز بخراسان فرستاده نشده بود، بین مردم تقسیم کنند. سیاری دو تن از علمای فقه و روحانیون معروف و مورد اعتماد سیستان را که یکی عثمان بن عفان و (دیگری حسن بن عمرو) نام داشتند، مامور این کار کرد و آنها این پولها را بین مردم تقسیم کردند، ولی این بخشش درمقایسه با تعداد و احتیاج مردم باین ضرب المثل سیستان میمانست که «برگی به مردی» نرسیده باشد.

۱ - ۳۹ تاریخ سیستان، ص ۱۷۶ (چاپ انتشارات معین، ص ۱۹۶)

این پریشیدگی و آشفته حالی اقتصادی به آشفتگی اوضاع سیاسی سیستان بسیار کمک کرد، زیرا هر تغییری که در مبنای اقتصادی جامعه رونما گردد، خواهی نخواهی بر ساختار اجتماعی و روبنائی جامعه اثر میگذارد و پایه دگرگونی‌های سیاسی می‌گردد. به سخن دیگر، وقتی مردم بر اثر پریشیدگی اقتصادی، پریشان و بینوا شدند، برخی ازگرسنگی می‌میرند، گروهی فکر مهاجرت می‌افتند و آنهایی که می‌مانند بدبین و ناراضی و خواهان تحول و طغیان می‌باشند.

آمدگی مردم سیستان برای قیام و طغیان بر ضد اوضاع و احوال، تنها از جهت وجود خوارج یا عوارض خشکسالی نبود، بلکه گرفتن خراج بی حساب همراه با شکنجه و آزار عمال حکومت عباسی که کارد را باستخوان مردم رسانده بود، عاملی بود برای قیام مردم برضد دستگاه حکومت عباسی. از سالها پیش خراجی که مردم سیستان به عمال حکومت می پرداختند، واقعاً کمرشکن بود. و روز بروز آنها را دچار فقر و تنگدستی مینمود و اصولاً نمی‌گذاشت تا ذخیره‌ئی برای روز مبادا داشته باشند.

ابن خلدون صورت خراجی را در کتاب خود (مقدمه) نقل کرده که متعلق به عصر مامون رشید است و در آن خراج سیستان: ۴ میلیون درهم پول نقد و ۳۰۰ دست پارچه‌های تافته و بیست هزار رطل (۳۰۰۰۰ کیلوگرام) شکر سفید بوده است.^۱ یعقوبی خراج سیستان را در عهد مامون رشید ده میلیون درهم قلمداد کرده است.^۲ خراج البته در سالهای مختلف فرق میکرد، ولی معمولاً هرگز از رقم متذکره ابن خلدون کمتر نبوده است. متأسفانه از جهت مالیات،

۱ - مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۴۳-۴۴۴

۲ - البلدان یعقوبی، ص ۵۱-۵۰

نزول آفات سماوی و ارضی آنقدرها تاثیری نداشته است، یعنی کسی نبوده که بداد مردم برسد و خراج سالهای قحطی و خشک را ببخشد یا کم کند. بالاخره هروقتی می‌بود، مردم می‌بایستی خراج را بپردازند. و از اینجا بود که مردم مثلی داشتند و می‌گفتند: «مال دیوان تب داره و مرگ نداره» یعنی ممکن است مالیات دیرتر وصول شود ولی هرگز بخشیده نمی‌شود. بنابراین جور و ستم ماموران و محصلان جمع‌آوری مالیات، بخصوص که مالیات از سالهای قبل باقی مانده می‌بود حد و حصر نداشت و با توصل به انواع شکنجه‌ها و آزار و اذیت مردم را خاکستر نشین می‌کردند. این چنین عواملی، باعث می‌گردید تا مردی از میان مردم برخیزد و فریاد زند: «یک درم دیگر به خلیفه ندهید. چون شما را نگاه نتواند داشت.»^۱

قیام ابن حضین :

همچنانکه خشکسالی شیره جان مردم را مکیده میرفت، گروه‌ها و دسته‌های مختلف اجتماعی بهم نزدیک‌تر میشدند، تا آنجایی که برخی از توانگران مردم دوست، در کندوها و ذخایر گدام‌های خود را بر روی مردم گشودند و مقداری خواربار بمردم ناتوان در راه خدا بذل کردند. در بحبوحه این خشکسالی، مردی از سیستان بنام «ابی ابن حضین» خروج کرد و مردم بسیار از هر دو گروه (ظاهراً خوارج و عیاران) بدور او جمع شدند.

حسین بن عبدالله سیاری حاکم سیستان عده‌ئی از مشایخ و روحانیون و بزرگان شهر (از قبیل: حسن بن عمرو و شارک بن نصر و عثمان بن عفان و

^۱ - از خطابه حمزه سیستانی به مردم (تاریخ سیستان ص ۱۶۰)

یا سر بن عمارخارجی) را به نزد شورشیان فرستاد تا دست از شورش بگیرند، مگر آنها بدین پیام سیاری توجهی نکردند و بالنتیجه سیاری مجبور به لشکرکشی شد و آنها را بزور شمشیر پراکنده ساخت.^۱ و بعد هم عده یی از بزرگان سیستان را به عنوان محرک غایله به خراسان نزد عبدالله بن طاهر فرستاد و او همه را در قلعه هرات زندانی کرد و بدینگونه موقتاً شورش خاموش گشت.^۲

قیام عبدالله جبلی در بست :

هنوز چاره یی برای گرسنگی مردم سنجیده نشده بود که، مردم بست سر به طغیان برداشتند، رهبری مردم بست را شخصی بنام عبدالله جبلی به عهده داشت. وی که از سرکردگان خوارج آنجا (خوارج به مسلمانان بنیادگرا و افراطی گفته میشد)، بر حاکم بست عبدالله بن محمد معروف به عبدوس که برادر زاده حسین سیاری میشد، یورش برد و پس از نبردی مختصر، حاکم بست را مجبور به فرار جانب سیستان نمود. حاکم سیستان قوایی تحت قومانده امیر شرط سیستان محمد بن سیف طارابی به بست فرستاد و او توانست از طریق صلح موقتاً شورش را خاموش کند. اما طولی نکشید که باز مرد دیگری بنام «محمد بن یزید» شورشیان پراکنده بست را جمع کرد و بر علیه عبدوس که مجدداً به بست رفته بود، قیام کرد. این بار عبدوس (عبدالله) پایداری کرد

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۴

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۵

وقیام کنندگان را بقوت سپاه متفرق ساخت.^۱

در همین اوقات سیاری حاکم سیستان نیز وفات کرد (صفر ۲۲۲ هـ) و عبدالله بن طاهر از خراسان، الیاس بن اسد را که قبلاً هم سیستان را دیده بود. برای قلع و قمع خوارج به سیستان فرستاد و او هنگامی رسید که شیرازه اوضاع اقتصادی و مالی سیستان از هم گسیخته بود «و هیچ مال اندر بیت المال نمانده بود. از مردمان شهر مالی بستند.»^۲ و سپس به تعقیب خوارج برآمد. خوارج که بعلت قحط و خشکسالی و جنگ های مکرر با حاکم خراسانی در سیستان ضعیف شده بودند، روی به کرمان نهادند و بدان سو رفتند.^۳

قیام محمد بن واصل در بست :

پس از الیاس بن اسد، اداره سیستان به نصر بن سیاری (پسر عم حسین سیاری) سپرده شد و نصر پسر خود سیار بن نصر را به بست فرستاد تا از امور آنجا واریسی کند. ولی چون کفایت کافی نداشت، مردم بست بر رهبری محمد بن واصل بر حاکم جدید شوریدند و وی را پس از برخورد مختصر دستگیر و زندانی ساختند. نصر سیاری چون از قضیه آگاه شد، چند تن از بزرگان و معاریف سیستان را برای شفاعت و رهایی پسر خود و دلجوئی مردم به بست فرستاد. در میان شفاعت گران سیستان، دو نفر نماینده سیاری هم شامل بود که عبارت بودند از محمد بن سیف طارابی امیر شرط سیستان و

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۷

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۸

^۳ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۸

دیگری با یعقوب راسبی. اینان مردم بست را دلجویی کردند و بروش ولسی پسر نصر سیاری را با خود به سیستان آوردند. رهبر شورش بست (محمد بن واصل) نیز با ایشان به زرنج رفت و مورد استقبال گرم حاکم سیستان قرار گرفت و مجدداً به بست بازگشت.^۱

چندی بعد از طرف عبدالله بن طاهر، ابراهیم قوسی به حکومت سیستان منصوب شد (۲۲۵ هجری = ۸۳۹ م) او چون به سیستان رسید، پسر خود اسحاق را بحکومت بست فرستاد. ابراهیم با تمام فرقه‌های سیستان روش مسالمت آمیز در پیش گرفت. ولی اسحاق پسر او که تجربه حکومت نداشت، با مردم بست سختگیری میکرد. مردم بست از او شکایت کردند و ابراهیم پسر را باز خواند و بجای او پسر دیگر خود را فرستاد. اما این پسر دوم هم آنقدر بد رفتاری کرد که مردم به پسر اول (اسحاق) راضی شدند و دوباره او را خواستند و او به بست رفت و در آنجا بود تا درگذشت (۲۲۶ هـ = ۸۴۰ م) با مرگ اسحاق و رفتن احمد برادرش بجای او، بست مجدداً طغیان کرد.^۲

طغیان مجدد مردم بست :

در سال ۲۲۷ هجری (۸۴۱ م) سرمای سخت سیستان را فراگرفت و این سرما بحدی شدید بود که کلیه محصول را دچار آفت ساخت و خصوصاً درختان میوه و تاکستان انگور را بکلی سیاه و خشک کرد و نه تنها به محصولات

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۹

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۹

سردرختی و زیر درختی صدمه رسانید، بلکه مردم را نیز دچار بیماری و مرگ و میر مرض و با ساخت.^۱

این سرما زدگی مخصوصاً در وضع اقتصادی مردم بست بی اندازه موثر افتاد. در آن سال تجارت خشکبار و میوه و محصولات سردرختی و زیردرختی نیز درین شهر از میان رفت و وضع اقتصادی مردم بیش از پیش پریشان شد. درچنین شرایطی ابراهیم، پسر سختگیر خود احمد را بحکومت بست فرستاد، تا مالیات سالهای گذشته را از مردم جمع کند. چون مردم بست از پیش احمد را میشناختند و از او دل خوشی نداشتند، همینکه شروع به جمع آوری مالیات کرد، مردم هم دست به شورش زدند و بر ضد احمد قیام کردند.

قیام عشان بن نصربستی:

دهه ۲۳۰ هجری از دهه‌های طوفان زای تاریخ سیستان محسوب می‌شود. مدتها بود که هر روز خبرهای نامساعدی از «بست» به زرنج میرسید. ابراهیم فرمانروای سیستان در ابتدا به این خبرها واقعی نمی‌نهاد تا اینکه روزی پیکی تندرو به کاخ ابراهیم آمد و خبر داد که مردم بست قیام کرده و سراسر شهر به طغیان برخاسته است. این قیام را که عیاران بست براه انداخته بودند، مردی بنام «عشان بن نصر» از روستای بولان آن را رهبری میکرد.

حاکم سیستان ابراهیم با اطلاع این خبر دریافت که خاموش کردن این

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۰

آتش از دست پسر او احمد پوره نیست، لذا سپاهی تحت قومانده یکی از نزدیکترین مردان خود بنام سلیمان بن بشیرحنفی روانه بست کرد تا در دفع شورش عشان، احمد را یاری دهد. سلیمان به بست رسید و پس از نبردی خونین موفق به پراکندن شورشیان شد. دسته‌ای از مردم را که در شورش شرکت داشتند، دستگیر کرد و «عشان» را که بقول صاحب تاریخ سیستان

«مردی بزرگ بود و اصیل و از سیستان بود.»^۱ دستگیر کرده کشت و سر او را به سیستان نزد ابراهیم فرستاد. ابراهیم دستور داد تا «سرعشان را بردار کردند.» بدین‌گونه او میخواست رعب و وحشتی را در دل مخالفین افکند و پایان شورش سرکوب شده را اعلام دارد. ولی عیاران سیستان وقتی سرعشان را بر دار دیدند، دست به تظاهراتی زدند و سرپیشوای خود را گرفته با احترام تمام آنرا به گور کردند و هیچ کس از محافظان و ماموران امنیتی هم جرأت نکرد جلو هیجان مردم را بگیرد. طولی نکشید که، بست دوباره کانون هیجان و طغیان گشت. این بار مردی بنام «احمد قولی» که یکی از عیاران سرشناس بود، رهبری طغیان را بدوش گرفت و دیری نگذشت که «عیاران و مردان مرد بسیار با اوجم شدند چه از بست و چه از سیستان.»^۲

و همه بر ضد احمد بن ابراهیم قوسی برخاستند. ابراهیم برای اینکه اوضاع را آرامتر سازد، پسر سختگیر خود احمد را از بست فرا خواند و حاکمی نرمتر بنام «یحیی بن عمرو» که مردی محترم بود به آن صوب فرستاد و «او مردمان را بناوخت و بدو آرام گرفتند.»^۳ ولی دوران این آرامش کوتاه

۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۱

۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۱

۳ - ۵۳ تاریخ سیستان، ص ۱۹۲

بود، و اصولاً یحیی بن عمرو هم با اینکه حاکم برگزیده ابراهیم بود، نمیتوانست تمام تمایلات و نظرهای ابراهیم را برآورده کند. زیرا ابراهیم میخواست که یحیی کلیه دسته‌های مخالف را از میان ببرد، ولی یحیی میل داشت با مردم مدارا کند.

قیام صالح بن نصر بستی:

ابراهیم پس از مدتی که اوضاع بست آرام شد، یحیی را معزول کرد و پسر خویش احمد را مجدداً به آنجا فرستاد و اوهم سلیمان بن بشیرحنفی را که از نزدیکان او بود، اختیار داد تا شهر را در تسلط خویش گیرد و مردی را بنام «خاقان البخاری» مامور جمع آوری خراج و بقایای مالیات سالهای قبل کرد. این مرد برای وصول مالیات مردم را شکنجه داد تا باصطلاح قصد احمد را از گرده مردم ناتوان گرفته باشد و ضمناً خوش خدمتی خود را به احمد نیز نشان بدهد. ولی نتیجه این عمل او، آن شد که مردم بدور «بشار بن سلیمان» که از بزرگان و معاریف شهر بست بود، جمع شوند تا بر ضد احمد بن ابراهیم قیام کنند. بشارهم بجنگ احمد برخاست و پس از نبردی مختصر، احمد را بجانب سیستان فراری ساخت و خود «شهربست فرو گرفت و بر مردم جور کرد.»^۱ احمد قولی رهبر طغیان درین روزها مجبور بفرار شده بود و مردم دنبال رهبر دیگری میگشتند تا از کوشش های خود برای دفع ظلم بشار استفاده کنند. درین وقت «صالح بن نصر»^۲ برادر عشان شهید را به پیشوایی خود برگزیدند و

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۲

^۲ - در تاریخ سیستان نام پدر صالح "نصر" آمده و بهار آنرا زیباروی معنی کرده ، امادر بعضی منابع دیگر اسم پدر صالح (نصر) ضبط شده است.

همه دسته‌های سیاسی شهر به او کمک کردند و «مردم بسیار با او جمع شد از سیستان و بست- و یعقوب بن لیث و عیاران سیستان او را قوت کردند.»^۱

این اولین باری است که از یعقوب لیث در وقایع سال ۲۳۲ هـ سیستان نام برده می‌شود و بدون شک وجود او و عیاران سیستان در پیروزی صالح بن نصر بستی نقش سازنده و تعیین کننده داشته است. چنانکه در نخستین جنگی که با بشار روی داد، بشار کشته شد و بست یکباره به دست صالح بن نصر افتاد.^۲ و صالح، مقام سرهنگی بست را به یعقوب سپرد.^۳

مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان جای دیگری به قوت و نقش یعقوب اشاره کرده می‌گوید: «و کار صالح بن نصر به بست بزرگ شد و این همه بقوت یعقوب بن لیث و عیاران سیستان بود، و این ابتدای کار یعقوب بود. و مردمان بست اندر محرم سنه ثمان و ثلثین و مایتی (۲۳۸ هـ) صالح بن نصر را بیعت کردند و خراج بستن گرفت و سپاه را روزی همی داد.»^۴

قیام بست بر ضد حاکم دست‌نشانده خراسان، البته کاری شگرف بود، ولی مسلم بود که این کار زمانی نتیجه می‌دهد که شهر «زرنج» کرسی سیستان (که در آن روزها مطلقاً بنام سیستان خوانده میشد) نیز بدست قیام‌کنندگان افتد. علاوه بر این هنوز در اطراف بست و شهرهای نزدیک آن، فرقه‌هایی بودند که

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۲

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۲

^۳ - گردیزی زین‌الاکابر، ص ۷-۶

^۴ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۳

خیال مخالفت داشتند. ابراهیم قوسی نیز مسلماً خود را برای سرکوبی صالح و یاران او آماده میساخت. بهرحال آینده این اقدام تهورآمیز هنوز بر هیچکس روشن بود.

سنگ اندازی عمارخارجی در راه قیام :

اولین مقاومتی که در برابر صالح بستی بعمل آمد از طرف خوارج مقیم «کش» (شهرچه در دست چپ هیرمند سفلی بین بست و رودبار) بود. بدین معنی که خوارج مقیم «کش» به رهبری «عمارخارجی» سر به مخالفت برداشتند و میخواستند در راه جنبش مردم سنگ اندازی کنند، اما صالح سه تن از سرهنگان سیستان یعنی «کثیر بن رقاد» (یا رفاق بگفته گردیزی، رفاق بقول اصطخری)^۱ که مامای یعقوب لیث میشد و یعقوب لیث و درهم بن نصر را با گروهی از عیاران به مقابله با عمارخارجی به «کش» فرستاد، در نتیجه عمارشکست خورده فرار کرد.^۲

امادرهمین زمان خطر بزرگ از جانب غرب یعنی از جانب ابراهیم حاکم سیستان متوجه بست شد. ابراهیم حاکم سیستان پسر دیگر خود محمد را به جنگ صالح به بست فرستاد (۲۳۹هـ). درجنگی که میان طرفین واقع شد، صالح شکست خورد و یاران او پراکنده شدند. خودش به کش متواری شد، مدتی در آنجاماند تا یاران پراکنده براو جمع شدند و دوباره متوجه بست شد، وقتی به حدود قریه «ماهی آباد» رسید، محمد پسر ابراهیم قوسی مجدداً

^۱ - گردیزی ص ۷، اصطخری ص ۱۹۷-۱۹۲

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۴

سپاهیانی بمقابل او فرستاد، ولی سپاهیانش شکست خوردند و به طرف قلعه بست بازگشتند و در قلعه حصار گرفتند.

حمله صالح بر زرنج بجای بست :

صالح که متوجه شد امکان تسخیر قلعه بست برای او باین زودی ممکن نیست، از تسخیر بست منصرف شد و ناگهان برخلاف انتظار عنان عزیمت را متوجه زرنج کرد و از راه «میان بر» (دشت مارگو) خود را به پایتخت بمحل «عسکر یا لشکر» نزدیک زرنج رسانید. ابراهیم قوسی به مقابله پرداخت و در نزدیک در "آکار" (در کشاورزان) زرنج جنگی سختی درگرفت (۲۰ ذی الحجه ۲۳۹ هـ). در ختم روز ابراهیم بشهر به دار الاماره برگشت و صالح نیز همان شب با یعقوب لیث و برادران او (عمرو و علی و طاهر) و درهم بن نصر و حامد بن عمرو مشهور به «سربادک»^۱ وعده ای

^۱ - «سربادک» در لهجه مردم سیستان بمعنی کسیکه سر خود را در راه دوست و قول خود به باد بدهد، میباشد. بهار این نام را «سرنوک، سرباتک و سربایک» خوانده ولی نسبت به صحت آن مشکوک بوده است. دکتر پاریزی در کتاب یعقوب لیث خود، سرنوک را بمعنی سری که شبیه ناودان بوده باشد، حدس زده است. بوسورت نیز در تاریخ سیستان خود برین کلمه مکث نموده، مگر صورت دقیق آنرا نتوانسته دریابد. نگارنده باین باور است که مرحوم بهار این کلمه را مانند کلمه «لکان» که دشت معروفی است در نزدیکی بست بر سر راه لشکرگاه - قندهار و محل نبرد یعقوب با زنبیل بوده است، درست نخوانده و در خوانش کلمه «سربادک» نیز دچار اشتباه شده اند. این کلمه را باید «سربادک» خواند و نوشت، نه سرنوک یا چیز دیگری.

دیگر از عیاران که در کمنداندازی و شبروی متهور بودند، شبانه باوسایلی خود را به شهر داخل و «بسرای قاسم در شهر فرود آمدند.»^۱

صبح روز بعد که عیاران سیستان و دوستان صالح بستی از این توفیق آگاه شدند، سلاح پوشیدند و بحضور او شتافتند. ابراهیم وقتی از ماجرا خبر شد، خود را شکست خورده یافت، جمعی از روحانیون و مشایخ را نزد عیاران و یاران صالح فرستاد، تااطلاع حاصل کند که مقصودشان از این کارها چیست؟ و بقول صاحب تاریخ سیستان « اینجا به چه شغل آمده‌اند؟»

صالح ظاهراً برای اغفال حاکم گفت: « من اینجا بحرب خوارج آمده‌ام،» زیرا این خوارج بودند که برادر «عشان» را به قتل رساندند. مشایخ بازگشتند. ولی معلوم بود که وارد شدن ناگهانی صالح و عیاران به شهر و اشغال مراکز حساس، عواقبی غیر از جنگ با خوارج دارد. ساعتی چند نگذشت که به ابراهیم قوسی پیغام داده شد که باید از شهر خارج شود، و چون ابراهیم موافقت نکرد، صالح و یارانش سلاح پوشیده از راه خندق که آن روزها خشک و بی‌آب بود، بطرف برج و باروهای کاخ دارالاماره براه افتادند. بدین معنی که سپاهیان ابراهیم قوسی به شارسستان اندر شدند و دروازه‌ها را بستند، حامد سر بادک و عیاران فرود آمدند و به باره بر شدند و به بام سرای «حیک بن مالک» بر شدند و از در سرای او بیرون شدند و در شارسستان باز کردند... و ابراهیم قوسی را ازین هیچ خبر نبود.»^۲

یاران صالح بن نصر بستی، به شارسستان اندر شدند و بسیار مردم اندر

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۵-۱۹۴

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۵

یک ساعت از آن ابراهیم قوسی بکشتند... ابراهیم چون خبریافت بر نشست و بدر پارس بیرون شد و سوی درغجره به عزیمت برفت و شارستان خالی کرد.^۱

بدینگونه صالح به دارالاماره زرنج (که بآن «ارگ» نیز میگفتند) داخل شد، چنانکه آن روز مقارن ظهر، عیاران و یعقوب و صالح، از غذایی که برای ابراهیم قوسی پخته شده بود، نهار خوردند، و این روز پنجشنبه بود ۹ روز باقی از ذی الحجه سال ۲۳۹ هجری = می ۸۵۴ میلادی.^۲

بهره‌برداری صالح از قیام:

قبلا گفتیم که صالح زرنج مرکزسیستان را بدست آورد و بلافاصله برای تحکیم موقعیت خود و سر و سامان دادن به وضع آشفته شهر، نخست دستور داد تا «بحوربندان خزانه ابراهیم را برگیرند» و قسمتی ازین ثروت مصادره شده را بین سپاهیان تقسیم کرد سپس فرمان داد «زندانها را بشکنند».^۳

ظاهراًگشودن دروازه‌های زندان برای آن بود که کلیه مخالفین حکومت قبلی که شاید عده‌یی از عیاران و سایر گروه‌های سیاسی در آن بودند، آزاد شوند. این کار صالح اوضاع آشفته شهر را آشفته‌تر کرد و نزدیک بود، عامه شهر بر او و سپاه او هجوم آورند. چون صالح بر اوضاع هنوز مسلط نبود، «بسرای ابراهیم قوسی، نیارست شد و باز گشت و بدارالاماره فرود آمد».^۴

^۱ - ۶۳ تاریخ سیستان، ص ۱۹۵

^۲ - ۶۴ تاریخ سیستان، ص ۱۹۵

^۳ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۶

^۴ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۶

بدان فکر افتاد که «آن شب از شهر بگریزد از آنچه از مردم عام این شهر دید.»^۱ اما یاران او را از این کار برحذر داشتند و صلاح در آن دیدند که با روحانی بزرگ شهر یعنی «عثمان بن عفان» ملاقات و مشورت کند. صبح بملاقات عثمان فقهی بزرگ شهر رفت او ضمن صحبت به صالح گفت: «این نایست کرد.» صالح جواب داد: «من بطلب خون برادر خویش آمدم که برادر مرا خوارج کشته اند عثمان را.»^۲ و بدینجهت باین کارها دست زده ام و گمان میگردم که «تومرا اندرین یاری کنی.»^۳ عثمان حرفی نزد و خاموش گشت و این خاموشی روحانی متنفذ شهر دلیل بر رضای او بود.

بالنتیجه صالح نیز از شهر خارج نشد و هنگامی که از نزد عثمان فقیه باز میگشت فرمان داد تا سرای بهلول بن معن را که صاحب شرط (قوماندان امنیه) ابراهیم قوسی بود غارت کردند.^۴ روز بعد برای آنکه قدرت لشکریان خود را بچشم عامه بکشد و زهر چشمی از فضول شهر بگیرد، از سپاهیان خود که «چهارهزارمرد بودند سوار و پیاده»^۵ رژه دید و این کاربردین منظور بود که عبور از کوچه ها و میدان ها، رعبی در دل مردم ایجاد کند. ابراهیم قوسی که از شهر فرار کرده بود، به عمارخارجی که قبلاً ضرب شصت عیاران رادیده بود، پناه برد و با وی طرح اتحاد بست. دیری نگذشت که درافواه مردم شایع شد که ابراهیم باعمارخارجی به دروازه های شهر نزدیک شده اند.

در آن روزگار «شهر سیستان (زرنج) شهری باحصار بود و پیرامان او

۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۶

۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۷

۳ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۷

۴ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۷

۵ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۸

خندق، و او را پن دروازه بودازآهن، و باره‌ای داشت که آنرا نیز سیزده دروازه بود.^۱ دروازه شمال «درکرکوی» نام داشت و دروازه شرقی «درنیشک» نامیده میشد، «در طعم» که پر رفت و آمدترین دروازه‌های شهر بود بجنوب باز میشد. و در سمت غرب دو دروازه باز میشد که معروف بود به «دو در پارس» که یکی را «باب عتیق» و دیگری را «باب جدید» میگفتند.^۲ ربض (حومه) شهر دروازه‌های بدین نام‌ها داشت: «باب مینا، باب طبقگران، باب آکار، باب غنجره، باب نوخیزک (یانوایست) باب شتارو، باب رودگران، باب جرجان (گرگان)، باب شیرک، باب شعیب، باب کرکویه، باب نیشک، باب بارستان،^۳

بدستور صالح، یعقوب لیث با عده‌ای از سپاهیان به طرف دروازه «آکار» رفت تا مهمترین دروازه شهر را حفاظت کند. حفاظت دروازه مینا بعده حامد سر بادک گذاشته شد، و نگهداری «درکرکوی» بدوش عقیل اشعث بود. همه این سرداران به پیروی از رهبر جوانمردان خراسان یعنی ابومسلم خراسانی پرچم‌های سیاه داشتند و پرچم خوارج که باب‌ابراهیم قوسی همراه بودند سفید بود. آخر الامر جنگی سخت در گرفت و «بسیار مرد از هر دو گروه کشته شدند.»^۴ ولی در پایان روز عمارخارجی و ابراهیم قوسی شکست خورده باز گشتند. و از آن روز به بعد دیگر جان نگرفتند و کار صالح قوی گشت. ابراهیم قوسی حاکم شکست خورده، چاره سنجید و جریان را به «ظاهر بن عبدالله»

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۸

^۲ - حدود العالم، ص ۱۰۲

^۳ - مجله آریانا، مقاله جغرافیای تاریخی زرنج از من شماره ۶-۳ سال ۱۳۴۶ و نیز حواشی

تاریخ سیستان، ص ۱۵۹-۱۵۸

^۴ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۶

والی خراسان گزارش داد و از ظاهر کمک خواست تا با قیام کنندگان به مقابله بپردازد. درین احوال عده یی از خوارج که در اطراف پراکنده بودند. آبادی‌های اطراف شهر را به باد غارت دادند، و شهر را در محاصره کشیدند، چنانکه «نه کسی بیرون توانست شد و نه درون توانست آمد.»^۱ یعقوب چاره را درین دیدکه زودتر جنگ را شروع کند، شاید بتواند حلقه محاصره را بشکند. بنابراین «یعقوب لیث بتاختن خوارج شد، خلقی کشته شدند و روز و شب یعقوب حرب بایستی کرد.»^۲ ولی این حملات پی هم یعقوب قاطع کننده نبود، زیرا نیروهای کمکی طاهر بن عبدالله نیز از خراسان رسیدند و کار محاصره شدگان را تنگتر می‌ساختند، در این آوان، صالح دستور داد تا مال و ثروت ابراهیم قوسی و حمدان بن یحیی را که از نزدیکان و همکاران او بود ضبط کنند.

ابراهیم قوسی نیز که موقع را برای خود موافق یافته بود، فوری پیکی بوسیله جمازه به بست نزد پسر خود محمد فرستاد تا سپاه بفرستد. بهر حال، پسر ابراهیم قوسی از بست و زمین‌دور، فوراً سپاهی جمع آورد و به سرداری مردی که «خواشی» خوانده شده است، به سیستان فرستاد، ولی این سردار سپاه چون وضع حریف را مساعدتر دید با سیصد تن از یارانش به صالح پیوست و بقیه سپاه بازگشت.^۳

بعد محمد پسر ابراهیم نیز در رأس سپاهی بجانب سیستان حرکت و شبانه راه را گم کرد و صبح که به نزدیک شهر رسید، سپاهیان یعقوب از حرکت او آگاهی یافته بودند و یعقوب و حامد سر بادک در بیرون یکی از

۱ - ۷۶ تاریخ سیستان، ص ۱۹۷

۲ - ۷۷ تاریخ سیستان، ص ۱۹۷

۳ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۷

دروازه‌های شهر که بنام «دروازه رودگران» مسمی بود به مقابله او شتا فتند و جنگی درگرفت و «بسیار کشته شد از هر دو گروه» تا اینکه پسر ابراهیم شکست خورده فرار کرد و نزد پدرش که در روستای «بهیسون» سیستان جای گرفته بود بازگشت. بعد از این جنگ، صالح دستور داد، خانه و ثروت محمد بن ابراهیم را نیز غارت کنند.^۱

مخالفت یعقوب با صالح:

صالح بستی و یاران او پس از تسخیر ارگ زرنج در ۲۳۹ هجری تا ۲۴۴ هجری تقریباً مدت پنج سال در سیستان مصروف جنگ باعمال حکومت طاهریان و مصادره دارائی مردم به بهانه های گونه گون بود. بنابراین صالح مردی پول دوست و مادی پرست معلوم میشد. چه او از همان اول موفقیت در سیستان، شروع به ضبط خزاین و گرفتن اموال مردم کرد و کار را بدانجا کشانید که رسماً «دست به غارت بگشاد و همه اموال که به غارت میگرفت خود به کار می برد.»^۲ گذشته از این، کار صالح به کمک یعقوب و برادرانش عمرو و علی و طاهر و همچنین «ازهر بن یحیی» (پسر عم یعقوب، که مردی شجاع بود) و کثیر بن رقاد (مامای یعقوب) قوت گرفته بود و همه عیاران نیز با اینان بودند، بنابراین معلوم بود که صالح می بایست قبل از هر چیز تکلیف این همکاران قوی دست و نیرومند خود را تعیین کند.

گفتیم که صالح بن نصر از اهل بست بود و طبعاً زرنجی شناخته نمیشد

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۷

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۸

، در واقع «صالح را اصل از سیستان بود اما به بست بزرگ شده بود.»^۱ بنابراین هر کس سودای در سر داشت این روحیه را در مورد سیستان میتوانست تقویت کند که: مردی از اهل بست بر شهر آنان مسلط شده است و زرنجی ها مغلوب بستی ها شده اند. از طرفی گفتیم شهر بست از سال های سال، شهری نا آرام بود و همیشه با پایتخت یعنی سیستان (= زرنج) سر مخالفت و طغیان داشت و این مسئله نزد سیستانیان روشن بود که مردم بست ، مردمی نا آرام و آشوب طلب و شورشگراند.

آن روز که صالح دستور غارت خانه محمد بن ابراهیم قوسی را داد، یعقوب لیث و همکارش حامد سر بادک و سایر عیاران کنگاش کردند و با هم گفتند: «حرب ما همی کنیم و شهریاری او راست و ما وی را تقویت میکنیم. او که باشد که تا کنون دویار هزار هزار درم (دوملیون درم) از غارت سیستان بدو رسید، و اکنون باز غارت خواهد کرد، بست را و او را چه خطر (اهمیت) باشد؟ بی حمیتی باشد اگر وی این مال ها از اینجا ببرد.»^۲

این شعار که جنبه ملی آن سخت قوی بود، در روحیه مردم مستعد سیستان و خصوصاً جوانان عیار و شبگردان وفادار و شجاع که تازه مزه گشودن دروازه های شهر را چشیده بودند و اولین آرزوی وطنی آنان جامه عمل به خود پوشیده بود، سخت موثر افتاد. همه عیاران حرف یعقوب را پذیرفتند « و خلاف آوردند و هر چه مردم سکزی بود برنشستند و بدر غنجره (که مرکز عیاران سیستان بود) فرود آمدند و لشکرگاه زدند.»^۳

۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۸

۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۹

۳ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۸

صالح چون متوجه شد که ادامه کار در سیستان برای او ممکن نیست، شبانه بار و بنه و سلاح خود را بر بست و نامه‌نی به یکی از دوستان خود « مالک بن مردویه» که جانشین صالح در بست بود، نوشت که «من به آنجا می‌آیم، و وضع سیستان چنین شد که همکاران با من دل یکی نکردند و اختلاف پدید آمد و چاره نیست.»^۱ مالک با پانصد سوار از بست حرکت کرده بطرف زرنج براه افتاد و صالح نیز از شهر بیرون شد. یعقوب و حامد سر بادک از پی او تاختند و جنگی سخت در نزدیکی های شهر درگرفت که طی آن مالک کشته شد و کلیه بار و بنه آنان بدست عیاران سیستان افتاد و بیشتر امراء و سران سپاه صالح کشته شدند. صالح شکسته و وامانده خود را به حدود رودبار رسانید.^۲ (۸۵) و در آنجا گروهی از مردم روستای نوقان با صالح همراه شدند. یعقوب و سپاهیان او که در تعقیب صالح بودند. دوباره با صالح برخوردند و «حربی صعب» کردند که در نتیجه طاهر بن لیث (برادر یعقوب) در آن جنگ کشته شد (جمادی الاخر سال ۲۴۴ هجری - ۸۵۸ م).^۳ صالح باز هم ازین جنگ جان بسلامت برد و مدتها کسی از او خبری نیافت. کار صالح تمام نشد ولی یعقوب بطرف شهر بازگشت و در آنجا با واقعه عجیب تری روبرو شد. بدین معنی که عده یی از یاران او و سپاهیان با در هم بن نصر که از همکاران یعقوب و یکی از معاریف شهر بود، بیعت کرده و او را به حکومت گماشته بودند.^۴

در واقع مردم ناچار شده بودند، از جهت حفظ آرامش اوضاع، کسی را

۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۸

۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۹

۳ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۹

۴ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۹

به سرپرستی خود انتخاب کنند. یعقوب در بازگشت از جنگ متوجه این نکته شد که مخالفت با درهم فعلاً صلاح نیست و باید با او از در اطاعت پیش آید. درهم نیز که متوجه موقف یعقوب و همکار وفادارش، حامد سر بادک در میان عیاران بود، با آنها مدارا کرد و «او را و حامد سرباتک را سپاهسالاری داد.» و این دو خصوصاً با مخالفان درهم و با خوارج جنگهای فراوان کردند و سیستان را از وجود مخالفان پاک نمودند. درهمین ایام (۲۴۴ هجری) محمد بن ابراهیم حاکم سیستان نیز درگذشت و بامرگ او مخالفین یعقوب رهبر خود را از دست دادند.^۱

یعقوب لیث، برنده یاد شاهی :

کاریعقوب، به تدریج بالامیگرفت و بسیاری از یاران «درهم» به اطاعت و پشتیبانی یعقوب کمر بستند درهم «چون مردی و شجاعت یعقوب لیث و شکوه او اندر دل مردمان بدید، ترسان شد و اندر سرای قرار گرفت که من بیمارم.»^۲ درهم در واقع از قدرت و موقعیت و شجاعت یعقوب و محبوبیت او در میان عیاران که سرهنگی آنان را داشت، بیمناک شد و توطئه‌یی برای از میان بردن یعقوب چید و خود را به بیماری زد و در بستر افتاد تا تماس خود را با یعقوب قطع کند و وسیله دفع او را فراهم سازد.

یعقوب که شاید نیت او را نسبت به خود درک کرده بود، پیغام داد که :
باین ترتیب نمی‌شود مملکت سیستان را اداره کرد «بر باید نشست و بیرون

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۹

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۹

آی... که با بیماری پادشاهی نیمروز نتوانست کردن.»^۱ درهم از این پیغام خشمناک شد و به چند تن از سپاهیان خویش «فرمان داد که یعقوب را بکشند.» یعقوب چون متوجه توطئه شد، پیش دستی کرده، چند تن را بکشت و سایرین گریزان شدند. درهم را اسیرکرد و ازخانه بیرون آورده به زندان فرستاد. مردم بلافاصله بعد از دستگیری درهم با یعقوب لیث بیعت کردند «شنبه پنج روز مانده از محرم سنه اربع و اربعین ومایتی» (۲۵ محرم ۲۴۴ هجری= ۱۲ آپریل ۸۶۱= ۲۱ حمل ۲۳۹ شمسی).^۲

بدینگونه جریان تاریخ به نفع یعقوب و عیاران سیستان چرخید و صالح بستی که گویا محرک و انگیزه او، انتقام خون برادر و بدست آوردن پول بود، میدان را باخت و پس از مدتها سرگردانی و گمنامی دوباره به بست رسید و مدتی در بست حکمراند و بار دیگر با یعقوب مصاف داد و شکست خورد و خود را بزرنج رسانید و چندی زرنج را از چنگ عمرو برادر یعقوب بیرون کشید، مگر دوباره از یعقوب شکست خورد و مدتها درنواحی به قندهار سرگردان بود تا بدست یعقوب لیث افتاد و نابود شد.

یعقوب لیث متوجه بود که برای تأمین آرامش و استقلال سیستان و گسترش دامنه نفوذ خود اول باید مردم را راضی کند. بنابر آن «همه مردمان را بخواند و بناوخت، و اسیران را بیرون گذاشت (آزاد کرد) و خلعت داد و سوگندها و عهدها برگرفت، و باز همه دل با او یکی بکردند، و سپاه را روزی داد.»^۳ پس از آن یعقوب به فکر حل مسئله خوارج که حیثیت دشمن خانگی او

۱ - تاریخ سیستان، ص ۲۰۰

۲ - تاریخ سیستان، ص ۲۰۰

۳ - تاریخ سیستان، ص ۲۰۳ (چاپ انتشارات معین، ۲۰۹)

را داشتند، افتادوصلاح چنان دید که ابتدا دست دوستی و وحدت بسوی خوارج دراز کند و با رهبران این گروه که هنوز قوتی در سیستان محسوب میشدند، مذاکره کند و دوستی و اعتماد آنها را نسبت بخود و عیاران جلب نماید. درین کار، یکی از بستگان خیلی وفادار و دلیر او یعنی «ازهر بن یحیی» (که یعقوب او را پسر عم خود خطاب میکرد) دخالت داشت. همکاری «ازهر» برای یعقوب بسیار ارزنده بود.

چه از سالها قبل «ازهر را با خوارج دوستی بود... پس نامه‌ها کرد سوی بزرگان خوارج، و ایشان را به نواختن و نیکوئی گفتن ترغیب کرد، تا هزار مرد به یک راه بیامدند، و یعقوب مهتران ایشان را خلعت داد و گفت که از شما هر که سرهنگ است امیر کنم، و هر که یک سوار است سرهنگ کنم و هر چه پیاده است شما را سوار کنم و هر چه پس از آن هنر بینم جاه و قدر افزایم، پس مردم با او آرام گرفتند.»^۱

پس از آن یعقوب پیکی بجانب عمار خارجی، رهبر خوارج کش به آنسوی رودبار فرستاد و طی نامه‌نی باو پیغام داد و در آن از حمزه سیستانی سردار بزرگ خوارج با تکریم بسیار نام برده و گفته بود: «حمزه بن عبدالله مردی بود که هرگز قصد این شهر نکرد، و هیچ مردم سکزی را نیازرد، بر اصحاب سلطان (خلیفه) بیرون آمده بود، و رعیت سلطان از او بسلامت بودند.»^۲

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۲۰۳ (چاپ انتشارات معین، ۲۰۹)

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۲۰۳ (چاپ انتشارات معین، ۲۰۹)

یعقوب در این نامه تذکر داده بود که اصحاب سلطان (خلیفه) بر مردم بیداد میکردند و حمزه حق داشت شر آنان را از سر مردم کم کند. اما امروز وضع طور دیگری است «اکنون حال بر دیگر گون است، اگر باید که سلامت‌یابی، امیرالمؤمنینی (خیال سلطنت) از سر دور کن، و برخیز با سپاه خویش، دست با ما یکی کن که ما باعتقاد نیکو برخاستیم، که سیستان نیز فراکس ندهیم، و اگر خدای تعالی نصرت کند، به ولایت سیستان اندر فراییم آنچه توانیم. و اگر اینت خوش نیاید، به سیستان کسی را میازار و بر همان سنت که اسلاف خوارج رفتند همی‌رو.»^۱ یعقوب درین نامه از تمام زوایای روحیه ملیت خواهی با عمار سخن گفته بود، طوری که عمار نتوانست پیشنهاد او را رد کند و برای مطالعه نظر او مهلت خواست و عجالتاً به یعقوب پیغام داد که «تا نگاه کنیم، اما بیش نیازاریم ترا و کسان ترا.»^۲

پایان کار صالح بستی :

برای یک خواننده بستی یا هلمندی دلچسپ خواهد بود تا بداند که پایان کار این همشهری اش بکجاها کشیده و چه پرسرش آمده است؟ صالح پس از آنکه از دست یعقوب لیث درنواحی هیرمند سفلی یعنی رودبار شکست خورد، بعد از مدتی سرگردانی نیرویی فراهم کرد و بر بست حمله برد و آنرا تصاحب نمود. یعقوب لیث نیز مدتی در سیستان مصروف تامین آرامش بود. حکامی به نواحی دور دست از جانب خود گماشت و دفاتر دیوان را اصلاح کرد و به گرفتن خراج دستوراتی صادر نمود که در آن هرکه از پنجصد درم مال

^۱ - تاریخ سیستان ، ص ۲۰۳ (چاپ انتشارات معین، ۲۰۹)

^۲ - تاریخ سیستان ، ص ۲۰۳ (چاپ انتشارات معین، ۲۰۹)

کمر داشت از مالیات معاف شده بود. یعقوب پس از پاک سازی سیستان از وجود دشمنان خود، به توسعه قلمرو سیستان می پردازد. سپس به سرکوبی دشمنان سرکوفته خود (صالح، و عمار) می رود، ابتدا عمارخارجی را که در قلعه نیشک (کده) سیستان کمین گرفته بود بایک حمله برق آسا فاصله یکصدکیلومتری زرنج تا قلعه نیشک را در یک شب درنوردید و هنگامی که عمار و سربازانش هنوز در خواب بودند، برآنها شبیخون زد، و وی را از میان برد و به زرنج بازگشت، و سپس به عزم رزم با صالح بستی به بست کشید.

یعقوب برادر خود عمرو را به نیابت در سیستان گذاشت و عزیزین عبدالله را به حیث رئیس شرط (پلیس) تعیین نمود و خود در رأس لشکری جانب بست راند. در جمادی الاخر سال ۲۴۸ هجری میان یعقوب و صالح در بست نبردهای خونینی صورت گرفت که سرانجام صالح از شهر بست شبانه بیرون رفت و راه بیابان سیستان درپیش گرفت و یعقوب بر بست دست یافت. صالح با بیرون رفتن شبانه از بست، از راه دشت مرگ (یا دشت مارگو) به سوی سیستان تاخت و شبی از شبهای ماه رجب خود را در پشت دروازه آکار، یکی از دروازه های شهر زرنج رسانید. پهره داران به گمان اینکه یعقوب از جنگ بست بازگشته، دروازه را بروی صالح و یاران او کشودند و تا عمرواللیث از از قضیه مطلع شد، خانه وی در کوی کوشه در محاصره صالح درآمد. در تاریکی شب، درحالی که سپاهیان دولتی پراکنده شده بودند، عمرو را از بالاحصار ورنیس شرط عزیز و برادر او داود را اسیر گرفتند. یعقوب لیث با اطلاع این خبر ب سرعت خود را به زرنج رسانید و صالح را در محاصره گرفت. صالح در قلعه مینو حنف (یا خلف) که حصاری ناگشودنی بود، خود را مستحکم کرد و گردا گرد حصار را خندق کشید. در پنجم شعبان همان سال نیروهای یعقوب لیث بر سربازان صالح یورش بردند و نبردی هولناکی بسرآمد که نتیجه اش پیروزی

نصیب یعقوب لیث شد و صالح بازهم شکست خورد. یعقوب لیث از اینکه برادرخود، عمرواللیث و عزیز و برادرش داود را زنده دید اظهار خوشحالی نمود و بشکرانه زنده دیدن برادرخود پنجاه هزار درهم به مردم خیرات داد و مال و سلاح و ستوران سپاه صالح را میان سپاه خود تقسیم نمود.^۱

یک سال بعد در ۲۴۹ هجری باردیگر یعقوب لیث به جنگ صالح به بست شتافت. صالح این بار بدون جنگ با یعقوب لیث از بست فرار کرد و خود را به قلمرو زنبیل رساند. یعقوب لیث باروبنه صالح را تصاحب نمود و به سیستان بازگشت.^۲ دیری نگذشت که باز خبر حمله و رشدن صالح بر بست بگوش یعقوب رسید، و گفته میشد صالح زنبیل را نیز با خود همراه ساخته است، بنابراین یعقوب، بعد از آنکه یکی از خوارج بنام "اسدویه" را که بر دروازه طعمان طغیان کرده بود، مغلوب و سرش را بردار آویخت، بسوی بست شتافت. در ذی الحجه ۲۴۹ هجری، یعقوب لیث در رأس دوهزار سپاه (تاریخ گزیده تعداد این سپاه را ۳۰۰۰ نفر نوشته است)^۳ به سوی بست مارش نمود و در دروازه میرکان بست اردوگاه زد. مگر صالح بازهم میخواست فرار کند، و خود را به رخد (قندهار) برساند، مگر یعقوب جداً او را تعقیب کرد و در دشت لکان (هشت کیلومتری بست) جلو او را گرفت و باهم به نبردی سخت پرداختند که تا آنروز کس چنین نبردی را بخاطر نداشت. در آخرین دقایق نبرد که پیروزی حتمی از آن یعقوب معلوم میشد، زنبیل (یا رتیل) با لشکر انبوه و پیلان بسیار، به کمک صالح رسید. سپاه تازه دم و بی شمار رتیل (یا زنبیل) همراه با پیلان جنگی کار را بر یعقوب دشوار ساخت، اما رشادت ازهر (پسر عم یعقوب) نتیجه جنگ

۱ - تاریخ سیستان، چاپ انتشارات معین، ص ۲۱۰

۲ - تاریخ سیستان، چاپ انتشارات معین، ص ۲۱۱

۳ - تاریخ سیستان، ص ۲۱۱، تاریخ گزیده، ص ۳۷۴

را به نفع سپاه سیستان تغییرداد. ازهر با جلادت بی نظیری «خرطوم پبلی را که حمله آورده بود بر سپاه یعقوب، با شمشیر بیرون انداخت و سبب هزیمت آن سپاه بیشتر از آن بود.»^۱ این رشادت ازهر سبب شد تا جنگ موقتاً متوقف شود.

جنگ یعقوب با رتبیل در بیرون شهر بست:

یعقوب، با خود اندیشید که اگر دست به حمله جنگی نزنند، با سپاه اندک خود ممکن است شکست بخورد، از این روی رسولی به نزد رتبیل فرستاد و پیغام داد که: "...از کرده پشیمانم و اینقدر میدانم که مرا تاب مقابله باتو نیست، میخواهم مرا بپذیری تا با تو پیمان بندم که هرگز از فرمان تو سرپیچی نکنم و آنچه فرمانی انجام دهم ولی اگر بگویم که از در تسلیم نزد تو می آیم لشکریان پیروی نکنند و تواند بود که مرا بکشند، اینست که با ایشان میگویم که به جنگ تو میروم تا با من همراهی کنند."^۲

فرستاده یعقوب با موفقیت بازگشت و اطلاع داد که "رتبیل" حاضر است

او را ملاقات کند و وقت را برای این کار تعیین کرده است. در روز موعود، یعقوب به محل معیاد رفت، و کس نزد رتبیل فرستاد که اینک من به ملازمت میروم. شاه رخد و کابل را رسم این بود که وقتی از جایی به جایی میخواست

^۱ - زین الاخبار گردیزی، ص ۳۹

^۲ - تاریخ گزیده، ص ۳۷۴، سعید نفیسی، ماه نخست، طبع سومص ۱۶۵، زندگانی یعقوب لیث،

برود، برتختی از طلای ناب می نشست و دوازده مرد آنرا بردوش می کشیدند. رتبیل در میدانی کمی دورتر از سربازانش که در دو خط صف کشیده بودند آماده

پذیرش یعقوب شد^۱، یعقوب پنجاه سوار^۲ از زبده ترین افراد خود را درحالی که لباس عادی بر روی زره پوشیده بودند، برگزید و از میان صفوف پذیرائی گذشت و نزدیک رتبیل پیاده شد و در یک قدمی تخت رتبیل سرفروید آورد و به بهانه اینکه می خواهد گوشه تخت را ببوسد، دفعتاً نیزه از نیام برآورد و بسرعت آنرا بر سینه رتبیل زد، چنانکه رتبیل در دم جان داد.^۳

پس از آن "یعقوب و یاران شمشیراندرنهادند تا بر یکجا شش هزار بکشتند و سی هزار مرد اسیر گرفتند و چهار هزار اسب گران بهاء آن روز به دست آمد یعقوب را دون اشتر و استر و خر و اسبان یالانی و ترکی و درم و دینار و پیلان و خیرک را که غلام و حاجب صالح بن النضر بود اسیر گرفتند و همه یاران صالح به زهار یعقوب آمدند. صالح با پنج سوار به هزیمت شد و برادر زنبیل به زهار یعقوب آمد و همه قرابتیان او بر تخت سیمین زنبیل و خزینه او.^۴"

یعقوب دستور داد سرهای کشته شدگان را جدا کردند و برای نشان دادن اهمیت فتوحات خود، آن سرها را بوسیله کشتی (معلوم میشود که در آن زمان رودخانه هیرمند از بست تا زرنج قابلیت کشتی رانی را داشته است.) به

۱ - جوامع الحکایات عوفی، نیز بعقوب لیث، از باستانی پاریزی، ص ۱۱۵، تاریخ گزیده، ص ۳۷۴

۲ - تاریخ سیستان، ص ۲۰۵ (چاپ انتشارات معین ص ۲۱۱)

۳ - جوامع الحکایات عوفی، نیز ماه نخشب، طبع سوم، ص ۱۶۵، تاریخ گزیده، ص ۳۷۴

۴ - تاریخ سیستان، ص ۲۰۵ - ۲۰۶ (انتشارات معین، ص ۲۱۱ - ۲۱۲)

سیستان فرستاد و سلاح افزونی و مال که به دست آمده بود، دوپست و اند کشتی باربود." و چون در آن گیرودار صالح بازهم توانسته بود با پنج سوار از چنگ یعقوب فرار کند، یعقوب یکی از سرداران سپاه خودبنام شاهین بن روشن را با فوجی سوار برای دستگیری صالح فرستاد. سپاهیان یعقوب مدتی بعد صالح را در والنشان بلوچستان دستگیر کرده پیش یعقوب آوردند، و یعقوب او را با سایر اسیران به سیستان فرستاد. صالح بن النضر ۱۷ روز بعد در زندان زرنج درگذشت. (۱۷ محرم سال ۲۵۱ هجری، فبروری ۸۶۵ میلادی).^۱

با ازمیان بردن زنبیل، درحقیقت قلمرو زنبیل (قندهار و زابلستان) را نیز فتح نمود و از طرف خود پسرعمومی رتبیل که صالح بن حجرنام داشت، به حیث حکمران رنج و خلف بن اللیث بن فرقد یکی از بنو اعمام خود را به حکومت بست گماشت و خود بعد از دو سال توقف در بست، به سیستان باز گشت.^۲

از سال ۲۵۱ هجری بعد بست از تسلط طاهریان خارج و جزو قلمرو حاکمیت صفاریان سیستان گردید و سومین شاه صفاری، طاهربن محمد بن عمرو لیث در سال ۲۹۴ هجری در بست دست به اعمار بناهای پرشکوهی زد و پول زیادی از خزانه زرنج بر آنها صرف نمود. ولی دیری نپایید که از پسران عموی خود لیث و معدل و محمد بن علی شکست خورد (۲۹۶ هجری) و به فارس فرار کرد و در فارس دستگیر و به بغداد فرستاده شد. در سال ۲۹۸ هجری، محمد بن علی بن لیث وقتی از طرف قشون سامانی در زرنج تحت محاصره قرار گرفت

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۲۰۷ (چاپ انتشارات معین، ص ۲۱۲)

^۲ - در مورد کارنامه یعقوب لیث رجوع شو به جلد سوم، سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها

، زرنج را به برادر خود معدل رها کرد و خود به بست آمد و دست ظلم و غارت بر مردم دراز نمود. و این بیداد گری سبب قیام مردم بست برهبری ابراهیم عریف بر ضد شهزاده صفاری گردید.

طغیان ابراهیم عریف در بست :

قبل از اینکه شهزاده صفاری محمد بن علی بر بست تسلط یابد، ابراهیم بن یوسف العریف، یکی از سرکردگان عیاران در بست ، در یک روز جمعه سر به طغیان برداشت و درحالی که چشمانش را سرمه کشیده بود، بر ضد صفاریان و به هواخواهی سامانیان شعار داد(به اصطلاح امروزی، زنده باد سامانیان و مرده باد صفاریان گفت). کودکان و مردم عوام شهر نیز از عقب او در کوی و برزن شهر روان شدند و بزودی گروه زیادی از مردم به دور او گرد آمدند و به همنوایی با او پرداختند. ابراهیم عریف که همنوایی مردم را با خود دید، دستوراتی را بر دوایر و خزاین و گدامهای دولتی حمله کنند، مردم چنان کردند و سپس به مسجد آدینه رفت و از پشت منبر خطابه ای ایراد کرد و در آخر بنام احمد بن اسماعیل سامانی خطبه خواند و بقول مولف تاریخ سیستان "کاری بکرد که هرگز چنو نکرده بود و برفت و حالش بزرگ شد و ستوران بسیار بدست او افتاد." از آن پس به مقابله با شهزاده صفاری محمد بن علی لیث پرداخت و هر وقت که محمد بر شهر حمله می آورد، ابراهیم بن یوسف به مقابلش می شتافت، و جنگ های سخت بسر می آورد تا سرانجام از فرمانده صفاری شکست خورد و بسوی دشت (ظ: مارگو) عقب نشست و فرمانده صفاری بر او دست نیافت. وقتی محمد بن علی بر بست مسلط شد " جور و ستم کرد بر مردمان و غارت و کشتن و مردم را عذابها کرد." و با انواع

شکنجه ها از مردم پول گرفت] تا آنجا که "مردمان برابطها وجایهء مبارک همی شدند و دعا همی کردند تا مگر فرج یابند از جور ایشان."^۱

آوازه ظلم و ستم محمدبن علی به گوش شاه سامانی احمدبن اسماعیل که اینک تا فراه رسیده بود، رسید و او عنان بسوی بست کشید و بزودی به بست وارد شد. "چون خبر نزدیک محمدبن علی رسید اندر وقت فرمان داد تا پل بست بریدند و آب بسیار بود و راه گریز گرفت با سپاهی که با او بودند، مردمان بولان (روستای در ۶-۷ کیلومتری شمال قلعه بست) شاه سامانی را از آب هیرمند عبوردادند و او به بست اندر آمد."^۲

شاه سامانی عده یی سپاه ماموردستگیری محمدبن علی نمود و دیری نگذشت که نیروهای سامانی او را در رخد (قندهار) دستگیر کرده با بار و بینه و اموالی که از مردم غارت کرده بود، به بست باز آوردند. امیرسامانی در بست برلب رود خانه هیرمند اردو زد و حکومت بست را به شخص نیکوسپرو دادگستری بنام حاتم بن عبدالله چاچی سپرد. چون محمدبن علی را به بست باز آوردند، امیرسامانی فرمان داد همه اموالی که محمدبن علی از مردم بست گرفته، به صاحبان اصلی بازدهند. و صاحبان اموال هریک مال خود را پس گرفتند و امیرسامانی تا چهار بیستگانی در بست باقی ماند و سپاه خود را حقوق می داد تا ایشان (سپاه) همه مایحتاج خود رابه پول نقد بخرند. "امیرسامانی هشتاد و پنج روز به بست بود که اندرمیان سپاه او هیچ ندیدند مگر نماز شب کردن و روزه داشتن و جماعت و بانگ نماز و قرآن خواندن."^۳ شاه

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۲۹۲

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۲۹۳

^۳ - تاریخ سیستان، ص ۲۹۳

سامانی، محمد بن لیث را باخود به بخارا برد و ۳۰۰۰ درهم ماهانه برایش حقوق تعیین کرد، مگر به بدستور خلیفه محمد بن علی را به بغداد فرستاد و در آنجا به حیاتش خاتمه دادند. شهرزرنج نیز بدنبال فتح بست توسط شاه سامانی، از طرف نیروهای سامانی تحت سرکردگی علی مروودی و سیمجوردواتی در روز دوم ذی الحجه ۲۹۸ هجری از معدل بن علی گرفته شد و در تصرف دولت سامانی قرار گرفت.^۱

بست در قلمرو غزنویان درمی آید :

با قیام الپتگین در سال ۳۵۰ هجری (۹۶۲ میلادی) غزنه از دست سامانیان بدست غزنویان افتاد و بست از نخستین شهرهایی بود که چندی پس از آن در برابر آن سر برافراشت. بموجب شرحی که العتبی داده، بایتوز^۲ در ۳۶۰ هجری حکمران بست بود که سبکتگین آنرا از او گرفت و ابوالفتح علی بن محمد بستی منشی و دبیر دیوان راسیل بایتوز (یا باتور) یکی از غنایم بزرگی علمی بود که بعد از فتح بست به دربار سبکتگین پیوست. او از دانشمندان و شاعران ذواللسانین بود که در عربی و دری شعر می سروده و در نثر و نظم دستی قوی داشته است. از او در هردو زبان آثاری برجای مانده است و قطعاتی از اشعار او در کتب تاریخ و تذکره ها ثبت شده است. سبکتگین و ابوالفتح بستی هردو از پیروان فرقه کرامیه بودند که مؤسس این فرقه مذهبی، ابو عبدالله محمد زرنجی (سیستانی) بوده است. این کرام در سال ۳۵۵ هجری درگذشته و پسرش اسحاق ابن محمد (متوفی ۳۸۸ هجری)، مردم بسیاری از روستای های

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۲۹۴

^۲ - (ظاهراً باتور باید باشد، زیرا در زبان پشتو "باتور" یعنی شمشیرکش ولی بایتوز معنایی ندارد).

خراسان و سیستان و غرجستان را بسوی خود جلب کرده بودند. ابوالفتح بستی در ستایش او اشعاری دارد. بعد از بایتور حکمرانی بستی به طغان سپرده شد، مگر وی از ادای باج و خراج سرباز زد و به شمشیری دست سبکتگین را مجروح ساخت ولی شکست خورده و بستی در سال ۳۶۶ هجری بدست سبکتگین افتاد.^۱ بعد از این همواره بستی شهردوم دولت غزنوی (یعنی پایتخت زمستانی) بوده است.

تخریب بستی :

شهر بستی از زمان بنیاد خود در حدود هزار سال قبل از میلاد تا ۱۱۵۰ میلادی (که سلطان علاء الدین غوری مشهور به جهانسوز پس از ویرانی غزنه، آن را نیز در آتش خشم و کینه خود سوخت)، برای مدت ۲۱ قرن، یکی از شهرهای پر نعمت و معمور سیستان بود که کاروانهای تجارتی هندوستان و خراسان و فارس را بسوی خود میکشید.

فاجعه ای که در وسط قرن پنجم هجری (نیمه قرن ۱۲ میلادی) در اثر برخورد دو خاندان غزنوی و غوری در مملکت روی داد، غزنه، آن پایتخت زیبای سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی و هم شهر بستی ویران و سوختانده شد و غالباً بعد از آن به همان رونق و شکوه نخستین خود نرسید. تصویر این صحنه های غم انگیز را مورخ همان دوره منهاج سراج جوزجانی چنین بیان میکند:

^۱ - العتبی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۸ ببعد؛ نیز مقاله عارف گذرگاه، غزنه...افغان جرمن آنلاین

"... بهرامشاه کرت سوم حشم غزنین وخلق شهر وپیاده بسیارجمع کرد و سوسوم کرت مصاف شد، طاقت و مقاومت نیاورد و شکسته شد و علاء الدین به قهر شهر غزنین را بگرفت و هفت شبانه روز غزنین در آتش و دود بسوخت و مکابره فرمود.

جوزجانی با اندوه ادامه میدهد: «... در این هفت شبانه روز از کثر سواد دود، چنان هوا مظلم گردید که روز، شب را مانستی، و شب از شعله ها آتش که در شهر غزنین میسوخت، هوا چنان روشن می بود که بروز مانستی. و در این هفت روز دست کشتار و غارت و کشتن مکابره بود. هرکه را از مردان یافتند بکشتند و زنان و اطفال را اسیر کردند، و فرمان داد تا اجساد سلاطین محمودی را از خاک برآوردند و بسوخت، مگر سلطان محمود و مسعود و ابراهیم را... چون هفت روز بگذشت و شب هشتم شد، شهر تمام خرابه گشت و سوخته شد...."^۱

علاءالدین بعد از انهدام غزنین که مرکز دانش و فرهنگ و هنر و اقتصاد و حاصل تمدن قرنهای گذشته افغانستان بود، براه قندهار و بست به غور بازگشت، ولی ولایت بست را که اقطاع خاندان شاهی غزنوی بود، دیوانه وار با تمام کاخ ها و قصرهای لشکری بازارو عمارات کم نظیر آن منهدم ساخت.

جوزجانی میگوید: "از غزنین رخت برپست و به بلاد داور و بست، کوچ کرد و چون به شهر بست رسید، قصور و عمارات محمودی را که درآفاق

^۱ - طبقات ناصری، طبع دوم پوهاندحبیبی، ۱۳۴۵ کابل، ج ۱، ص ۳۵۴

مثل آن نبود تمام خراب کرد، وکل ولایت که به محمودیان مضاف بود، جمله را خراب کرد و ویران گردانید و بغور باز آمد...."^۱

بست و لشکرگاه قرن‌ها و مخصوصاً در دوره عروج غزنویان (عصر محمود و پسرش مسعود) دوره های مشعشع تاریخ خود را سپری کرده اند و تا یک قرن بعد از آن نیز هردو رونقی داشتند، ولی در سال ۵۴۵ هجری (۱۱۵۰م) در اثر اشتباه کوچک یک شهزاده غزنوی "بست و لشکرگاه همانند غزنه در فاصله چند هفته به آتش قهر و غضب علاء الدین جهانسوز سوختند، سپس مرمت کاری شدند و باز سوختند. باز اشغال گردیدند تا مغولان چنگیزی بدانها ضربتی حواله کردند و تیمورلنگ در نیمه دوم قرن هشتم هجری (اواخر قرن چهاردهم میلادی) با تخریب بندهای اب نه تنها به حیات بست و لشکرگاه خاتمه داد، بلکه زندگانی را به مفهوم عام کلمه در آن دیار خاموش گردانید."^۲

خلاصه وقایع تاریخی بست:

شلوم بریژه، در جلد دوم کتاب "حفریات در لشکری بازار بست" کرونولوژی فهرستی از وقایع تاریخی بست را اینطور بیان میکند:

نام بست، در آثار یونانی، در بیان عهد پارتیان آمده است. در تاریخ طبری، نام بست در رابطه به فتوحات مختلف زمان قبل از اسلام ذکر شده است. بعد از ظهور اسلام، در خراسان ذکر بست، در تاریخ بی شمار است، زیرا که در جنگ های آن زمان مقام مهمی داشت. از آنجمله در تاریخ سیستان بارها بیان احوال

^۱ - طبقات ناصری، همانجا

^۲ - کهزاد، لشکرگاه، چاپ انجمن تاریخ، ص ۱۳۵

بست آمده است.

در آغاز عهد اسلامی، بست به تصرف امویان درآمد. در این ناحیه دین اسلام بسرعت گسترش یافت. بعد از کامیابی جنبش استقلال طلبی در سیستان و خراسان، شهر بست بدست صفاریان و سپس در ۲۹۸ هجری بدست سامانیان افتاد. با قیام الپتگین در سال ۳۵۰ هجری (۹۶۲ میلادی) غزنه از دست سامانیان بدست غزنویان افتاد و بست از نخستین شهرهایی بود که چندی پس از آن در برابر آن سربرافراشت. در اپریل ۹۷۷م، سبکتگین در غزنه برقرار شد.

در سال ۹۸۶-۹۸۷ میلادی، پادشاه صفاری، ابوالاحمد خلف بر آن حمله کرد، مگر غزنویان دوباره بر آن شهر تسلط خود را قایم کردند. پس از مرگ سبکتگین (اگست ۹۹۷م) پسرش محمود که برنیشاپور و خراسان حاکم بود، با پسردیگرش اسماعیل، که حاکم غزنه و بلخ بود، در باره بست باهم نزاع داشتند. حاکم بست به محمود پیوست. در بهار ۹۹۸ (ماه مارچ) سلطان محمود بر غزنه تسلط یافت و بزرگترین شهنشاه سلاله خود شد. از این تاریخ تا سال ۱۱۵۰ میلادی، بست زیر حکم غزنویان بود. شلوم بریژه، در اخیر کتاب خود، دریک تابلو، جریان احوال بست را چنین خلاصه میکند.

- قرن ۶ میلادی، بست بدست هفتالیان و سپس بدست خسرو اول ساسانی افتاد. (طبری)

- وسط قرن ۷ میلادی، بست را ربیع بن زیاد حارثی تصرف کرد. (بلذری و تاریخ سیستان)

- اخیر قرن ۷ میلادی، پیکارها میان فرماندهان عرب و رتبیان کابل. (طبری و ابن

اثیر)

۸۶۵ - ۸۶۹ میلادی، اعمار بناها به حکم ظاهر بن لیث پادشاه صفاری. (تاریخ سیستان)

- ۹۶۲ میلادی بست بدست الپتگین افتاد. (حدود العالم)

- ۹۷۷ میلادی، بست بدست سبکتگین افتاد. (تاریخ یمینی)

- اخیر قرن دهم میلادی، جغرافیه نگاران عرب احوال بست را بیان میکنند. (اصطخری، ابن حوقل و مقدسی)

- آغاز قرن یازدهم، دوران عظمت و رونق کاخ ها درکنار هیرمند است. (فرخی سیستانی) در زمان سلطان مسعود بریناهای بست، درکنار رودخانه هیرمند بنای های دیگری افزوده شد. (تاریخ بیهقی)

- ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ میلادی، مسعود در بست و لشکرگاه سفیر سلجوقیان را بار داد. (طبقات ناصری)

- ۱۰۴۴ میلادی، غلبه سلجوقیان بر بست. (طبقات ناصری)

- ۱۰۴۹ میلادی، شکست سلجوقیان در بست. (طبقات ناصری)

- ۱۱۰۶ میلادی، ارسلان سلطنت را گرفت و برگرمسیروزمینداور غلبه کرد. (طبقات ناصری)

- ۱۱۵۰ میلادی (۵۴۵ هجری)، علاءالدین جهانسوز، بست را بعد از غزنه، در آتش سوخت. (طبقات ناصری)

- ۱۲۰۵ میلادی، بست زیرسلطه غیاث الدین محمد غوری اندکی رونق گرفت. (طبقات ناصری)

- ۱۲۰۶ میلادی، غیاث الدین غوری سپاه بست و فراه و اسفزار را بسوی مرو سوق داد. (طبقات ناصری)

- ۱۲۲۰ میلادی (۶۱۷ هجری) جلال الدین محمدخوارزمشاه، مغلوب مغول شد و از خراسان به سوی نیمروز و بست و غزنه گریخت و چنگیزیان بست را سوختند. (تاریخ مغول)

- قرن ۱۳ میلادی، بقول یاقوت، بست ویرانه است. (معجم البلدان)

- ۱۴۹۸ میلادی، بست را سلطان حسین بایقرا گرفت، اما رونق نیافت.

- ۱۵۴۲ میلادی، بست توسط همایون پسر بابر، فتح شد. (آئین اکبری)

- ۱۷۳۸ میلادی، نادرافشار برویرانه های بست آسیب رسانید. (جهانکشی نادر)

- ۱۸۴۸ میلادی، بعضی دیوارهای بست مرمت گردید.

- ۱۹۴۹ - ۱۹۵۲ میلادی، حفاریات باستان شناسی فرانسوی در لشکری بازار بست انجام شد. (لشکرگاه ، کهزاد)

- ۱۹۵۰ و ربع سوم قرن بیستم، و پس از آن لشکرگاه به عنوان مرکز پروژه انکشافی وادی هیرمند، شهری عصری و مرکز ولایت هلمند و ریاست بهره برداری وادی هلمند شد.^۱

^۱ - مجله هنر، وزارت اطلاعات و کلتور، شماره دوم و سوم، سال ۱۳۵۹ ص ۵۰ بعد

فصل سوم

جغرافیای تاریخی هلمند (= هیرمند، هیتومنت)

وجه تسمیه هلمند:

هلمندیا هیرمند که جغرافیه نگاران اقدم عربی زبان چون یعقوبی و ابن فقیه و یاقوت حموی و ابوالفدا آنرا رودخانه هزار بازو نامیده اند^۱، در کتب سنت پهلوی وزردشتی (بندش و اوستا) رود خانه مقدس و باشکوهی است که بنابر مندرجات فقرات (۶۶ - ۶۹) زامیادیشث:

^۱ - یاقوت ، معجم البلدان ، ج ۵ ص ۳۹ ، البلدان یعقوبی ص ۴۷ ببعده ، ابوالفدا تقویم البلدان ، ص ۳۸۶ و نیز مجله آریانا شماره ۷ - ۱۰ سال ۱۳۴۵ مقاله (دور نمایی رودخانه بزرگ) از مولف دیده شود.

خیزابهای سپید برانگیزد و سرکشی کند بسویث دریاچه کیانسی (دریاچه هامون) روان گردد و بدان فرو ریزد.

هیرمند رودی است که نیروی آسپی از آن اوست ،

که نیروی اشتری از آن اوست ،

که نیروی مرد دلیری از آن اوست پف

که «فرکیانی»^۱ از آن اوست.

چندان فرکیانی در [هیرمند] است که می تواند سرزمین های غیر آریایی را پر کند و در آب فرو برد. می تواند دشمنان را سرگشته و پریشان کند و دچار گرسنگی و تشنگی سرما و گرما نماید.^۲

قدیم ترین ذکریکه از این رودخانه در کتب ادبی و مذهبی می توان سراغ داد، همانا اوستا (کتاب مقدس زردشتیان) است که نام آن در آنجا «هیتومنت» «Heatumant» ضبط شده و معنی لغوی آن «سدمند» می باشد. بدین ترتیب که جز اول این اسم (هیتو) به معنای پل و سد است و این کلمه در «فرگرد ۱۹ و ندیداد فقره ۱۳۰» به همین معنی استعمال شده و جزء

۱- «فر» نیروی است اهورا مزدايي که به کالبد های گوناگون در میاید و با هر که همراه شود او را پیروزمند و توانا و شگوهمند و شکست ناپذیر می سازد. فرکیانی «فر» مخصوص پادشاهان کیانی است که اصلاً از سیستان بوده اند.

۲- ابراهیم پورداود، یشت ها جلد دوم، ص ۳۴۵، چاپ ۱۳۴۲ تهران

دوم آن (منت = مند) است که بصورت ترکیب «هیتومنت» (رودخانه داراي سد و بند) معني ميدهد.^۱

و اما مرحوم بهار، آنجا که کلمه «هیربد» پهلوي را توضیح می کند، از قول مسعودي اصل و ریشه این کلمه را « ایربد» ضبط و جزاؤل کلمه « ایر» را خیر و برکت معني کرده و «ایران شهر» را "بلد الخیار" می نامد. بنابراین می توان برای لفظ «هیرمند» نیز در مقایسه و مقارنه با کلمه های «هیربد» و «ایربد» توجیهی دریافت که «هیر+ مند» یعنی رودخانه صاحب خیر و برکت، زیرا یگانه منبع خیر و برکت برای مردم سیستان همین هیرمند شمرده می شود.

در متون مربوطه به دوره های قبل از اسلام و بعد از اسلام، اسم این رود خانه به اشکال و املاي مختلف نوشته و دیده می شود. از آن جمله «دیودورس» در جغرافیای تاریخی خود اسم آنرا « اتمندر»^۲ و پولیبیوس آنرا «ایری ماتنوس»^۳ و ایریان هم «اتمندر روس»^۴ ضبط کرده، بلاذري و یاقوت و ابن خرداد به و یعقوبی آنرا «هندمند»^۵ گفته اند.

۱ - آناهیتا (پنجاه گفتار ابراهیم پور داود) ص ۳۳۲، یشت ها، ج ۲، ص ۲۹۸ - ۲۹۹.

۲ - پروفیسر عباس شوشتری، کارنامه ایرانیان، ج ۲، چ ۱، ص ۵۱.

۳ - مجله آریانا، سال هجدهم، شماره دوم، مقاله "هیرمند" به قلم پوهاند میرحسین شاه.

۴ - همان مجله.

۵ - فتوح البلدان بلاذري، چاپ لیدن، صفحه ۴۰۱ زیر نامه سیستان و کابل، مسالك و ممالك ابن خرداد به طبع لیدن، ص ۵۰ - ۵۹، یاقوت حموي معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۸ - ۴۷، البلدان یعقوبی چاپ نجف.

در حدود العالم بنام (هیزمند) ^۱ آمده که این املا با املاي ياقوت، بلادري و ابن خرداد به و يعقوبي شباهت نزديك دارد. دركتاب البلدان ابن فقيه بشكل "هيدميد" ^۲ در عجائب المخلوقات بصورت "هندبند" ^۳، در نزهت القلوب باملاي "هيرميد" ^۴ و در احسن التقاسيم مقدسي در متن آنرا بصورت املاي نزهت القلوب يعني "هيرميد" ^۵ و در حاشيه بشكل "هرميد" Hermid ^۶ مي خوانيم. در ظفرنامه بصورت «هيرمن» ^۷ قيد شده و در تاريخ سيستان و تاريخ بيهقي و نسخه عكسي جهاننامه و گرشاسپنامه بصورت «هيرمند» ^۸ و در يك نسخه ناقص ديگر اين نام از طرف پوهاند ميرحسين شاه، استاد پوهنتون كابل كه گمان برده اند آخرين املاي اين نام باشد بشكل (هيرمند) ديده شده است كه با خط نسخ و تعليق و نستعليق و الزام نقطه در خط عربي و فارسي آن را مي توان باشكال مختلف خواند و نوشت.

آخرين شكل املاي آن بگمان نزديك به يقين همين (هيرمند) است كه تا

هنوز معمول است و "ر" همين كلمه به "ل" تبديل شده و كلمه "هيلمند" از آن

^۱ - حدود العالم، چاپ سيد جلال الدين تهراني ۱۳۱۷، صفحات ۱۱، ۲۹، ۶۳.

^۲ - ابن فقيه، كتاب البلدان، ص ۲۰۸.

^۳ - عجائب المخلوقات و غرايب الموجودات نسخه قلمي مربوط كتابخانه استاد ميرحسين شاه ملفت بايد بود كه اين نسخه غير از عجائب المخلوقات قزويني است (امير حسين شاه).

^۴ - نزهت القلوب حمدالله مستوفي، چاپ سياقي، بعد از ص ۱۸۰ و چاپ بمبئي ص ۱۸۳.

^۵ - احسن التقاسيم مقدسي، چاپ ۱۹۰۶ ليدن، ص ۳۲۹.

^۶ - همان كتاب، حاشيه ص ۳۲۹ چ ۱۹۰۶.

^۷ - ظفرنامه، چاپ ۱۳۳۶ تهران، ج ۲، ص ۲۵۷، چ ۱ ص ۲۷.

^۸ - تاريخ سيستان چاپ بهار، ص ۱۵ - ۱۷ - ۲۸، تاريخ بيهقي، چاپ داکتر فياض و داکتر غني، ص ۵۰۷ جهاننامه چاپ ۱۹۶۰ مسكو ص ۱۴، ۲۲ - ۱۳۹ و اسدي طوسي در گرشاسپ نامه (ص ۲۶۳) گويد. دو منزل زمين تالب هيرمند بود آب خوش و بيشه و كشتمند.

زاییده است و بعد (ی) آن افتاده و بزبان عوام (هلمند) شده است .

هیرمند، گهواره تمدن سیستان:

دو منزل زمین تالب هیرمند

بُد آب خوش و بیشه وکشمند

«اسدی طوسی»

رودخانه ها بدون تردید در ایجاد تمدن ها و گسترش آن و رشد زراعت و غنای ملت ها و کشورها در طول تاریخ نقش بسیار ارزنده و تعیین کننده داشته اند.

سرنوشت برخی از سرزمین ها اصولاً وابسته به رودخانه ایست که آن را آب می دهد و حیات می بخشد، مانند: مصر که مولود نیل است و وادی سند که مرهون رود سند است و سیستان که زاده هیرمند است .

به عقیده دانشمندان زمین شناس واقعاً اگر رود هیرمند به سیستان ره نمی برد و گل و لایه کوه پایه ها و دره های سرچشمه و رسوبات سایر رودخانه ها را با خود بدانجا نقل نمی داد سیستان وجود نمی داشت و سرنوشتی بهتر از سرنوشت کویر لوت در غرب خود و دشت مرگ (یامارگو- به لهجه بلچی) در شرق خود نداشت .

بنابر این خاک سیستان از نوع خاک وادی های نیل و دجله سند و غیره دره های حاصل خیز است و بدون شک قدیمترین تمدن ها را در خود پرورده است. برکرانه های سرسبز رودخانه بزرگ هیرمند آثاری از همه ادوار فرهنگ و تمدن بشری بچشم می خورد که نه تنها از مفاخر تاریخی کشور است ، بلکه خاطره های قبل التاریخ را نیز در خاطر ها زنده می کند و بنابر همین کثرت آثار تاریخی دست نخورده است که سیستان را بهشت باستان شناسان نامیده اند.^۱

طی سالهای ۱۹۵۹- ۱۹۶۳ میلادی هیئت های باستان شناسی ایتالوی در دهانه رود هیرمند، پس از کشف شهری از زیر شن های حوالی قلعه نو (دهان غلامان) ضمن راپوری به اداره باستان شناسی ایران اینطور نوشتند:

« سیستان از لحاظ اینکه در وسط کویر وسیعی واقع است به مثابه جزیره ایست که دریای از ماسه آنرا احاطه کرده باشد. به علاوه بر اثر موقعیت جغرافیایی اش که آنرا روی یکی از شاهراه های ارتباطی شرق و غرب قرار داده اهمیت زیادی از لحاظ روابط فرهنگی ، نظامی ، تجارتي در دوران های مختلف کسب کرده است. و همچنین از لحاظ تاریخ و اشکال تمدن های مختلفی که در آن یکی پس از دیگری جایگزین شده اند و هم از لحاظ اهمیت که برای تسلط فاتحان به شرق و یا غرب آن داشته بدون شك نه تنها معرف یکی از مکانهای بسیار جالب ایران، بلکه بطورکلی آسیا است.»^۲

و اما این نکته را بایستی بخاطر داشت که هر نقشی که سیستان از نظر تاریخ و اشکال تمدن های که در آن یکی بعد دیگری جایگزین شده و همچنان از لحاظ روابط فرهنگی تجارتي و نظامی و مذهبی در دوران های مختلف بازی

۱ - مجله دانش، شماره ۱۰، سال ۱۳۳۰، مقاله سیستان و بلوچستان بقلم ریچارد فرای.

۲ - مجله سخن، دوره چهاردهم، شماره ششم، ص ۶۶۶.

کرده باشد، اهمیت آن بطور مسلم وابسته بوجود رودخانه بزرگ هیرمند است .

باستان شناسان ایتالوی ضمن کشف آثار فراوان مربوط به زندگی نسبتاً مرفه مردم شهر سوخته سیستان در ۳ هزار سال پیش از میلاد در پهلوی دستیابی به هزاران و ملیونها قطعات شکسته سفال و شیشه و پیکان و اشیاء کوچک و بسیار ریز به اندازه ۲ ملی متر و تعداد زیاد استخوانهای جانوران دریایی و پرندگان و غیره آثار دانه های گندم وجو و شاهدانه و تخم خربزه و حتی انگور را نیز پیدا کردند و این برای دانشمندان دیرین شناسی مسلم گردانید که رود هیرمند قبل از آنکه در میان شن ها و ریگزارهای سیستان نابود گردد، جلگه ای، شبیه دره نیل بوجود آورده و چون گل و لای که با خود به سیستان نقل می دهد موجب حاصلخیزی فوق العاده زمین می گردد، لذا این امر سبب شده بود که ساکنان این ناحیه زودتر بتوانند بکار زراعت بپردازند و در مرحله شهرنشینی موفق به پیشرفت های گردند.^۱

دانشمندان دیرین شناس امریکائی ازپوهنتون موزیم پنسلوانیا طی سال ۱۹۶۹-۱۹۷۱ در نیمروز در منطقه گردن ریگ نزدیک گودزره در محل گذر شاه، دم و اطراف رود بیابان آثار و شواهدی از ازمه قبل التاریخ سیستان را بدست آوردند.^۲

باتوجه به نتایج کاوش ها می توان اینطور نتیجه گرفت که خاک های زرخیز سیستان نه تنها در قدیمترین ازمه تاریخی بلکه حتماً دردوره های قدیمتر که جزو زمانه های قبل التاریخ شود نقش خود را به حیث مؤثر ترین رشته ارتباط مدنیت وادی سند و بلوچستان و مناطق شمال آمو دریا و اراضی

۱ - مجله آریانا، سال ۱۳۶۳، شماره اول، مقاله (سیستان قدیم) از من

۲ - مجله باستانشناسی، ۱۹۶۱ شماره ۴

بین خزر و خلیج فارس و دور تر تا سوزیان و عیلام در بین النهرین و حتی از آن هم دورتر تا وادی نیل به نحو دلپذیری بازي کرده است .

مدنیت باشکوه و پر طنطنه ای که طی سده های متمادی در سیستان پرتو افشانی داشت بدون شك عطیه رودخانه پرفیض هیرمند بوده است . هم اکنون آثار و بقایای شهرها و قلعه ها و خرابه های تاریخی که در امتداد سواحل هیرمند از گرشک تا هامون در طول تخمین شش صد کیلومتر چون حلقه های زنجیر یکی پهلوی دیگری قرار گرفته، بیانگر این حقیقت تاریخی است که حوزه هیرمند از طلوع مدنیت تا اواخر قرون وسطی یکی از سرسبز ترین و شاداب ترین نقاط کشور بوده و با وصف اوضاع جوی متغیر و گرمای شدید و مقدار کم بارندگی قسمت های وسیع آن بوسیله نهادهای انشعابی و مصنوعی هیرمند تحت آبیاری و زراعت بوده و جمعیت فراوان و شهرهای معمور داشته است .

یکنفر سیاح فرانسوی موسوم به «فریه» که در قرن ۱۹ میلادی سری هم به سیستان زده می نویسد: «آثار و علایمی که بشکل ویرانه و خرابه های باقیمانده حاکی از ادواری است که ایالت سیستان مجد و عظمت ، جلال و شکوه فراوان داشته است. زمین سیستان بی نهایت حاصلخیز است . لایه و رسوبی که بعد از طغیان آب هیرمند ته نشین می شود به وضع عجیبی در حاصلخیزی زمین مؤثر است که اسباب حیرت می باشد.»^۱

مکماهون در گزارش تاریخی ای که بمناسبت پایان حکمیت خود در سیستان نوشته به حاصلخیزی اراضی سیستان تماس گرفته می نویسد: «حاصلخیزی بی مانند زمین سیستان و فراوانی آب رودخانه هیرمند این ایالت

^۱ - محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی ج ۷ ص ۱۹۷۶

را غنی ترین ممالک از حیث محصولات زراعتی قرار داده است. ایالت سیستان با مختصر سعی و کوشش مصر ثانی خواهد گشت چونکه يك زمانی بسیار آباد و معمور بوده، شهرهای پرجمعیت داشته، سکنه آن غنی و با ثروت بوده اند شك نیست که بار دیگر به همان اندازه آباد و معمور خواهد گشت."

لارد کرزن نایب السلطنه هند برتانوی در اواخر قرن ۱۹ میلادی که به اهمیت سیاسی و اقتصادی سیستان از هر کس دیگر توجه زیادتر داشته نسبت به آینده آن اینطور ابراز امید کرده است.

« زمانی سیستان معروف جهان بوده و حاصلخیزی آن مشهور آفاق است و سکنه بسیار زیاد داشته و شهرهای مجلل دارا بوده، چه باید گفت به آن آثار بی شمار تاریخی که فرسنگها خرابه های آنها امروز امتداد دارد؟ اگر سیستان در دست مردمان جدی و حسابی قرار گیرد و آبیاری درست بشود آیا نخواهد توانست به ترقیات ادوار گذشته خود برسد؟ من امیدوارم آنروز بباید.

کرزن ادامه میدهد: آینده سیستان بسته به اتخاذ اصول صحیح اداره کردن آب هیرمند است بوسیله هیدرولیک که از تضييع آب جلوگیری شود. رود هیرمند امروزه بطرف شمال جاری است و زیادی آب در نیزار و باطلاق هدر می رود وضع طبیعی سیستان هم طوری است که هیچ مانعی وجود ندارد از اینکه آب هیرمند بزمین های وسیع جنوب سوار بشود و انهار را آماده کشت و زرع کند. با ایجاد يك اصول صحیح و علمی آبیاری در آنجا این ایالت استعداد آن را دارد که محصول فراوان بدهد.^۱

۱ - همان اثر، ص ۱۹۹۵ - ۲۰۰۱.

آری، از برکت وجود این رودخانه است که روزگاری سیستان از فرط شادابی و سرسبزی و عمران بنام « انبار غله آسیا » و « سرزمین توانگران » و « بصره خراسان » یاد می شد و چه بسا که همین شهرت و فراوانی نعمت آنرا به پیشباز حوادث ناگوار تاریخی کشانده است .

اسکندر مقدونی ، سلطان محمود غزنوی، چنگیزخان، تیمور لنگ ، نادر افشار و غیره هریک بر آن سرزمین تاخته اند و هر کدام به سهم خود ثروت و دارایی آنرا غارت کرده و سکنه را در فقر و فلاکت گذاشته اند.

گاهی هم خود رودخانه هیرمند با سرازیر شدن سیلاب های خطرناک و خانه برانداز خود هست و بود مردم را بلعیده است و یا با تغییر مجرایش دلتای تازه اختیار نموده و ساکنان دلتای پیشین خود را از بی آبی و تشنه گی و ادار به ترك خاته و کاشانه شان نموده است. به عقیده دانشمندان باستان شناسی رود بیابان که از محل بندر کمال خان بسوی غرب جریان می یافته است و امروز خشک است ، بستر اصلی هیرمند در عهد قبل التاریخ بوده است، زیرا در سواحل این رودخانه خشک آثار و شواهدی از عهد برونز به نظر می خورد که طبعاً جریان هیرمند به باشندگان این محل آب و تاب می داده است. در منابع کتبی قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی این شاخه هیرمند بنام «رامرود» یاد می شد و چنین مینماید که در دوران قرون وسطی رامرود از بزرگترین شعب هیرمند بوده باشد و در سرسبزی این قسمت سیستان نقش ارزنده داشت است.^۱

به سخن دیگر این رودخانه با رفتار پریپیچ و خم خود اراضی خاره و بانریکه امروز به فاصله بعید از آن واقع گردیده در گذشته آبیاری می کرد،

۱ - مجله باستانشناسی ، سنبله ۱۳۶۱

ولي چون مسیر آن در طول تاریخ بر اثر طغیان سیلاب ها دستخوش تغییر و تبدل گردیده لهذا مراکز تمدن و نفوس که محتاج به آب رودخانه بوده نیز همه وقت و همه جا دنبال رودخانه حرکت کرده ، موجد مدنیت های مختلف و متفاوت تاریخی شده است. از اینجاست که امروز هر که از کجکی تا هامون سفر کند، خواهد دید که رودخانه هیرمند در طول صدها کیلومتر تقریباً از میان يك سلسله خرابه ها می گذرد. خرابه هانیکه هر کدام آن روزي شهري ، دهکده ني ، قصري کوشكي ، کاخي ، قلعه ني ، معبدي ، آتشکده ني ، مسجدي يا برج آسیايي بوده که از روزگاران باستان از پنج شش هزار سال قبل و شاید هم بیشتر از آن از موقعیکه انسان در بستر این رودخانه حاصل خیز متمکن شده تا اواخر قرون وسطی یکی بعد دیگری آباد گردیده و رودخانه بزرگ تاریخی علاوه بر اینکه به این شهرها و باشندگان آن آب می رسانده بهترین وسیله مرافقه و ارتباط شان هم به شمار می رفت .

«فریه» سیاح معروف قرن نهم عیسوی هیرمند را یگانه رودخانه حقیقی دریاچه هامون خوانده و عقیده دارد که اگر این رودخانه به دست اروپائیان بود کشتی ها در آن سیر می کرد.^۱ اینک ما يك قدم تاریخی به عقب گذاشته می بینیم که آیا این رودخانه ظرفیت کشتی رانی در روزگاران گذشته داشته است یا خیر؟

کشتی رانی در هیرمند از بست تا زرنج:

شاعر دهقان منش و بیابان گرد سیستان استاد ابوالحسن علي فرخي سیستانی سخن سرای توانا و موسیقی نواز چیره دست عصر محمود و مسعود

^۱ - بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۱۸

غزنوي در يك سفرش از زرنج به بست چشم دیده‌های خودش را با کلمات پخته و رسا اما ساده و دل‌نشین در مورد کشتی‌های کوشک دشت لکان روی آب‌های هیرمند این‌طور باز می‌گوید:

اندرین اندیشه بودم کزکنار شهر بست

بانگ آب هیرمند آمد بگویشم ناگهان

منظر عالی‌شه بنمود از بالای دژ

کاخ سلطانی پدیدار آمد از دشت لکان

مرکبان آب دیدم سر زده بر روی آب

پالهنگ هر یکی پیچیده بر کوه گران

جانور کش مرکبانی سرکش و ناجانور

آب هریک را رکاب و باد هریک را عنان^۱

این بیان روشن و ساده فرخی سیستانی گواه صادقی است بر اینکه رودخانه بزرگ هیرمند از محل بست تاهامون قابل کشتی‌رانی بوده است.

به شهادت اسناد تاریخی نیز این حقیقت ثابت شده می‌تواند که در عصر اسلامی در دوره‌های صفاری و غزنوی که سیستان به منتهای آبادی و ناز و نعمت و فراوانی رسیده بود، کشتی‌ها به کثرت روی آبهای هیرمند بین لشکرگاه و بست و بین بست و زرنج و حتی بین زرنج و هامون حرکت می‌کردند.

^۱ - دیوان حکیم فرخی سیستانی، چاپ محمد دبیر سیاقی، ص ۱۴۷

اصطخري و ابن حوقل دو جغرافيه نويس معروف اسلامي در يك هزار سال قبل نوشته اند كه بين زرنج و بست ترعه ني كشيده شده بود بنام «سنارود» كه هنگام طغيان آب مسافرين و مال التجاره ذريعه زورق ها ميان دو شهر رفت و آمد داشتند و حمل و نقل مي شد.^۱

درسي ميلي جنوب زرنج يك سلسله سدهاي روي هيرمند وجود داشت كه از اين جا مقدار زياد آب در پنج نهر بطرف شهر زرنج ميرفت و معروف ترين آنها همانا "سنارود" است كه از همه نهرا بزرگتر و طولاني تر و پر آب تر بود. در اوقات عادي كشتي ها از لشكر گاه تا فاصله سي ميلي شهر زرنج روي مجري رودخانه حركت مي كرد و بعداً از راه ترعه سنا رود از زرنج هم گذشته تا هامون سير و گردش مي نمود. شكي نيست كه اين زورق ها بخصوص در خط حركت خود بين بست و زرنج بيشتر محصولات تجارتي را انتقال مي دادند، زيرا زرنج و بست در تمام دوره هاي قرون وسطي دو مركز مهم بازرگاني بشمار مي رفت و كاروانهاي مال التجاره يكطرف از حصص جنوب و جنوب شرق ايران و جانب ديگر از سرزمين پهناور هند از راه سند و بلوچستان وارد مي شدند و بيشتر در مركز مهم تجارتي سيستان يعني بست مبادله و خريد و فروش بعمل مي آمد.^۲

اتصال رودخانه ارغنداب و هيرمند در مجاورت بست از نظر كشتي راني و مراودت روي آب امكانات ديگري را فراهم کرده بود. تاريخ در اين حصه چيزي نمي گويد ولي خاموشي منابع دليل آن شده نمي تواند كه ارغنداب بكلي در مراوده از راه آب سهمي نداشته باشد.

^۱ - مسالك و ممالك اصطخري، متن فارسي، ص ۱۹۵ و همچنين مجله آريانا، سال دوم، شماره

پنجم، ص ۴

^۲ - لسترنج، جغرافياي تاريخي سرزمين هاي خلافت شرقي، ص ۳۶۳

استاد احمد علي كهزاد در تائيد اين معني از روي تجربه خویش چنین مي نويسد: در سال ۱۳۱۲ كه بنا بود هينت كاروان زرد فرانسوي از هرات بكابل بيايد، به غرض مطالعه امكانات عبور دادن موتر هاي ثقیل هينت ذریعه كشتي از آبهاي هيرمند و ارغنداب يكماه با پروفيسور "هاكن" و "كيتان پكور" در گرشك توقف داشتیم و چون موتر تلگراف بي سيم هينت كه وزن زياد داشت با يك كشتي از رودخانه عبور داده نمي شد. يك كشتي ديگر را از مقابل كوكران ارغنداب از راه آب به محل تلاقي دو رودخانه آوردند و بعد كشتي مذکور را از مقابل خرابه هاي بست و لشركگاه روي آب هاي هيرمند به گرشك رسانيدند و آنگاه عمله هينت فرانسه تحت مراقبت «انجنير فرانسوي» دو كشتي هيرمند و ارغنداب را با ريسمان هاي فلزي بهم بست و موترهاي ثقیل هينت عبور داده شد. اين وقت هاي بود كه هيرمند و ارغنداب پل نداشت ولاري ها و مسافرين ذریعه كشتي ها عبور داده مي شدند.^۱

طبق روايت اصطخري براي عبور و مرور از سواحل چپ كناره هاي راست رودخانه در مقابل بالاحصار بست پلي بود كه مانند پل هاي عراق روي يك عده زورق ها تعبیه شده بود.

چنين مينمايد كه اين پل به مقر سلطنتي لشركگاه كه درست در يك فرسنگي شمال شرق شهر بست واقع شده نزديكي نداشته است، زيرا سلاطين غزنوي محمود و مسعود هر گاه براي شكار و تفريح به كرانه هاي راست رودخانه مي رفتند، هيرمند را ذریعه زورق ها عبور مي كردند. براي اثبات اين مدعا از زبان استاد ابوالفضل بيهقي يك واقعه بسيار دلچسپ و مهم تاريخي

۱ - همان منبع، ص ۶۱

عصر سلطنت مسعود را که مخصوصاً به مطلب کشتی رانی روی آبهای هیرمند
تعلق خوبی دارد در اینجا نقل می کنیم :

«... روز دو شنبه هفتم صفر سال ۴۲۸ هجری قمری» امیر شبگیر بر
نشست و بکنار هیرمند رفت با بازان و یوزان وحشم و ندیمان و مطربان
و خوردنی و شراب بردند و صید بسیار بدست آمد که تا چاشتگاه بصید مشغول
بودند پس بکران آب فرود آمدند و خیمه ها و شرع ها زده بودند، نان بخوردند
و دست بشراب کردند و بسیار نشاط رفت از قضای آمده پس از نماز امیر کشتی
ها بخواست و ناوی ده بیاوردند یکی بزرگترین جهت نشست او را درست کردند
و جامها افکندند و شرایی برو کشیدند و وی انجا رفت با دو ندیم و کسی که
شراب پیماید از شراب داران و دو ساقی و غلامی سلاحدار و ندیمان و مطربان
و فراشان و ازهر ... دستی در کشتی های دیگر بودند و کسی را خبر نه ،
ناگهان دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پر شده نشستن و دریدن
گرفت. آنگاه آگاه شدند که غرق خواست شدن، بانگ و هزاهو غریو خاست.
امیر بر خواست و هنر آن بود که کشتی های دیگر بدو نزدیک بودند. ایشان
درجستند و هفت هشت تن امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند
و نیک کوفته و پای راست افگار شد، چنانکه يك دوال پوست و گوشت بگسست
و هیچ نماده بود از غرق شدن اما ایزد عزذکره رحمت کرد، پس از نمودن
قدرت و چون امیر بکشتی رسید کشتی ها برانند و بکرانه رود رسانیدند و امیر
از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و
برنشست و بزودی به کوشك آمد که خبری سخت ناخوشي در لشکرگاه افتاده
بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ پیا شده و اعیان و وزیر بخدمت استقبال

رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند خروشی دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آنرا اندازه نبود...»^۱

چنین می نماید که همواره يك دسته از کشتي هاي کرائي و تجارتي به علاوه کشتي هاي که اختصاص به کوشك سلطنتي لشکر گاه داشته براي حمل و نقل و سیر و گردش در کرانه هاي ساحلي هیرمند در فاصله شهر بست و قصر سلطنتي لشکرگاه لنگر اندازه بوده است. مرکبان آبی نی که فرخی سیستمی پالهنک هر یکی را پیچیده بر کوه گران دیده همین کشتي هاي بوده که در مقابل شهر بست و متصل کوشك سلطنتي لشکرگاه در امتداد سواحل رودخانه هیرمند لنگر انداخته بودند و ریسمان هاي آنها در بروج مستحکمي بسته شده بود که در نگاه شاعر سیستمی چون "کوه گران" استوار می نمود. بهر حال به اساس مدارك و اسناد تاریخی روشن شده است که رودخانه هیرمند از حوالی گرشك تا هامون سیستم ظرفیت کشتي راني را داشته و مؤرخین و جغرافیه نگاران و دیگر نویسندگان سده هاي میانه مانند اصطخري، ابن حوقل، بیهقی و فرخی در این مورد و دیگر موارد مطالبی دارند.

باید گفت که کشتي راني روی آب هاي آرام و گاهی خروشان رودخانه هیرمند از نگاه توریسم (جهان گردی) نیز خالی از دلچسبی نیست زیرا همان گونه که قبلاً اشاره شد رودخانه بزرگ هیرمند از حوالی گرشك تا هامون در حالیکه قسمت بزرگی از خاکهاي حاصلخیز نیمروز را در يك نیم دایره بسیار وسیع در بر می گیرد، گاهی چنان خود را به آثار و بقایای تاریخی نزدیک می کند که انعکاس سایه دیوار هاي بلند بعضی از دژها و خرابه روی آبهایش منعکس می شود.

^۱ - تاریخ بیهقی، چاپ داکتر غنی و داکتر فیاض، ص ۵۰۷.

اکنون که لشکرگاه به حیث مرکز اداری ولایت هلمند و از جانب دیگر محل فعالیت های پروژه زراعتی و صنعتی وادی هیرمند تعیین شده است ، سیاحین نه فقط به دیدن آثار باستانی بست خواهند آمد، بلکه ممکن است تا رودبار ونیمروز نیز سفر خواند نمود واز دریاچه های لوخی سیستان و پرندگان و هم چنان از رسم و رواج و عادات و عنعنات و خلاصه زندگی مردم اطراف این دریاچه ها نیز دیدن خواهند نمود.

سرچشمه و موقعیت هیرمند:

در کتاب اوستا که قدیمترین سند فرهنگی و جغرافیایی کشور است در فقره ۶۶ زامیاد یشت، مطلبی به این عبارت می خوانیم :

«فرکیانی از آن کسی است که شهریاری وی از آنجایی که رودهیرمند دریاچه کیانسی را پدید می آورد برخاسته است، آنجاییکه کوه اوشدم Ushidam جای دارد و از گرد آن آب بسیار که از کوه ها سرازیر می شود قرار می گیرد.»^۱

کوه اوشیدم Ushidam یا اوشیدرن Ushidarn که مکرر در اوستا یاد شده و در فقره ۹۶ زامیاد یشت بر آن درود فرستاده شده ، هر دو یکی است و در بند هشتن فصل ۱۲ فقره ۱۵ «اوشتا شتار Ushtashtar» نامیده شده و محل آن هم در سیستان سراغ داده شده است.^۲

^۱ _ پورداد، یشت ها، ج ۳ ص ۱۸۳۴۳ _ همان کتاب ص ۳۲۶ و فقره ۹۶ زامیاد یشت .

^۲ _ همان کتاب ص ۳۲۶ و فقره ۹۶ زامیاد یشت .

ظاهراً مراد از کوه اوشیدم یا اوشیدرن همانا کوه خواجه است که در وسط دریاچه هامون قرار دارد و از گردا گرد آن آبهای بسیاری از هیرمند و معاونین آن حلقه زده است و این کوه در سنت مزدیسنا مقام مقدسی است از برای تولد موعود های زرتشتی .

ولی برخی از مستشرقین کوه اوشیدم یا اوشدرن را در سرچشمه و منبع هیرمند جستجو کرده آنرا عبارت از کوه بابا میدانند که البته من با ایشان هم عقیده نیستم ، زیرا در جای دیگر از بندهش (فصل ۲۰ فقره ۱۷) مندرج است که رود هیرمند در سگستان است و سرچشمه اش در اپارسن Uparsen میباشد.

اپارسن در فقره ۳ زامیادیشث (اوپائیری سننا Upaerisaena) نامیده شده است که می توان آنرا همان کوه بابا شاخه ئی از هندوکش تصور نمود و معنی آن (بلندتر از پرواز عقاب) می باشد.^۱

بهر حال رودخانه هیرمند از ارتفاعات کوتل اونی به بلندی ۴۲۱۲ متر^۲ در نزدیکی پغمان سرچشمه می گیرد و تا مقام گردن دیوار بطول ۷۸ کیلومتر از پیچ و خم سنگلاخ های عظیم عبور می کند که می توان گفت پهنایش درین حدود خیلی کم است که به سبب تنگی جریان آب اسب هم قدرت عبور از عرض ده متری آن را ندارد.^۳

۱ - ایضاً ، ص ۲۹۸ ، ۳۲۶ ، ج ۲ .

۲ - نقشه جغرافیایی افغانستان ، طبع ریاست کارتو گرافی ۱۳۴۷ . باستناد معلومات ۱۹۶۰ میلادی .

۳ - سالنامه کابل ، سال ۱۳۱۲ ، ص ۴۳ به بعد .

این رودخانه هر قدر از خاستگاهش دور تر می گردد، مقدار آب آن زیاد تر و بیشتر شده می رود و بر هیبت و غریوش می افزاید، زیرا قدم بقدم آب تمام کوه ها و دره های واقع در دو جناح مسیرش در آن می ریزد و با سرعت هر چه غریونده تر و آبشار گونه بسوی نشیب های جنوب عربی کوتل ملا یعقوب در وادی معروف شهرستان سرازیر می گردد.^۱ اما قبل از عبور از کوتل ملایعقوب پل افغان را که در مسیر کم عرض آن بسته شده است، پشت سر می گذارد. در پایان کوتل ملایعقوب آب سرخ شیله از سمت راست در نقطه بی بنام کوتل (یکه خارك) در آن خالی می شود.

درین حدود شاخه بی بنام "آب سیاه" و دره حاجی خاك نیز سراع داده می شود که بعد از گرفتن آب آن هیرمند بسوی نشیب های "غوچ قول" سرازیر می گردد. در اینجا سواحل هیرمند که مملو از بته های زینتی و گل های وحشی است در بهاران جلوه خاصی دارد. درین دره مردم پلی برای عبور و مرور خود روی پرتگاه هیرمند تعبیه کرده اند. اما از آب رودخانه برای امور زراعت درین حدود استفاده شده نمی تواند. کمی بعد از کوتل خارك، دو شاخه دیگر بنام شیله گرماب و شیله سفید آب که ظاهراً بنام (آب دلاور) شناخته می شوند^۲ در ارتفاعات چارصد خانه، جاییکه هیرمند ناگهان از استقامت جنوب غربی بجانب جنوب شرقی و بعد بسوی غرب و سپس بطرف جنوب غرب می پیچد و قوس ناموزونی بصورت نعل اسب تشکیل می دهد، در هیرمند می ریزند. از این نقطه تا محل شهرستان، هیرمند از دو طرف مسیرش ده ها

^۱ - از یاد داشت های محترم حسین نایل .

^۲ - سالنامه کابل، ۱۳۱۲ ش، ص ۴۴ .

شاخه و شيله خورد و بزرگ ديگر را با خود يکجا ساخته بسوي مرکز شهرستان مي شتابد.^۱

هيرمند منطقه شهرستان را از گوشه شمال شرقي به استقامت جنوب غربي در مي نوردد و اين وادي را به دوحصه (گير و پيتو) تقسيم مي کند و از آن به بعد بسوي گيزاب پيش ميرود . مردم شهرستان در ماه هاي حمل-سرطان ، ناظر مستي و طغيان رودخانه هيرمند مي باشند.

در فصل طغيان رودخانه هيرمند عبور از آن به مشکل مي رسد. و براي کسانیکه بدون ريسمان و کدو بخواهند امواج پر هيبت هيرمند را پشت سر بگذارند خالي از خطرات جاني و حياتي نخواهد بود.^۲

هيرمند قبل از رسيد به گيزاب ، در وسط مسافه بين شهرستان و گيزاب آب رود بميلستان که از ناوه باتور و نواحي ملخوک و منگور در سمت چپ برخاسته نيز ميگيرد و چند كيلومتر بعد تر رود شهرستان از سمت راست بعد از آبياري ناحيه (امواج) و نواحي ديگر شهرستان به هيرمند خالي مي شود. در مرکز گيزاب "رود تميزان" نيز با آن مي پيوندند.

هيرمند پس از آنکه مرکز گيزاب را از سمت شمال غرب دور مي زند، در جنوب غرب گيزاب ، شيله خوش غدیر را با خود همراه کرده پس از طی چند كيلومتر در محل "داوران" آب شيله هاي "کندو" و "کيشي" را نيز پذيرفته بسوي دهرآود باستقامت جنوب بحركت خود ادامه مي دهد.

^۱ - رجوع شود به نقشه جغرافيايي افغانستان چاپ ۱۳۴۷ .

^۲ - از ياد داشت هاي محترم حسين نايل عضو اکادمي علوم افغانستان .

در دهرآود، جاي که اولین استیشن هاي پیمایش آب نصب گردیده، رود تیرین که از کوه هاي اجرستان و مالستان سرچشمه مي گیرد بعد از آبیاری مناطق روزگان به استقامت چنارتو و میرآباد در مرکز تیرین کوت با رود "سرخ مرغاب" در شمال تیرین کوت پیوسته بطرف غرب و شمال عرب جریان یافته در غرب نزدیک دهرآود با رود هیرمند یکجا مي شود.^۱

در ۴۴ کیلومتری ساخیر که رود ترین با رودخانه هیرمند یکجا مي شود، هیرمند تقریباً به عظیم ترین ظرفیت خود مي رسد و باستقامت کجکی به پیشروی خود، در حالیکه سواحل خود را پیوسته در هم مي شکنند، ادامه مي دهد. در ۸۸ کیلومتری پائین تر از دهرآود در موضوع گریابه شیله «خورد رود» نیز در هیرمند مي ریزد و سرانجام در ۷۰ کیلومتری شرق گرشک با سد بزرگ کجکی مقابل مي شود. در اینجاست که هیرمند سرکش و خروشان مهار گردیده و برای استفاضت بیشتر و بهتر مردم، رام مي گردد.

بطور خاص هیرمند، پس از آمیزش با هزاران آبریز خورد و بزرگ در پهنای ۵۰ هزار میل مربع^۲ کوهستانات مرکزی کشور، در خم دره هاي پهنآور هزاره جات هزاران پیچ و تاب خورده سرانجام با بند عظیم کجکی سینه مي ساید و پس از عبور از کجکی وارد زمین هاي هموار حاشیه شرقی بست و لشکرگاه یعنی گرشک شده در حالی که سطح آن پهنایی مي گیرد آب هاي رود موسی قلعه و شیله سنگین را بالاتر از سربند بغرا نیز با خود یکجا کرده با سیرمتین و ملایم خود بحیث یک رودخانه فیاض و پر برکت بسوی جلگه سیستان به حرکتش ادامه مي دهد. هیرمند از کجکی تا هامون سیستان در طول

^۱ - رجوع شود به نقشه جغرافیایی افغانستان، طبع ریاست کارتوگرافی ۱۳۴۷.

^۲ - راپور کمیسیون بیطرف مصب هیرمند، زیر عنوان منبع هیرمند.

هفتصد کیلومتر مسافت دو جناح خود را آب می دهد و حیات می بخشد و سر سبز نگه میدارد.

هیرمند در قسمت علیایش تا هنوز غیر قابل استفاده است در حالی که می توان گفت نیم جریان این رودخانه در بلندتر از کجکی قرار دارد و تقریباً تمام مقدار آب آنرا کوه پایه های مرکزی کشور که به روزگان مسمی است تهیه می کند، ولی بعلت عدم تدابیر لازم بمنظور استفاده از آب آن جهت آبیاری اراضی واقع در دو جناح آن و یا جهت استحصال برق و غیره تدابیر سودمند برای ارتقای سطح زندگی مردم آن سامان تا هنوز گرفته نشده است. در حال حاضر هیرمند با جریان تند و لجام گسیخته اش سواحل خود را که زمین های مزروعی مردم است خورده می رود و بر مشکلات مردم سواحل خود می افزاید.

قرنها و هزاران سال است که هیرمند با مستی و خروش هیبتاکش از پیش چشم باشندگان زحمتکش و مستحق و قابل توجه دو جناحش در بالاتر از کجکی می گذرد و با آنکه آرزوی استفاده معقول از آب آن در دل هر باشندۀ آن سامان جوش می زند ولی هیرمند با بیبایی و سرزوری در حالی که آب و تاب مردم ۲۴۸۴ دهکده^۱ خورد و بزرگ بهسود شهرستان ، گیزاب ، مالستان و اجرستان و ارزگان ، ترین کوت و دهرآود و غیره محال را همواره گرفته و می گیرد، هنوز هم بافرسایش بیشتر سواحلش مردم زراعت پیشه و کم توان را ناتوان تر و متضرر تر می گرداند.

از بند کجکی تا هامون :

۱ - سالنامه احصائیه ، منتشره سنبله ۱۳۵۹ وزارت امور پلانگذاری ص ۱۴ .

هیرمند پس از شکافتن دره های سهمگین و پرخم و پیچ و عبور از کجکی واقع در ۷۰ کیلومتری شرق گرشک در میدان هموار زمینداور بیرون می آید، ولی باید گفت که در همین جاست که از (۹۰۰ متر تا ۳۰۰۰ متر) پهنایی می گیرد و در هر ثانیه از ۳۵۰ تا ۵۰۰ متر مکعب آب را پیش می راند و این مقدار آب بسیاری است برای شادابی حوزه یی مانند حوزه هیرمند.^۱ طول این رودخانه در حدود ۱۴۰۰ کیلومتر) و بزرگترین رودخانه یی میان سند و فرات در شرق حساب شده است.^۲ و بقول حمدالله مستوفی ۱۳۵ فرسنگ درازا دارد.^۳

مکماهون در مورد رودخانه هیرمند می گوید: «رودخانه هیرمند در اوقات عادی در هر ثانیه دو هزار فـت مکعب آب به سیستان می دهد و در مواقع سیلاب این مقدار از پنجاه تا هفتاد هزار فـت مکعب در ثانیه می رسد. در هنگام سیلاب های فوق العاده (مانند سیلاب ۱۸۸۵م) این میزان از ششصد تا هفتصد هزار فـت مکعب آب در ثانیه می کشد از اینجا پیداست که هیرمند چه رودخانه بزرگی است.»^۴

گل ولای که این رودخانه با سایر رودخانه ها از قبیل خاشرود، فراه رود و هاروت و غیره به سیستان نقل می دهند، فوق العاده زیاد می باشد و این امر موجب حاصل خیزی زمین می گردد. قرار پیمایش هیئت فنی مکماهون

۱- احمد توکلی، روابط سیاسی ایران و افغانستان، ص ۹۱، طبع ۱۳۲۷ ش.

۲- مسعود کیهان، جغرافیای طبیعی ایران، ص ۹۵ طبع کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۱۱ تهران.

۳- حمدالله مستوفی، نزهت القلوب ص ۲۲۲.

۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، جلد ۷، ص ۲۰۰۰.

در سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ يك حصه از ۱۲۷ حصه آب هیرمند لای بود و کمتر رود جهان باشد که از این میزان تجاوز کند.^۱

رودخانه عظیم هیرمند همانقدر که در دره های سهمگین کوه پایه های مرکزی کشور خشمگین است، همینکه از بند کجکی پائین می شود از غریوش می‌کاهد و بصورت يك رودخانه فیاض و سودبخش در می آید.

در نزدیکی بُست رود مهم ارغنداب با شعباتش از طرف چپ به رودخانه هیرمند می پیوندد. بست یگانه شهر تاریخی و تجارتي سیستان در دوران قرون وسطی از این رودخانه آب می گیرد و پیچ بزرگ هیرمند بقدر يك نیم دایره وسیع از این شهر آغاز و بعد بطرف جنوب و سپس از نقطه لندي ولي محمد به طرف مغرب و در اخیر از بند کمال خان بطرف شمال جریان کرده و پس از طی مسافتی در حدود ۷۰ کیلومتر به بند کوهک در نزدیک خوابگاه و در جنوب شهر تاریخی زرنج می رسد. در آنجا يك شعبه بزرگ آن بنام رود سیستان بسمت غرب می پیچد و به هامون هلمند(یا هیرمند) می ریزد. شاخه دیگر موسوم به رود پریان است که پس از جدا شدن از رودسیستان حدود ۲۰ کیلومتر با استقامت شمال جریان یافته و اضافه آبش را توسط رود نیاتک تا هامون سابوری می رساند.

شعبه سوم معروف به رود نادعلی بحیث مجرای اصلی رود خانه بطرف شمال و بحیث مرز مشترک جریان می یابد تا در محلی موسوم به "برج آس" بدو شعبه تقسیم می گردد. یکی موسوم به رود سیخ سر که همه آبش وقف

^۱ - مسعود کیهان ، جغرافیای مفصل ایران طبع ۱۳۱۱، ص ۱۱۲ و نیز جغرافیای طبیعی ایران طبع ۱۳۱۱ ش، ص ۹۴-۹۵ .

سیرابی زمین های زراعتی اطراف ناحیه کنگ می شود و شعبه دیگر موسوم به شیله چرخ (که همچون چرخ ظالم طینت است) باشد و غریو هر چه مهیب تر بسمت شرق جاری شده و پس از طی مسافتی زمینهای حاصلخیز «مینو» و «شیرآباد» و «عمر آباد» و «چهل گاو» و «شوال ها» را در جنوب و منطقه کنگ را در شمال همراه با صدها دهکده خورد و بزرگ زیر گرفته از نزدیکی آبادی های موسوم به علی آباد در جنوب چخانسور و از پهلوی دهات رئیس جمعه خان و ملا شیردل و حاجی غلام حسن و غیره (واقع در جنوب غرب مرکز کنگ) بطرف شمال جریان پیدا کرده ابتدا باطلاق وسیعی بنام «اشکین» تشکیل می دهد که فعلاً محل تعلیف احشام گرد و نواح است. این اشکین با وسعت ۵۰۰ کیلومتر مربع به هامون پوزک واقع در شمال زرنج می پیوندد. در هنگام طغیان آب که هامون مذکور پر می شود از جنوب صالحان جوین به هامون سابوری می پیوندد.

تأثیرات هیرمند در ساحل شرقی رودخانه بیشتر است تا ساحل غربی، زیرا بادهای جنوبی ریگ ها را بساحل چپ آن آورده و پیوسته رودخانه را از سمت غربی بشرق می برد و به عقیده بعضی سابقاً رودخانه هیرمند وارد باطلاق «گودرزه» می شده ولی بعدها مجرای آن تغییر نموده وارد هامون سیستان شده است و فقط در موقع زیادی آب دریاچه های سیستان بواسطه رودی موسوم به «سرشیله» که طول آن تقریباً ۹۰ کیلومتر وحد وسط فراخی آن ۳۵۰ متر و سواحل آن به ۵۰ ف ت ارتفاع می رسد به گودرزه وصل می شود. در هنگام پر آبی سرشیله رودی وسیع و شوراست که به موازات هیرمند

ولي برخلاف جریان آن جاري مي باشد. سايکس در تاريخ ايران نوشته که در بهار ۱۹۱۱ سرعت آب این رودخانه در ساعتی چهار میل بود.^۱

باید علاوه کرد که رودخانه هیرمند بعد از قلعه بست تا بند کمال خان با پیچ و خمی که دارد به صورت یک نیم دایره بزرگ در حدود ۲۲۵ میل (۳۵۰ کیلومتر) از میان تنگه نی عریضی که طور اوسط ۳ میل عرض دارد آرام و بدون سرو صدا، ابتداء به طرف جنوب و سپس بطرف غرب و از بند کمال خان به بعد بطرف شمال به حرکت خود ادامه می دهد. این تنگه که از گل و لای و ریگ ترکیب یافته در دو جناح آن پهن دشت خاره و بایری مملو از خرابه های قلعه ها و شهرها و دهکده های افتاده که جنوب آن دشت ریگستان و گود زره و شمال آن دشت مارگو (مرگ) و دشت جهنم واقع اند. این دشت های وسیع و سوزان یک قطره آب هم به رودخانه نمی دهند، زیرا مقدار بارندگی سالانه درین مناطق کمتر از دو انچ است که آنهم یا به زمین جذب می شود و یا به هوا بخار می گردد. از این است که زراعت در امتداد کرانه های رودخانه از قلعه بست تا بندکمال خان محدود به یک خط باریک زمین سطح جلگه است که غالباً به قوه جاذبه از رودخانه آب می گیرد. در بند کمال خان پرت گاه های هیرمند که بعضاً متجاوز از دو صد فوت بلندی دارد تمام می شود و در اینجا است که رودخانه هیرمند وارد دلتای خود شده است.^۲ از خواجه علی تا دلتای فعلی بستر رودخانه در هر میل ۲ فوت (۶۱ سانتی) سرکوب دارد.

دلتای هیرمند:

^۱ - پرسی سایکس ، تاریخ ایران ، جلد اول ص ۵۲ .

^۲ - راپور کمیسیون بیطرف مصب هیرمند ۱۹۵۰ فصل ۲ .

دلتای^۱ هیرمند که امروز سیستماتش می نامند ظاهراً از بندکمال خان آغاز می گردد و در بند کوهک (۷۰ کیلومتری شمال بند کمال خان) سه شعبه عمده تشکیل می دهد.

۱- رود سیستان که نسبتاً نهر بزرگی است و از بند کوهک جدا می گردد و اراضی میان کنگی سیستان ایرانی را آبیاری می کند. اضافه آب این رود به هامون هیرمند می ریزد.

۲- رود پریان که افغانها آنرا رود عام می گویند، پس از جدا شدن از رود سیستان با ستقامت شمال بطول ۱۳ میل سرحد مشترک را تشکیل می دهد و بعداً بطرف غرب در خاک سیستان ایرانی جریان یافته آبش را توسط رود نیاتک تا هامون سابوری می رساند.

۳- رود نادعلی، بعد از جدا شدن از رود پریان بحیث مجرای اصلی هیرمند باستقامت شمال بحرکت خود ادامه می دهد و در نقطه ئی موسوم به برج اس در ۶-۷ کیلومتری شمال قلعه نادعلی بدو شعبه تقسیم می گردد: شعبه اصلی بنام رود سیخسربه استقامت شمال بحیث مرز مشترک با ظرفیت کمتر تا روستای سیخ سر ادامه می یابد ولی شعبه فرعی بنام شیلخ چرخ بسمت شرق با ظرفیت بیشتر و عمق زیادتر جاری می گردد.

باید گفت که فاضل آب هر یک از شاخه های هیرمند در هامون های سیستان می ریزد. بدین معنی که فاضل آب رود سیستان در هامون هیرمند و

^۱ - دلتا، حرف چهارم الفبای یونانی است و دهانه اکثر رودخانه های بزرگ را دلتا می نامند مانند دلتای نیل، دلتای سند و غیره.

فاضل آب رود پریان یا پریون در هامون سابوری و فاضل آب شیله چرخ در هامون پوزک خالی می گردد. از آنجا که رود هیرمند در طول قرن‌ها از یک طرف بطرف دیگر متمایل شده و مجرای خود را عوض کرده است، همانطور هم شکی نیست که به مرور زمان یک دلتا را عوض کرده دلتای دیگری اختیار نموده است. آثار و علائم این تغییر مجراها هنوز هم بچشم می خورد مثلاً «سنارود» یک وقتی مجرای اصلی هیرمند بوده و آب آن هم در قسمت جنوبی هامون فعلی هیرمند می ریخت و دلتای آن ایام نیز قسمتی از زمین های مسکونی حالیه را با دلتای «رامرود» و «تراکو» در انتهای جنوبی هامون امروزی شامل می شد یا چنانکه دیده می شود قطعه گودزره امروز به ندرت آب دارد و شهر سابور شاه در شمال غرب هامون زیر آب رفته که به اسم هامون سابوری معروف گشته است. همچنان سلسله خرابه زار «ساروتار» معروف به شهر غلغله در دست راست هیرمند نشانه یک دلتای دیگر است زیرا مردم سیستان حکه جز هیرمند هیچ وسیله دیگری برای زراعت خود سراغ ندارند همواره اجباراً دنبال حرکت رودخانه رفته اند و از این است که آثار و بقایای شهرها، قلعه ها و دهکده های بسیاری در کرانه های دلتاهای قدیمه و متروک هیرمند به نظر می خورد. وجود این دلتاها و آثار فراوان تاریخی مولود مدو جزو رودخانه هیرمند است.^۱

۱ - محمود محمود ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۷ ، حکمیت ماکماهون در سیستان



رودخانه هیرمند در نزدیکی چهاربرجک در ۱۸۸۴ (کلاس فیشر، ۱۹۷۳)

چون در روزگاران قدیم هیرمند همواره مجرایش را بطرف شرق و غرب پس و پیش میبرده و مقدار گل و لای آن حتماً بیش از مقدار امروزی بوده که با خود حمل می نماید، لذا میتوان گفت که شهرهای بس قدیمی را در زیر گل و لای خود پنهان کرده است. اینها اتفاقاً وقتی مشاهده می شود که هیرمند مجرای تازه برای خود باز کرده است (مثل شهر شاه پور شاه در زیر آبهای هامون ساپوری که تا هنوز قسمتی از برج و باره آن به نظر می خورد) یا بادهای تند و سخت زمین را پاک کرده و قسمتی از این خرابه ها را آشکار ساخته است (مانند شهر مکشوفه سیستان در قلعه نو و دهان غلامان از زیر ریگ ها در ۱۹۶۲ میلادی) و یا هنگام حفر جویها و انهار جدید که از عمق

۲- ۳ متر از زیر زمین بیرون می آیند (مانند برج اس در مسیل شیله چرخ که در حدود ۶۰ سال است آب رودخانه بشدت از میان دهلیزها و از فراز طاقهای آن می گذرد ولی هنوز قسمأً پا برجا مانده است).

مکماهون طی اقامت دو نیم ساله خود در سیستان (۱۹۰۳- ۹۱۰۵ م) که هیئت مجهز و متخصصین ورزیده انگلیسی و هندی از هر قبیل او را همراهی می کردند در باره موقعیت پایتخت های سیستان در ایام قدیم در دلتای هیرمند می گوید:

طوریکه مشاهده می شود سکنه سیستان همیشه و همه جا دنبال رودخانه رفته اند، حتی در ازمنه اخیر نیز دیده شده که کرسی سیستان از يك دلتا به دلتای دیگر نقل مکان کرده است. «رام شهرستان» و «اگریاسپ» و «درانجیان» پایتخت یا شهرهای مهم سیستان در زمان اسکندر مقدونی بودند که خرابه های آنها امروز در دلتای "تراکو" **Traku** بنام رامرود **Ranrud** معروف است. همچنین خرابه های زرنج کرسی سیستان در عصر اسلامی واقع در دلتای امروزی نیز موند این ادعاست که مردم سیستان همواره دنباله رودخانه رفته اند و شهری را اجباراً ترك گفته و شهر دیگری که به آب رودخانه دسترسی میداشت آباد کرده اند.

مکماهون علاوه می کند: هیئت اعزامی مادلثای رودخانه هیرمند را در سه محل کشف کرد و در هر سه محل هم هامون ها(دریاچه های) جداگانه وجود داشته که آب هیرمند به آنها خالی می شده است. در زمان های گذشته

هر يك از این دلتاها چندین بار دلتاي هیرمند قرار گرفته و آب آن از يك هامون به هامون دیگر خالي مي شده است.^۱

جارج پیترتیپ، یکی از همراهان فنی ماکماهون و شخصیت وارد در باستان شناسی که در ۱۹۰۳-۱۹۰۴ و جب و جب خاک سیستان را گردش کرده و آنرا مورد مطالعه همه جاتبه خویش قرار داده است، درباره تغییر مجرای رودخانه هیرمند و تغییر دلتاي آن اینطور ابراز عقیده می کند: مجرای قدیمی هیرمند رود بیابان بود که اکنون به علت موجودیت خرابه های يك قلعه بزرگ در دهانه آن بنام « رود تراخون » یاد می شود. شواهد نشان می دهد که رودخانه هیرمند در گذشته چندین بار تغییر مجرا داده و این امر سبب تغییر و تحول محلی سیستان و شرایط زندگی گردیده است. اما این تغییر و تحول محلی و موضعی بوده و بر اوضاع عمومی منطقه آنقدر تاثیر نداشته است.

از تذکرات مختصر حوادث مربوط به تسلط اعراب بر سیستان چنین بر می آید که در قرن هفتم میلادی رودخانه هیرمند بالای دلتاي شمالی خود جریان داشت. اینقدر میتوان گفت که غالباً رودخانه در اخیر قرن یازدهم میلادی بار دیگر وارد مجرای رود بیابان گردیده و مردم بنابر ضرورت آب "بند رستم" را اعمار کرده اند و آب را در مجرای متروکه به سمت دلتاي شمالی جاری ساخته اند. بند مذکور در ۱۳۸۳ میلادی توسط تیمور تخریب گردید و بعد مردم دست به اعمار بند دیگری بنام « بند بلبا خان » از ساحل راست رودخانه نزدیک رودبار زدند، اما هنوز قسمت بیشتر آب رودخانه از طریق رود بیابان به گود زره میریخت. سپس در ظرف ۳۰ سال بین سنوات ۱۶۹۲-

^۱ - محمود محمود، تاریخ سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۷، ص ۱۹۷۰، بیعد.

۱۷۲۲ میلادی، هیرمند به مجرای خود در دلتای شمالی جریان پیدا کرده است که تا هنوز در این دلتا جریان دارد.^۱

تحقیقات دانشمندان باستان شناسی در دلتای موجوده سیستان، بیانگر این نکته است که عمر دلتای فعلی که از بند کمالخان شروع شده، به ۳ هزار سال قبل از میلاد میرسد. البته در پیچ و تاب رودخانه از چهار برجک تا چخانسور دلتای های دیگری هم وجود داشته اند که نشانه ها و علائم آنها را اهل فن میتوانند ملاحظه کنند. ضخامت رسوبی در نیمروز تا ۸ متر میرسد و در زیر آن یک طبقه کانگومره به ضخامت ۳-۶ متر دیده میشود.^۲

مد و جزر هیرمند:

۱۰۷ سال پیش از امروز هیئت فنی مکماهون با وسایل نسبتاً بسیار بسیط دست بکار پیمایش میزان آب هیرمند در بالای بند کوهک شدند و از فروری ۱۹۰۳ تا اخیر ماه می ۱۹۰۵ برای مدت ۲۷ ماه جریان رودخانه هیرمند سفلی را بطریق Toot یا خاداهای سرعت (Velocityrod) پیمایش کردند که نتایج حاصله از این پیمایشات تقریباً پنجاه سال بعد از طرف هیئت فنی بیطرف دلتای هیرمند در ۱۹۵۰ نیز مورد تایید واقع شد.

هیئت فنی مکماهون کوشش کرد تا بطور تخمین حد وسط جریان سالانه هیرمند سفلی را معلوم نموده و این معلومات را بگذشته های نزدیک نیز توسعه دهد. برای نیل باین مقصد طریقه ای را که از آن کار گرفته شده این است که

^۱ - The Frontiers of Baluchistan, London, ۱۹۰۹, p. ۲۵۱

^۲ - International Commission for Irrigation and Drainage Bulletin, July

سنوات ۱۸۷۲ تا ۱۹۰۲ را بیکي از انواع پنجگانه تصنیف و داخل نمایند. یعنی سالهای خشك ، سالهای عادي، سالهای سیلابهای معتدل، سال های سیلابهای بزرگ و سالهای سیلاب های فوق العاده. این تصنیف بیشتر متكي به معلومات و خاطراتي بوده است كه ساكنین محل در زمان ماکماهون هنوز به حافظه داشته اند. همچنان در این تصنیف مشاهدات فني نشانه های رودخانه و چشم دیدهای سیاحین و جهان گردان نیز مدنظر صاحب منصب آبیاری هیئت ماکماهون بوده است .

این سنوات سالهای تقویم نبوده بلکه سنوات آبی می باشند. مثلاً سال ۱۹۰۵ از اول اکتوبر ۱۹۰۴ تا ۳۰ سپتمبر ۱۹۰۵ را در برمی گیرد. سال ۱۹۰۵ (اول اکتوبر ۱۹۰۴ تا ۳۰ سپتمبر ۱۹۰۵) سال خشك یعنی سالیکه سیلاب بهاری آن کم و ناچیز بوده جریان آبهای هیرمند سفلی (۲/۳۹۸/۰۰۰) ایکرفوت و حجم جریان دریا به (۳۷۰) فوت مکعب فی ثانیه می رسد و در وقت شدت گرما آب از رود نادعلی و پریان برای دو ماه نگذشته است.

سال ۱۹۰۴ (اول اکتوبر ۱۹۰۳ تا ۳۰ سپتمبر ۱۹۰۴) عادي، حد تخمینی جریان آب هیرمند در کوهك بالغ به (۴/۴۵۳/۰۰۰) ایکرفوت بود. ۱۹۰۳ سال سیلاب های معتدل، حد تخمینی جریان آب های هیرمند سفلی در کوهك بالغ به (۷/۰۹۱/۲۰۰) ایکرفوت بوده است. سال ۱۹۰۲ خشكسالی شدید دریا ، پایانتز از رودبار که در پنجاه میلی بالاتر از بند کمال خان واقع شده برای تقریباً ۳ ماه خشك بوده، ۱۹۰۱ خشك .

۱۹۰۰ عادي

۱۸۹۹ خشك

۱۸۹۸ عادی

۱۸۹۷ عادی

۱۸۹۶ سیلاب بزرگ ، دریا از بستر اصلی یعنی رودنادر علی بطرف غرب لغزید و رود پریان را مسیر قرار داد که همین امر منجر به حکمیت دوم انگلیس در سیستان و آمدن هیئت مکماهون گردید.

۱۸۹۵ سیلاب بزرگ

۱۸۹۴ عادی

۱۸۹۳ خشکی

۱۸۹۲ سیلاب بزرگ

۱۸۹۱ سیلاب بزرگ

۱۸۹۰ عادی

۱۸۸۹ سیلاب معتدل

۱۸۸۸ سیلاب معتدل

۱۸۸۷ عادی

۱۸۸۶ سیلاب معتدل

۱۸۸۵ سیلاب های فوق العاده. قرارمعلوماتیکه در سنوات ۱۹۰۲- ۱۹۰۵ در سیستان بدست آمده، حجم این سیلاب ها را صاحب منصب موظف

آبیاری هینت مکماهون بزرگتر از کلیه سیلاب های که تا سنوات اخیر رخ داده خوانده است . آب های سیلاب آنقدر بلند بوده که آب از دریای هیرمند پایانتز از بند کمالخان به مجرای قدیمی رود بیابان از راه گودزره سرازیر شده بود .

۱۸۸۴ خشک

۱۸۸۳ عادی

۱۸۸۲ عادی

۱۸۸۱ عادی

۱۸۸۰ سیلاب معتدل

۱۸۷۹ عادی

۱۸۷۸ عادی

۱۸۷۷ سیلاب بزرگ

۱۸۷۶ عادی

۱۸۷۵ خشک

۱۸۷۴ خشک

۱۸۷۳ عادی

۱۸۷۲ خشک

۱۸۷۱ خشکسالی. برای مدت چهل روز آب رودخانه هیرمند از چهار برجک عبور نکرد.

۱۸۶۵ سیلاب بزرگ

۱۸۶۴-۱۸۳۸- در یکی از سنوات مذکور (۱۸۴۴) دریا برای مدت ۲۲ روز پایین تر از قلعه فتح خشک بوده. هینت فنی بیطرف دلتای هیرمند نیز در سال ۱۹۵۰ ملتفت سوابق تاریخی مقادیر آب دریای هیرمند بوده و برای انضمام به معلومات و احصائیه های مربوط به جریان آب رودخانه هیرمند برخی معلومات از منابع رسمی و یا پرسش های که از ساکنین محل سیستان و نیمروز بعمل آورده بدست می دهد و تحلیل اوضاع دلتای هیرمند را در سنوات اخیر از روی همین معلومات علی قدر صحت احتمالی آن از ۱۹۵۰ - ۱۹۲۷ میلادی قید مینمایند.

بقول سکرترهینت بیطرف^۱ اصطلاح بلندتر از حد عادی و عادی و کمتر و پایانتز از حد عادی متکی به معلومات عملی نبوده و فقط باساس یاد بود و خاطراتی است که از مشاهده اوضاع باقیمانده است. میزان عمومی سنوات ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۹ از جانب اداره مستقل آبیاری تهران تهیه شده است.

۱۹۵۰ مطابق ۱۳۲۹ بلندتر از حد عادی جریان سالانه دریای هیرمند در چهار برجک بالغ بر ۵/۳۱۰/۰۰۰ ایکرفوت آب بود.

۱۹۴۹ مطابق ۱۳۲۸ بلندتر از حد عادی، جریان سالانه اندازه آب درحد چهار برجک بالغ بر ۱۵/۴۰۶/۷۳۰ ایکرفوت آب بوده، ۱۹۴۸ مطابق

^۱ - راپور کمیسیون دلتای رود هیرمند، ص ۴۱ مواد ۹۲-۹۸ راپور.

۱۳۲۷ سال عادی جریان آب در چهار برجک بالغ بر ۱۳/۱۰۷/۶۰۰
ایکرفوت آب بود.

۱۹۴۷ مطابق ۱۳۲۶، سال بسیار خشک و میزان آب در چهار برجک
۱/۸۲۳/۳۰۰ ایکرفوت آب بود. دریاچه ها تماماً در تابستان خشک گردیده
(قرار راپور ساکنین محل و منابع رسمي). بتاريخ ۲۵ جولاي بالاتر از كوهك
اندازه سرعت آب دريائي هيرمند فقط ۴۷ فوت مكعب في ثانيه بوده، در نهر
شاهي، نهر خوابگاه و نهرهاي مارونگي و دريائي مشترك آب جريان نداشته ،
بتاريخ ۲۸ جولاي نهر چهاربرجك خشك و جريان دريائي هيرمند درين نقطه
۶۰ فوت مكعب في ثانيه بوده در همين روز در نهر بندر كه بيست ميل بالاتر
از چهار برجك موقعيت دارد آب جريان نداشت و در منطقه ايكه قلعه فتح آب
مي گيرد. ۳ فوت مكعب في ثانيه آب جريان داشته است.

بتاريخ ۱۱ اگست جريان آب دريائي هيرمند در نهر كمال خان فقط پنج
فوت مكعب في ثانيه بوده و بتاريخ ۱۲ اگست نهر قلعه فتح و انهار دك ديله
خشك بودند.

بتاريخ ۲۳ اگست دريائي هيرمند در نزديك قريه شمالان فقط ۸۵ فوت
مكعب في ثانيه آب داشته است.^۱

۱۹۴۶ - ۱۳۲۵ سال خشك

۱۹۴۵ - ۱۳۲۴ كمتر از حد عادي

۱۹۴۴ - ۱۳۲۳ كمتر از حد عادي

^۱ - ايضاً، ص ۴۲ .

۱۹۴۳-۱۳۲۲ سال خوب یعنی بهتر از عادی اما بدون سیلاب بزرگ

۱۹۴۲-۱۳۲۱ سال سیلاب

۱۹۴۱-۱۳۲۰ سیلاب عادی

۱۹۴۰-۱۳۱۹ سال آب خیز و مرطوب

۱۹۳۹-۱۳۱۸ سال آب خیزی شدید. حداکثر جریان آب در چهار برجک تا (۱۴۵/۰۰۰) فوت مکعب فی ثانیه تخمین می گردد، این تخمین با ساس پیمایش آب خیزی که در سال ۱۹۵۰ واقع شده و متعلق به استانس پیمایش مقدار و سرعت آب در چهار برجک می باشد تعیین گردیده است. ساکنین محل اطلاع می دهند که دریاچه ها پر از آب شده و هامون پوزک و هامون سابوری از جنوب صالحان با هم پیوستند. سیلاب مذکور از اول فبروری شروع و تا هشتاد یا نود روز ادامه داشت و رقبات وسیعی که معمولاً در دلتا کشت می گردد زیر آب رفت.

۱۹۳۸-۱۳۱۷ سال عادی، ۱۹۳۷-۱۳۱۶ سال کمتر از حد عادی. بتاریخ ۶-۸ اکتوبر هیئت مختلط افغانی و ایرانی جریان آب را در بند کمال خان اندازه نموده و آنرا (۱۲۰۰) فوت مکعب فی ثانیه تعیین نمودند (وزارت فواید عامه کابل). بتاریخ ۱۵ اکتوبر جریان آب در حصه سفلی رود هیرمند در بندکمال خان مساوی به ۱۱۸۰ فوت مکعب فی ثانیه (یا ۴۲ و ۳۳ متر مکعب) فی ثانیه بوده است.

۱۹۳۶-۱۳۱۵ سال خشک. جریان آب دریا در بند کمال خان توسط هیئت مختلط ایرانی و بترتیب ذیل پیمایش گردید. بتاریخ ۴ سپتمبر مقدار جریان آب در بند کمال خان ۴۱۵ فوت مکعب فی ثانیه یعنی (۱۱۷۷۵) لیتر. بتاریخ

۱۹ سپتامبر ۲۶۷ فوت مکعب فی ثانیه (یا ۷۵۷۳ لیتر) و بتاريخ ۱۸ اکتوبر ۴۲۰ فوت مکعب فی ثانیه (۱۱۸۶۰ لیتر) (اداره آبیاری تهران) و بتاريخ ۱۶ اکتوبر جریان آب در ياي هيرمند در بند کمال خان ۵۵ فوت مکعب فی ثانیه بوده است (منابع افغاني) .

۱۹۳۵-۱۹۳۳ (۱۳۱۴-۱۳۱۲) آب به پیمانه زیاد در منطقه دلتا فراهم می گردد در ماه فبروري ۱۹۳۵ جریان آب در بند کمال خان پیمایش و مساوي (۲۱۲۰) فوت مکعب فی ثانیه يعني (۶۰ متر مکعب فی ثانیه) بود (اداره آبیاری تهران) .

۱۹۳۲- (۱۳۱۱) سال عادي هينت هاي مختلط ايراني و افغاني با هم

جهت تقسيم جريان آب هيرمند در حد بند کمال خان جمع می گردند اما چون آب کافي و زياد موجود است مبادرت به پيمایش نمی کنند.

۱۹۳۱- (۱۳۱۰) سال سيلاب هاي بزرگ سيلاب مذکور بطور غير عادي از ماه جنوري آغاز می يابد و خسارات هنگفتي بهر دو طرف می رساند. آب درياچه ها از راه سرشيله به گودزره ميريزد (معلوماتيکه در فونسلگري انگليس در زابل ضبط شده) .

۲۹- ۱۹۳۰ (۱۳۰۹) سيلاب هاي وسيع در اواخر مارچ و دسمبر واقع شده (معلوماتي که در قوه نسلگري انگليس در زابل ضبط شده) ^۱

از سال ۱۹۵۰ (۱۳۳۰) به بعد که رودخانه هيرمند در حد کجکي (هيرمند عليا) و کوهک (هيرمند سفلي) براي کنترول سيلاب بند گرديده، در

^۱ - راپور کمسيون بيطرف دلتاي هيرمند، ص ۴۱-۴۳ .

طول ۲۵ سال اخیر رودخانه مذکور ۳ بار طغیانی شده و در هر بار رقبات وسیعی در هر دو جناح آن زیر آب رفته و خسارات هنگفتی ببار آمده است و يك بار هم خشك سالي دود از نهاد مردم آن سامان كشيد.

خشك سالی های بحرانی :

از احصائیه ها و سوابق تاریخی معلوم می گردد که خشکسالی ایکه در آب ریزه دریای هیرمند در سال ۱۹۰۲ واقع شده بود به مراتب بحرانی تر از خشکسالی ۱۹۴۷ و شاید بدترین خشك سالي قرن بیستم بوده باشد. چون چهار مرتبه خشکسالی مانند خشکسالی های (۱۸۳۸ - ۱۸۷۱ و ۱۹۰۲ و ۱۹۴۷) در ظرف ۱۱۲ سال واقع شده، پس چنان معلوم می شود که يك خشکسالی نظیر سال ۱۹۴۷ را بطور اوسط در هر ۲۸ سال باید منتظر بود. خشکسالی ۱۹۰۲ چنانکه دریای هیرمند در پایان تر از رودبار برای سه ماه خشك بود. هر صد سال بعد انتظار داشت چنانکه خشکسالی ۱۹۷۱ - ۱۳۵۰ درست یکصد سال بعد از خشکسالی ۱۸۷۱ اتفاق افتاد که می توان آنرا حتی بالاتر از خشك سالي ۱۹۰۲ و یا نظیر آن دانست و به حساب دیگر خشکسالی ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) درست ۲۵ سال بعد از خشکسالی ۱۹۴۷ بوقوع پیوست که بقول هینت فنی بیطرف باید يك چنین خشکسالی را در هر ۲۸ سال یکمرتبه حتماً انتظار داشت.^۱

در خشك سالي اخير الذکر که سراسر کشور از آن متأثر شد رودخانه هیرمند نیز نتوانست به زراعت منطقه دلتا آب و تابي بدهد و بالطبع سطح

^۱ - راپور کمیسیون بیطرف دلتای هیرمند، فقرات ۱۰۷-۱۰۸.

زراعت به پایانترین حد ممکن تقلیل یافت و رودخانه بندرت مقدار آب قابل شرب مردم را پایانتر از کوهک تهیه میکرد.

به تعقیب آن سال ۱۹۷۲ نیز با خشک سالی مواجه شد و زراعتی در منطقه دلتا صورت نگرفت و مردم منطقه دلتا به تعقیب تحمل خسارات ناشی از سیلاب های ۱۳۴۸ و متاقباً از ناحیه خشکسالی نیز شدیداً متضرر و تهی دست گردیدند. از اثر این خشکسالی دریاچه ها تماماً خشکید و نیزارها به صحرای بی آب و علف تبدیل گشتند. اکثر مواشی مردم تلف شدند و انواع پرندگان آبی که دریاچه های سیستان حکم لانه آنها را دارد نزدیک بود نسل شان گم شود. خوک های وحشی که از نیم قرن به این طرف نیزارها را متصرف شده بودند و جرأت شکار پرندگان را از شکار چیان سلب کرده بودند، همگی یا از تشنه گی کور و تلف شدند و یا اینکه هنگام رجوع به قراء و دهات مجاور برای پیدا کردن آب مردم آنان را تلف کردند.

مؤلف تاریخ سیستان نیز يك خشك سالی شدید را که منجر به قحطی و مرگ و میر بسیاری مردم شده بود در سال ۲۲۰ هجری بیاد می دهد و می گوید «در سنه عشرين و ماعتي (۲۲۰ هـ) آب هیرمند خشک گشت از بست و قحطی صعب پدید آمد اندرولایت سیستان و بست و مرگی بسیار بود تا سال ۲۲۱ هـ و عبدالله بن طاهر والي خراسان امر کرد تا سه صد هزار درهم از بیت المال بدرویشان دادند.»^۱

سالهای سیلاب های بزرگ و مدهش :

^۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۶ .

بزرگترین سیلاب دریای هیرمند در صد سال گذشته سیلاب سال ۱۸۸۵ میلادی است که اندازه جریان آب فی ثانیه به (۵۷۰۰) متر مکعب رسیده بود.^۱ از این رو می توان به عظمت سیلاب مذکور پی برد زیرا معقول است که تصور شود کلیه آبریزه های هیرمند در بالاتر از قلعه بست در تهیه میزان آبی که موجب طغیان رودخانه و سبب وقوع سیلاب در دلتا میشوند سهم دارند. بعد از آن سیلاب بزرگ ۱۸۹۶ است که مسیر رودخانه از بستر طبیعی یعنی رودنادعلی در رود پریان در غرب مجرای اصلی غلطید و علاوه بر خرابی های وارده و از میان بردن بندهای محلی سبب نزاع های بعدی به سویه بین المللی نیز گردید. همین سیلاب جلال آباد و جهان آباد دو مرکز عمده طایفه کیانی سیستان را ویران کرد.^۲

در سنوات اخیر بزرگترین سیلاب سیلاب ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) قلم داد شده که سویه آب دریاچه های سیستان را تا حد زیادی بلند برده و اراضی وسیعی را در رقبه دلتا که معمولاً زرع می گردد تحت آب رفته بود. در سال ۱۹۵۶ - ۱۳۳۵ سیلاب های بزرگ هیرمند سرازیر شد و در اثر آن سطح وسیعی از زمین های مینو، شیرآباد، شوال ها، عمر آباد توسط نهر شیله چرخ در جنوب مسیرش در نیمروز و منطقه سرگز و حاجی آباد در شمال پنج ده ها زیر آب رفت و تا هامون پوزک مناطق میان اصل چخانسور و ولسوالی کنگ به عرض بیست کیلومتر بنام نیزار جزو هامون پوزک قرار گرفت.

هامون پوزک از جنوب صالحان و شمال تپه خران (یا خاران) مربوط علاقه میل کورکی با هامون سابوری پیوسته شد. در این سیلاب رودهای پریان

۱ - افغانستان، طبع ۱۳۳۴، ص ۵۷.

۲ - سفرنامه سایکس ج ۲ فصل ۳۱ ص ۳۹۵ ببعده طبع ۱۳۳۶ تهران.

و سیستان نیز به هامون سابوری و هامون هیرمند آب فراوان می‌دهند و گویا تمام دریاچه های سیستان به گودزره می‌پیوندند. این سیلاب بهم اتصال یافته از طریق رود شیلخه خساره کلی به هستی مردم سیستان و نیمروز رساند و فریاد و شیون مردم را تا گوش آسمان بالا برد. شعر زیر شرح آلام و مصائبی است که شاعر معاصر نیمروز نوراحمد عزیزی بمناسبت سیلاب خانمان برانداز ۱۹۵۶ (۱۳۳۵ش) سروده است آنرا باهم میخوانیم:

آب هیرمند است یا رب یا که طوفان بلا
یا حوادث می‌کشد ما را در آغوش فنا
یا که غوغای قیامت گشته بر پا زین زمین
فرصت حشر است می‌گویی که یا روز جزا
کاین چنین هر لحظه طوفان حوادث میرسد
بر سر جمعی مسلمان غریب و بینوا
بس که باران بلا امسال باریده بخشم
آب سیل از هر طرف زدحلقه همچون اژدها
خانه هاویران و مردم روبصحرای مضطرب
دیده جمعی را بود پرآب و خون زین ماجرا
چون هجوم لشکر چنگیزیان دارد خروش
در بخارا و سمرقند است یا بر ملک ما
از دعای نوح قومش غرق طوفان گشته بود
توبه ها داریم یا رب گرز ما هم شد خطا
مدتی در اشتیاق آب حسرت برده ایم
آب اگر اینست زین آب است ما را توبه ها
آسمان میبارد و هم از زمین به جوشید آب

پس طلب کردیم هر دم در دعا آب از خدا
 صد دهن باز است اشکین را ز يك آب خطر
 صد خطر باشد ز يك هامون و يك باد صبا
 ز اتحاد لشکر هامون و اشکین الامان
 و ز نفاق این دو هم ما را نگهدارد خدا
 از سوي هيرمند و از سوي ديگر رود فراهم
 خاشرود از سمتي و خسپاس مي جوشد جدا
 پوده ني از يكطرف با شيله هاي پر خروش
 مي فزايد بر سرمردم بلا اندر بلا
 شيله چرخ بسكه همچون چرخ ظالم طينتست
 در خروش ناله مي پيچد دو صد آه و نوا
 حصه ني در زیر آب و قسمتي بي آب و نان
 نهر شاهي خشك و نادعلي بغرقاب فنا
 ميل كوركي خانه ماهي و سيخسر در تنور
 تخت يك تخت است ليكن اختلافش در هوا
 هيچ آبادي ز خشكي نيست ابراهيم^۱ را
 شد كريم^۲ هم كشته در آب حوادث بينوا

دومین سیلاب بزرگ بعد از سیلاب ۱۹۵۶، سیلاب ۱۹۶۵ (۱۳۴۴ش) است که سطح آب رودخانه و میزان خساره آن کمتر از سیلاب ۱۹۵۶ نبود.

^۱ - مقصود از ابراهیم، بلوک ابراهیم آباد در منطقه کنگ است که از خشک ابي، آبادي ندیده.
^۲ - كريم يعني محل معروف (كريم كشته) است که زیر آب است و گویا بدست آب سراسر منطقه كشته شده است. در این شعر، شيله چرخ، وپوده ني نام دو رودخانه بزرگ اند که در اشکین می ریزند. ونهرشاهی ونادعلی وسیخسر وتخت، همه مناطق معروف نیمروز اند که شاعر از آنها نامبرده است.

سومین سیلاب بزرگ سیلاب ۱۹۶۹/۱۳۴۸ مطابق بود که علاوه بر منهدم ساختن قراء متعدد و بلعیدن ساحات وسیع کشت و مزارع تمام بندهای خاکی سمت شمال شیلۀ چرخ از منطقه پده های غوث به بعد ویران گردید و اکثریت مردم مجبور به ترك قراء و فصبات خود شدند.

مزارع تماماً زیر آب رفت و ملیون ها افغانی به مردم نیمروز خساره وارد ساخت. بدون شك خسارات سیستم ایرانیه کمتر از جانب افغانی نبوده، دریاچه ها تماماً پر از آب و نیزار ها بهم متصل گردیدند و رود سر شیلۀ دریاچه ها را از شمال و مغرب سیستم تا جنوب نیمروز بهم پیوند داد. می توان گفت سیلاب مذکور از تمام سیلاب های قرن اخیر تا آنروز بزرگتر بود مدت جریان این سیلاب بیش از ۶۰ روز طول کشید.

آخرین و دلخراش ترین سیلاب فوق العاده هیرمند سیل آب ۱۳۵۵ش/ ۱۹۷۶ بود که بیش از سه ماه بطول انجامید. این سیلاب بزرگترین سیلاب در اخیر ربع سوم قرن بیستم است که باعث خسارات تمام بندهای خاکی دو طرف دریای هیرمند پایانتز از برج اس در شمال نادللی گردید و منطقه کنگ یعنی حاصلخیز ترین و سرسبز ترین قسمت نیمروز زیر آب رفت و قراء و قصبات متعدد خراب شد. بازارها، عمارات مکاتب، مراکز دولتی و دکانین و باغات و مزارع بسر رسیده اهالی در ساحه تقریباً صد هزار هکتار زمین در شمال رود هیرمند و بقدر نیم ساحه شمال در جنوب یعنی دست راست شیلۀ چرخ نیز طعمۀ سیلاب های بهاری هیرمند گردید. هامون پوزک و نیزارهای کنگ تماماً پر شده باهامون سابوری متصل گردید و هامون سابوری نیز با هامون هیرمند پیوسته شد و از طریق رود سرشیلۀ آب اضافی هامون هیرمند به دریاچه گودزره خالی می شد و در طول مدت سه ماه رود سر شیلۀ چنان با مستی جریان داشت که عبور از آن برای مردم بدون کشتی ناممکن بود. این سیلاب

برای مردم منطقه سیستان ایرانی و افغانی خسارات مالی هنگفتی ببار آورد. تاریخ سیستان نیز از يك سيلاب فوق العاده كه به طوفان نوح شباهت دارد در سال ۶۴۱ هجری بیاد می دهد چنانكه مؤلف گمنام آن می نویسد:

« آمدن سيلاب در ولايت سيستان چنانكه در كناره خندق و حوالی شهر زرنج يك نيزه بالا آب می رفت و در طرف مغرب تا بیابان سرکنده کرمان آب داشت و طرف مشرق تا پای کوه دزدان (نزدیک دلارام) و در شمال تا پای کوه فراه و در جنوب تا حدود مکران بدین منوال آب بود و از شهر مدت سه ماه برگشتی می باید شد و در این خندق هشت مرد غرق شدند و در حوالی ولایت درین سيلاب قریب سیصد آدمی از مرد وزن و بسیار چارپای هلاک گشتند. و اغلب غله سیستان را آب برد. در روز آدینه نوزدهم ماه شوال در سال ششصد و چهل و یک.»^۱

شهزاده صفاری ملک شاه حسین سیستانی سيلاب دیگری از رود هیرمند را در سال ۱۰۲۸ هجری به یاد می دهد و می گوید: «سيلاب عظیم در سيستان بهم رسیده و حوالی رود حق را آب برد. حاصل در عرض سه روز چنان شد كه يك قطره آب به طرف شمال هیرمند بجانب بند برزره و راشک نرفت و قریه آتشگاه و شیخنگ و جارونک شیخنگ كه مشهور به هزار برج است هامون شد. بعد از چند روز مردم جمع شده مدت هشت ماه کار نمودند موازی یکصد و پنجاه هزار مرد کار شد نتوانستند بست آخر به هزار نومییدی دست داشتند... در خلال این حال بند حمزه بلواخان (مشهور به بند بلباخان) را كه آبیاری سربان از آنجا است آب برد و محصول رسیده سربان خشک شد.»^۲

^۱ - تاریخ سیستان ص ۳۹۷ .

^۲ - احیاء الملوك چاپ تهران، ص ۴۴۱ .

خلاصه از روی سوابق و ارقام آبشناسی معلوم می گردد که هیرمند در ظرف یکصد و ده سال ۴ سیلاب فوق العاده و مدهش (مانند سیلاب سالهای ۱۸۶۵ و ۱۸۸۵ و ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶) ۱۱ سال سیلاب بزرگ، ۹ سال سیلاب متوسط، ۳۴ سال جریان عادی و ۲۴ سال جریان پیاپیتر از حد عادی یعنی سالهای خشک را بوجود آورده است.^۱

اندازه و مقدار آب هیرمند در سالهای عادی و نورمال :

در طول یکسال آبی جریان ماهای قوس ، جدی ، دلو جریان عادی و ماهای حوت حمل و ثور جریان سیلابی و سرطان الی عقرب جریان کم آبی رودخانه را تشکیل می دهد. در حدود ۶۰ الی ۷۰ درصد مجموع جریان آب سالانه در دوران ماهای سیلابی و مابقی در سایر ماهای سال صورت می گیرد.

مجموع جریان یک سال عادی و نور مال آب در رود هیرمند بملاحظه ارقام بیست ساله دستگاه های آبشناسی در نواحی مدخل کجکی پنج میلیون ایکرفوت سنجش شده و از روی این ارقام معلوم می گردد که در ظرف این بیست سال جریان هیرمند ۱۲ سال آن نورمال یا فوق نورمال بوده و جریان ۸ سال آن تحت نورمال می باشد.^۲

هینت فنی ببطرف دلتای هیرمند نیز در ۱۹۵۰ حد وسط جریان سالانه هیرمند را از روی احصائیه ها و ارقام دستگاه آبشناسی چهار برجک بالغ به

^۱ - راپور کمیسیون ببطرف مصب هیرمند، فقرات ۱۰۹ - ۱۱۱ .

^۲ - کتاب سفید در مورد سوابق و اسناد موضوع آب هیرمند، ص ۴ .

۴/۸۰۰۰۰۰۰ ایگرفوت تخمین کرد و تایید نمود که در ظرف سالهای ۱۹۴۷-۱۹۵۰ هیچوقت جریان ماهانه هیرمند در چهار برجک کمتر از مقدار آب محتاج الیه که جهت آبیاری سنجش گردیده نبوده است. همچنان این هینت حد وسط جریان آب سال آبی ۱۹۰۲-۱۹۰۳ زمان مکماهون را ۶/۰۰۵/۰۰۰ ایگرفوت تخمین کرده که از مقایسه ارقام آب بر می آید که مقدار مجموعی جریان آبیکه به منطقه دلتا میرسد هیچوقت یعنی نه در زمان مکماهون ۱۹۰۲ و نه در زمان هینت بیطرف ۱۹۵۰ و نه امروز ۱۹۷۵ از پنج ملیون ایگرفوت کمتر نمی باشد و این مقدار آب بسیار کافی است برای آبیاری و مشروب ساختن پنجصد هزار ایگر زمین صالح الزراعة سیستان ایرانی که در زمان مکماهون با انهار موجوده وقت می توانست آبیاری بشود (ولی فقط در حدود ۱۵۰۰۰۰ هزار ایگران در دو فصل سال زمستان و تابستان کشت می شد و ۱۴۲۵۰۰ ایگر زمین در نیمروز توسط انهار آنوقته امکان آبیاری را داشت و منجمله سالانه در حدود ۴۱ هزار ایگر زمین در دو فصل در نیمروز زرع می گردید و بعضی اوقات بر اثر عوامل مختلفه آب و هوا این رقم در سیستان ایرانی تا ۱۵۴۰۰۰ ایگر زمین بالا می رود و از نیمروز افغانی به (۳۶۰۰۰) ایگر زمین تقلیل می یابد.^۱

معاونین هیرمند:

در اوستا قدیم ترین و معتبرترین سند فرهنگی و جغرافیایی آریانای کهن در فقره ۶۷ زامیادیشث گذشته از هیرمند از هشت رود دیگر سیستان که به دریاچه هامون می ریزد این طور نام برده می شود: «خواسترا»، «هواسپا»

^۱ - راپور هینت فنی بیطرف دلتای هیرمند، ص ۲۸-۲۹.

«فرااداتا» و آن «خوارننگهیتی زیبا» و آن «اوشتونیتی» توانا و «اورواذا» (دارنده چراگاه بسیار) و «ارزی» و «زرنومیتی» و هیرمند باشکوه و فرمند که امواج سفید برانگیزد و طغیان کند بسوی (دریاچه کیانسی) روان شوند و بدان فرو ریزند.^۱

در میان این رودها بعد از هیرمند فقط چهار رودخانه را محققین تعیین کرده اند و از آن جمله است :

۱- رود ارغنداب = هراوواتی :

این رود که از جمله معاونین بزرگ رودخانه هیرمند می باشد، بنابر روایتی در اوستا بشکل "هراخواتی Harkhuati" و در کتیبه های داریوش بصورت «هراوواتی Harauvati» آمده و جغرافیه نگاران کلاسیک یونان آنرا به املاي (اراکوزیا) تلفظ کرده بر ایالت کندهار اطلاق کرده اند.^۲

رودارغنداب است که در اوستا بشکل "هراخواتی Haraxuati" آمده و درسنگ نوشته های هخامنشیان به صورت "هرا او واتی Harauvati" ذکر شده و ظاهراً همین نام است که در سانسکریت بصورت "سراسواتی Sarasauati" یاد شده و جناب داکترسیاه سنگ در مقالتي ممتع زیرعنوان "نازنین گمشده در میان هیمالیا و هیرمند" از رودخانه "سراسواتی" بحث رانده و متذکر میشود که: "برخی از اینهم گامی فراتر گذاشته و گفته اند: ریشهء فرا / سانسکریتی این نام "هره وتی" اوستایی و همانا رود

^۱ - ابراهیم پورداود، یشت ها، ج ۲، ص ۳۴۰ ببعد.

^۲ - یشت ها، ج ۲، ص ۲۳۵

"هیرمند" است، و افزوده شده که در روزگار هخامنشیان "هره هووتی" نام کهن دریای "ارغنداب" بود و ارغنداب پرتترین آبراه هیرمند.^۱

در تاریخ سیستان از این رودخانه بصورت «رُخْدَرود» یاد شده و مرحوم بهار علاوه می کند که تلفظ قدیم آن «رُخْد» (بضم اول و فتح ثانی) بوده و مأخوذ از «اراخوزیای» فرس قدیم و «رخوت» پهلوی است که عربها آنرا «الرُخْج» کرده اند.^۲

بنابر روایتی آثوریها این نام را بصورت «اراکوتی» تلفظ می کردند^۳ و جغرافیه نگاران مشهور یونان: استرابو و بطليموس در حوالی همین رودخانه از شهری بنام «اراکوتیس» که بدون شك مركز آن روزی «اراکوزیا» بوده نام می برند. استرابو موقعیت آنرا بفاصله دو صد استاد (مساوی ۲۳۰ میل انگلیسی) از شهر «اورتسپانا» (کابل) تعیین می کند و پلینی مؤرخ رومی این فاصله را دو صد و بیست و پنج میل دریایی معادل ۶۰۰ میل انگلیسی حساب می کند.^۴

بهر حال رود ارغنداب از معاونین درجه اول و بزرگ هیرمند است که از ارتفاعات هزاره جات از حدود گل کوه و دره لومان سرچشمه گرفته بعد از طی مسافتی در نقطه سنگ ماشه، مرکز جاغوری را قطع و با استقامت پل جنگلی واقع در دره کم عرض و مملو از انگور های کوهی بحرکت خود ادامه

^۱ -ویب سایت کابل ناتیه، شماره ۵۹

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۷

^۳ - آریاتا دایره المعارف، چاپ ۱۳۳۸، ص ۱۷۸.

^۴ - آریاتا دایره المعارف، چاپ ۱۳۳۸، ص ۱۹۸.

می دهد. دره دای چوپان از آب این رودخانه سیر آب می گردد و سپس به وادی کندهار داخل می شود. کندهار را آبیاری کرده در جنوب قلعه بست با هیرمند می پیوندد. این رودخانه رقبه وسیعی در حدود ۸۰۰ کیلومتر مربع را در برگرفته و جریان عمومی آن از شمال شرق بطرف جنوب غرب ادامه می یابد. طول ارغنداب از منبع تا مصب ۴۱۴ کیلومتر حساب شده و رود ترنگ و رود ارغستان از معاونین آن رودخانه می باشد که در غرب کندهار از طرف چپ با آن یکجا شده به استقامت قلعه بست بحرکت خود ادامه می دهد.

رودخانه ارغنداب برخلاف هیرمند کمتر به طغیان و سرکشی می پردازد و آب آن معمولاً در فصل تابستان تقلیل می یابد. عمل کم و جریان بطی و ساده رودخانه و کثرت نفوس در دو جناح آن ضرورت و امکان بستن بندهای محلی و حفر انهار را برای آبیاری میسر گردانیده است. توسعه زراعت و باغداری مخصوصاً در ارغنداب شمالی و مرکزی با استفاده از انهار محلی تا اندازه ایکه ضرورت و کفایت آب محسوس بوده همواره ادامه داشته است. بعضاً خشک سالی شدید سبب شده است که یک قسمت از باغات انار و تاکستان های انگور و سایر میوه ها به علت نرسیدن آب کافی به زمین های زراعتی تبدیل گردند. پس بزرگترین اقدام اصلاحی که تهداب انکشاف عمومی ساحه پنداشته می شود ساختمان بند ذخیره ارغنداب است که در ۲۵ کیلومتری شمال کندهار طی سالهای (جون ۱۹۵۰ - جنوری ۱۹۵۲) اعمار گردیده است.

بند ذخیره ارغنداب جریان آب را در رودخانه انتظام بخشیده و یک اقدام بزرگ اصلاحی و انکشافی برای تضمین آب کافی ساحه های زراعتی منطقه محسوب می شود و با این اطمینان است که مردم منطقه مجدداً به توسعه زراعت و باغداری پرداخته، اراضی زراعتی را به باغهای میوه تبدیل کرده اند. منظور اساسی دیگر از ساختمان بند ذخیره ارغنداب آن بود که یک اندازه

زمین قابل آبیاری جدید در وادی ارغنداب تحت زرع آورده شود. در اثر مطالعات فنی منطقه قابل آبیاری این حوزه ساحه ترنک تشخیص گردید که به علت نداشتن آب کافی بایر مانده بود. ساحه مذکور در جنوب شهر کندهار در محاذ سرك كندهار سپین بولدك در مجاورت میدان هوایی بین المللی کندهار واقع است و ۱۲۰ هزار جریب زمین زراعتی را احتوا می کند.

از جمله این ساحه وسیع قبل از انکشافات اخیر در حدود ۱۰ هزار جریب زمین آن کم یا بیش با استفاده آب رودخانه ترنک در موقع بهار و کاریزهای که در فواصل مختلف حفر شده آبیاری می گردید.

نظر به عدم کفایت آب حاصلات این ساحه محدود به کشت های بهاری بوده زراعت فصول تابستانی در آن رواج ندارد، و اساساً زرع حاصلات بهاری هم محدود به سالهای است که وضع بارندگی مساعدتی را برای زراعت بصورت فوق العاده فراهم نماید، از این جهت منطقه ثابت زراعتی شناخته نمی شود. در دامنه جنوبی شهر کندهار سیل رو بزرگی معروف به شورآب واقع شده که گاهی در اثر بارانهای موسمی تا ۲۰ هزار فک مکعب آبرآ در ثانیه بجانب شهر فرو می ریزد و طبعاً موجب خسارات بزرگی برای قراء مجاور شهر می گردد. آب این سیلرو پس از آنکه دولت در مقابل آن نهر و بند آب گردانی بطول تخمین ۱۲ کیلومتر در جنوب ظاهر شاهی و یاله طرح و تکمیل کرد از شهر کندهار دفع و امروز به رود ترنک خالی می شود.

۲- رود ترنک :

این رود که در جنوب غرب قندهار به ارغنداب می ریزد، یکی از معاونین رود ارغنداب است. این رودخانه از دامنه شرقی کوه تمکی برخاسته از وسط وادی وسیع مقرر می گذرد و بجانب چپ شوسه و علاقه های گیلان و

اغوجان بسوي زابل پيش مي رود. در محل كند معروف «پش» كه حد فاصل زابل - غزني است علاقه جات مسكوني دو شاخ بزرگ اقوام غلزاني (ابراهيم و توران) را از هم جدا مي كند. در اينجا ترنگ آب دره رسنه را نيز با خود گرفته بسوي علاقه توخي و شاه جوي و زابل سرازير مي گردد و پس از آبياري دشت وسيع توخي از كنار شاهراه كابل- كندهار در حدود مركز زابل (قلا ت) از سمت جنوب شهر زابل را دور مي زند و بعد بسوي شهر صفا در غرب زابل بحركت خود ادامه مي دهد. در اين حدود سواحل ان مملو از درختان بادام كوهي و گز مي باشد كه سالانه عوايدي براي مردم گرد و نواح آنجا ببار مي آورد.

ترنگ در فاصله ميان زابل و شهر صفا، رود جلدك را از سمت راست با خود مي گيرد و با مشروب ساختن خط باريكي در دو جناح خود تا دشت مهمند در پانزده كيلومتری شرق قندهار مي شتابد و از اينجا به بعد باستقامت جنوب غرب قندهار حركت کرده در غرب قندهار با رودخانه ارغنداب مي پيوندند.

ترنگ اگر چه نسبت برود ارغنداب كم عرض تر و كم آب تر است ولي قسماً زمين هاي مزروعي دو طرف مسيرش را آب مي دهد. طول اين رود ۳۵۲ كيلومتر حساب شده كه قسمت عمده آن از سطح مرتفع غلزاني مي گذرد و با رود ارغنداب موازي تاكندهار حركت مي كند^۱

در ساحل راست رود ارغنداب ساحه وسيعي زراعتي موجود است كه قسمتي از آن باغستان و قسمت ديگر آن باير است. اين رقبه تا قلعه بست در كرانه هاي رود در يك خط طويل افتاده كه از چند جوي كوچك آب مي گيرد.

۱ - سالنامه كابل، سال ۱۳۱۲، ص ۴۸ .

انهار عمده این منطقه سنزري ، منار، جوور، سنگي حصار و ناگهان مي باشد. دهنه این انهار آبگیره هاي کانکريتي مجهز با دروازه هاي آهنی بر رود خانه ارغنداب ساخته شده است تا مردم بتوانند اندازه جریان آب را در نهر خویش کنترل کنند و آبهاي اضافي، نهرهاي شانرا خراب و ترمیمات ولاي رویي متواتر را ایجاد نکند.

۳- خواسترا = خاشرود:

صفت است بمعني داراي چراگاه خوب ، چنانکه در یسنای ۶۸ فقره ۱۵ به همین معني آمده، در این جا رودي است که اکنون به آن خاشرود مي گویند و از جانب شرقي به هامون پوزك مي ریزد. طول این رودخانه از منبع اش که کوهاي ایماق و هزاره باشد تا مصبش ۳۸۰ کیلومتر است. این رود از شمال شرق بطرف جنوب غرب جریان داشته و اراضي نیمروز شرقي را که در قرون وسطی بنام ولایت نیشك ، معروف بود و مهمترین شهرهاي آن خواش (خاش) واقع در دلتا در جنوب رود خانه و نیشك معروف به کده واقع در شمال رودخانه مقابل خاش مي باشد آبیاري مي کند. قسمت هاي علیاي این منطقه امروز بمناسبت رودیکه از میان آن مي گذرد بنام خاشرود یاد مي گردد.

زراعت این منطقه از دلارام تالوخي (پرجمعیت ترین روستاي آن ناحیه) بسته به يك خط باریك سواحل رودخانه است که آبیاري آن به سیستم قدیم توسط نهرهاي مصنوعی ایکه از رودخانه جدا گردیده صورت مي گیرد.

از روستاي لوخي به بعد رقبه تحت زراعت پهنایی مي گیرد و در حوالی کده و خاش اراضي مزروعه خیلی صاف و هموار به منتهای وسعت خود مي رسد. در سالهاي که میزان باران هاي موسمی به پیمانه زیاد باشد جریان رودخانه همراه با سیلاب است که به قسمت هاي زیاد این ساحه آب

میدهد و بعضاً سبب خرابی و از میان رفتن محصولات مردم در منطقه دلتا (چخانسور) می شود. چون موسم طغیان رودخانه اکثراً در ماه های فبروری (دلو) و بعضاً مارچ و اپریل (حمل و ثور) مصادف است و کدام بند ذخیره در مقابل آن وجود ندارد مدت طغیان رودخانه خیلی محدود می باشد و بستگی بمقدار مدت بارندگی سرچشمه دارد.

آبیاری در منطقه دلتا بعثت عدم اطمینان مردم بمدت جریان سیلاب که از آب باران سرچشمه می گیرد بیشتر شباهت به مسیل رودخانه دارد. هرگاه باران های مناطق سراب مستدام و زیاد و بشکل برف باشد مقدار سیلاب رودخانه برای مشروب ساختن اراضی و زراعت کافی پنداشته می شود ولی هرگاه بارندگی از برف نباشد طبعاً مدت جریان سیلاب محدود و خطرناک خواهد بود.

میتوان گفت که این رودخانه تقریباً ده ماه در سال خشک است و به همین علت است که جغرافیه نگاران کلاسیک دوره اسلامی بعضاً آنرا بنام «خشک رود» نیز یاد کرده اند. زمین تحت آبیاری خاشرود خیلی حاصلخیز و پرقوت است و بسا که محصولات مردم تنها به همان آب اول آبیاری به ثمر می رسد. گندم و جو و ذرت و جوار از محصولات عمده این حوزه است، مگر خرپوزه و هندوانه آن چه از لحاظ لذت و چه از نگاه بزرگی و کمیت در تمام منطقه نیمروز مشهور و معروف است. باغات میوه در این منطقه وجود ندارد و اگر باشد آنقدر کم و ناچیز است که قابل تذکر نیست. اما در عصر امیر شیرعلی خان از قریه

دیوالک خاشرود و اطراف آن در حدود دوهزار خروار بادام در سال بدست می آمد و گندم آن به هرات صادر میشد.^۱

این رودخانه از سه صد تا هفتصد متر عرض دارد و مصب آن یعنی نیزار یگانه چراگاه مواشی مردم گرد و نواح آن است. قلعه چخانسور منسوب به قلعه ابراهیم خان سنجرانی بلوچ که از بناهای مستحکم این منطقه است در مصب همین رودخانه موقعیت دارد که از فاصله های خیلی دور توجه بیننده را به خود جلب میکند. در شمال این قلعه میدان وسیعی دارای خرابه های متعدد تاریخی موقعیت دارد که به "پوست گاو" معروف است. همچنان در دوجناح سرکی که زرنج را به دلآرام وصل میکند، بقایا و آثار خرابه های تاریخی به چشم میخورد که تا حال در آنها از لحاظ باستان شناسی حفاریات و مطالعه یی صورت نگرفته است.

۴ - خواسپا = خوسپاس:

این کلمه نیز صفت است و معنی آن (کسی که اسپش خوب است) می باشد. این کلمه در فقره ۷۶ مهر یشت به همین معنی استعمال شده و در فرس هخامنشی (هواسپا Huvaspa) آمده و داریوش در کتیبه تخت جمشید میگوید: "پارس دارای اسپ های خوب (هواسپ) و مردان خوب است." بطليموس جغرافیه نگار معروف کلاسیک نام این رودخانه را «خواسپا Khuvaspal» نوشته و مراد از آن همان رودی است که امروز به آن خوسپاس گویند، که از جانب شرقی به هامون پوزک می ریزد. پس بی مورد نیست که بعضی جغرافیه نگاران این هامون را بنام هامون سواران یاد کرده اند.

^۱ مجله آریانا، شماره سوم، سال ۱۳۵۹، ص ۶۴، مقاله اوضاع سیاسی و اقتصادی عصر امیر شیرعلی خان

چه همچنانکه این هامون امروز هم بهترین چراگاه اسپان سواری و دیگر مواشی آن سامان است در قدیم نیز از همین لحاظ مورد توجه بوده است.

۵- فراداتا= فراه رود:

این کلمه به معنی افزایش و بالاش (ترقی ونمو) است ومکرر به این معنی در اوستا استعمال شده است. واز جمله در اشتاد یشث ، فقره ۶ ودر ترجمه پهلوی اوستا "فراخ دهشنى" ترجمه شده است. وامروز این اسم به رودخانه یی اطلاق میشود که به فراه رود معروف است واز جانب شمال شرق به هامون سابوری می ریزد. فراه رود که از کوه های غور وکوهساران تاجیک(سلسله سیاه کوه) سرچشمه میگيرد، پس از مشروب ساختن وادی حاصلخیز بالا بلوک، چون شریانی از قلب ولایت فراه میگذرد. دراینجاست که شهر تاریخی فریدون را با آن همه فرو شکوه روزگاران گذشته آن در دست راست رودخانه مقابل شهر موجوده میتوان دید. از نقطه باغ پل جریان رودخانه به طرف جنوب دور خورده ودر اخیر از غرب قلعه جویین وپای قلعه تاریخی لاش گذشته به هامون سابوری خالی میشود.

این رودخانه در نزدیکی قریه تخت(تخت رستم) در نقطه یی بنام «بارانک» آبشاری بس زیبا به ارتفاع تقریباً ۷۰ فـت بـوجود می آورد که منظره بس دلانگیز وجالب دارد. آب این رودخانه طعم خوشگوار دارد وبا آنکه درسال بیشتر از سه ماه یا چارماه آب ندارد،تقریباً ۷۰ % زراعت منطقه را مشروب می نماید. فصل طغیان رودخانه معمولاً به ماه های آخر زمستان تصادف میکند ولی بعضاً در اثر باران های موسمی که گاه گاهی در اوایل زمستان اتفاق می افتد، سبب بوجود آمدن سیلابهای بزرگ وخطرناک نیز میگردد که خسارات جانی ومالی فراوانی همراه دارد، مانند سیلاب ۱۹۷۱/ ۱۳۵۰ش که در ماه عقرب اتفاق افتاد وبیش از یک ماه طغیان رودخانه دوام داشت واین مدت به

مزارع و باغات و سرکها و قراء و قصبات و مرکز شهرکه به مسیل طغیان رودخانه نزدیک است، خساراتی هنگفت تحمیل کرد. طول این رودخانه را بعضی از منبع تا هامون ۳۲۰ کیلومتر حساب کرد اند.^۱ و برخی طول آنرا ۵۶۰ کیلومتر و حوزه آبرگیر آنرا ۳۰ هزار کیلومتر مربع وانمود کرده اند.

رودفراه در اوقات سلابی ۱۲۰۰ مترمکعب آب فی ثانیه و در تابستان این رقم به مراتب تنزیل می یابد و به (۱۰ الی ۱۵ متر مکعب فی ثانیه) می رسد.^۲ رود غور و رود مالمند و رود زر مردان از معاونین مهم فراه رود بحساب می آیند.

رود غور دارای حوزه آبرگیر ۷۲۲۰ کیلومتر مربع و رود مالمند دارای حوزه آبرگیر ۱۴۲۰ کیلومتر مربع و رود زر مردان دارای حوزه آبرگیر ۱۰۹۰ کیلومتر مربع مساحت می باشند.

معاونین فراه رود که در ارتفاعات (۱۵۰۰ - ۲۰۰۰ متر) واقع شده اند مقدار آب فراه رود را بالابرده جمعاً شامل ۲۱۰۰۰ کیلومتر مربع حوزه آبرگیر میباشد که ۷۰ فیصد حوزه آبرگیر فراه رود را تشکیل می دهند. متباقی حوزه آبرگیر فراه رود در اراضی هموار ۹۰۰۰ کیلومتر مربع بوده که چندان حایز اهمیت نیست، زیرا بعضی اوقات در این رقبه معاونین آن فاقد آب می باشد و یا گاهی هم بصورت نوبه یی و مؤقت در فصل بهار دارای مقدار حداقل آب بوده و به منظور زراعت از آن استفاده مناسب صورت نمی گیرد.

تغییرات حجم آب در فراه رود قوس های (صعودی و نزولی) را نظر به مواسم سال می پیماید و این تغییرات در نزدیکی شهر فراه طور عادی بین

^۱ - قاموس جغرافیائی افغانستان، ج ۳، زیرنام فراه دیده شود.

^۲ - پوهاند عارض، جغرافیای طبیعی افغانستان، طبع ۱۳۶۰ پوهنتون کابل، ص ۶۴.

(۵۵/۱ - ۸۴ متر مکعب) في ثانیه است، اما حجم آبرفت اعظمي بین سال های ۱۹۵۲ و ۱۹۶۱ از ۱۷۰ متر مکعب به ۲۲۱ متر مکعب في ثانیه تغییر یافته بود. مگر حجم آبرفت اصغري آن به ۱۰ متر مکعب في ثانیه و گاهی ۸۰ لیتر در يك ثانیه تنزیل مي نماید که از تابستانی داغ یا خشکسالی محلي نمایندگی مي کند.

در اثنای آبخیزی مقدار مواد رسوبي ایکه در آب منحل شده و یکجا به آن انتقال مي یابد در هر متر مکعب آب از ۸ الي ۱۰ کیلوگرام مي رسد در حالی که در تمامی دریاهاي آسیای مرکزی بصورت اوسط ۳ کیلوگرام مواد رسوبي منحل شده در يك متر مکعب آن حساب شده است.^۱

زمین های زراعتی ایکه توسط فراه رود آبیاری مي شود معادل ۵۹۲۰۰ هکتار بوده قسمت بیشتر آن در ساحل راست فراه رود موقعیت دارد.

از رودهای قابل تذکر دیگر منطقه فراه یکی هم رود گلستان است که پس از مشروب کردن اراضی گلستان، در مواقع سیلابی آبش را تا صحرای بکوا و دشت های آن نواحی میرساند. سر سبزی و شادابی منطقه گلستان آنطوریکه از نام آنجا بر مي آید مولود فیض و برکت این رود است. منبع این رود نیز سلسله جبال غور و سیاه کوه مي باشد. گلستان و منطقه سیاه بند در ایام بهار و تابستان مراتع و چراگاه مهم مردمان کوچی فراه و هلمند و نیمروز را تشکیل مي دهد.

همچنان رود دیگری بنام سنگ فسان در موازات فراه رود سراغ داده مي شود که از کوه های ناراهوک سرچشمه گرفته و پس از مشروب نمودن

۱ - جغرافیای طبیعی افغانستان، ص ۶۵

منطقه ناراهوك و انشعاب نهريهاي كوچك از آن بعضاً آبهايش را تا هامون سواران (هامون پوزك) مي رساند.

امروز از آب اين رودخانه كه فقط در فصل باران هاي موسمي جريان دارد و از ميان دشت هاي حاصل خيز و پهناور بكوا گذشته خود را به هامون پوزك مي رساند ، استفاده نمي شود ولي در گذشته هاي دور كه جزو زمانهاي قرون وسطي شود چنان مي نمايد كه از آب اين رودخانه براي زراعت استفاده مي شد. زيرا در دو جناح مسيل دلتاي اين رود آثار و بقايي اماكن و قلعه ها و روستاهي ديده مي شود كه حتماً به مردم آن سامان آب و ناني تهيه مي داشته است ولي ظاهراً چنان مي نمايد كه اماكن وقت بيشتر به منظور استفاده از چراگاه هاي مصب اين رودخانه بوجود آمده باشد. تخت رستم در چند كيلومتری شمال «شنند» (پزبان بومي سيستان زمين مملو از گل و ماسه را گویند) در مصب همين رود واقع است و طبق روايات مورخين در فتوحات اوليه مسلمين «آخوررخش» اسب معروف رستم در قريه قرنين زادگاه يعقوب ليث صفاري در همين حوالي سراغ داده مي شود. هرگاه از وجود رستم جهان پهلوان مشهور حماسه ملي سيستان انكار نيايد، بدون شك بايد قبول داشت كه رخس اسب معروف رستم نيز در اينجا پرورش يافته و در اطراف نزديك تخت رستم «آخوري» داشته است كه تا زمان حمله اعراب بر سيستان زبانزد عام و خاص و جاي مشهوري بوده است .

امروز بر راه فراه - نيمروز از طريق جوين دو نقطه را بنام "آخور اسب رستم" سراغ مي دهند، يكي در حوالي كوره گزي در نزديكي بند كهنه رود فراه و ديگرش در جنوب قريه «تيوسك» فراه تپه منفرد و نسبتاً مرتفع است و در جوار آن خرابه هاي تخت و آخور اسب مشهور رستم را سراغ مي دهند. امروز قريه ايكه در نزديكي تخت رستم واقع است معروف به «تخت»

است. از اینجا راه قدیمی است بطرف جنوب که به نیمروز منتهی می شود و در نقشه های قدیمی روستای «گیزه» بین قرنین و پل فراه رود بر سر همین راه موقعیت داشته است و شاید جیزه تاریخی همین کوره گزی امروزی باشد.

۶- هاروت رود = خوار ننگه نیتی :

این کلمه مونث است و ترکیب مذکر آن خوار ننگه نیت است به معنی فرهمند و شکوه مند و امروز به آن هاروت رود گویند. از گوشه شمال غربی ولایت فراه و از میان منطقه قلعه گاه گذشته و بعد از مشروب کردن اراضی آن محل آبش را تا هامون ساپوری میرساند.^۱

این رودخانه که از سلسله سیاه کوه از ارتفاعات ۳۰۰۰ متری سرچشمه می گیرد طول آن تا هامون ۳۵۰ تا ۴۰۰ کیلومتر حساب شده و به سببی که از میان منطقه شیندند (اسفزار) میگذرد بنام رود شیندند نیز یاد می‌گردد.

رود گزاول، رود فرسی و رود اولنگ آب خود را به این رود می ریزند. این رود ها چون در نزدیکی ادرسکن با هم یکجا می گردند، بنام رود ادرسکن یاد شده و پس از مشروب کردن ادرسکن باستقامت شیندند (اسفزار) بصورت قوسی بجریان می افتد و از غرب و جنوب غرب شیندند گذشته بسوی جیجه بحرکت خود ادامه می دهد.

^۱ - یشت ها، ج ۲، ص ۲۹۸-۳۳۴.

در قسمت جیجه این رود اسم محلی به خود گرفته بنام رود جیجه یاد می شود و پس از مشروب کردن منطقه جیجه در جنوب انار دره، بارود کوچک انار دره یکجا شده بنام رود هاروت یاد می گردد. و این همان رودخانه‌یی است که پلینی مورخ رومی (۲۳ - ۷۹ م) از آن بنام « فرنکوتیس » یاد آور شده است.^۱

پس از عبور از منطقه انار دره که در دره سرسبز و شاعرانه ای واقع شده ، با معاونین کوچک و مؤقت دیگر یکجا شده و در شمال هامون ساپوری می ریزد.

در نواحی غربی هاروت یکتعداد زیاد چاه ها بملاحظه می رسد که بنابر عمل تبخیر اکثراً دارای آب نمکین می باشند، مشهور ترین آنها عبارت اند از چاه شور، چاه شبتي ، چاه شند و گله چاه و داغ بند که جهیل کوچک باطلاقی بوده آبریزه سیلابی دارد و از سمت شمال طور مؤقت به ان یکجا می گردد. داغ نمداً اصلاً از اجتماع آب های تحت الارضی بشکل باطلاق بوجود آمده آب آن کاملاً نمکی و غیر صحتی است .^۲

۷- اوشتا وایتی :

این کلمه هم صفت است و بمعنی (دارنده آنچه آرزو شده) می باشد و این جا مراد از آن رودی است که به هامون می ریزد.

۸- ارواذا:

^۱ - پورداد، یشت ها، ج ۲ ، ص ۳۳۵ .

^۲ - جغرافیای طبیعی افغانستان، ص ۶۵ .

گویا رودی است که به هامون می ریزد.

۹- ارزی :

رودی است که آبش را به هامون خالی می کند، احتمالاً رودی باشد که از ناحیه (رزئی Razai) واقع در جنوب خاشرود علیا گذشته بارود خاشرود می پیوندد و به هامون پوزک می ریزد.

۱۰- زرینو منیتی :

به معنی (صاحب زر یازرمند) می باشد. در فصل ۲۰ بندهش، فقره ۲۳۴ به صفت (زرینمند) یاد شده و در اینجا رودی است که آبش را به هامون میدهد

و شاید رود ارغنداب باشد که از بزرگترین معاونین هیرمند بشمار می رود. ممکن است به همین سبب رود هیرمند در بندهش زرین مند خوانده شده است.^۱ در تاریخ سیستان نیز ضبط شده که در هیرمند در نزدیک بست چشمه نی بود که روزی هزار مئقال زرخالص از آن حاصل می شد^۲ و شاید همان چشمه واقع در نزدیکی بست همین دریای ارغنداب بوده باشد که در زیر قلعه بست از طرف چپ با هیرمند یکجا می شود.

آبریزهای دیگر:

باید گفت که رود میوند معروف به رود گشکنخود نیز در هنگام سیلابی بعد از مشروب کردن اراضی میوند از شرق شهر میوند عبور کرده آبش را به

^۱ - یشت ها، ج ۲، ص ۳۳۵ .

^۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۸ .

رود ارغنداب میرساند. همچنان رود سنگین (منسوب به ولسوالی سنگین در وادی هیرمند) از سمت چپ در پانین کجکی و رود موسی قلعه باشیله کجر، غورک و رودفرهاد از سمت راست در مواقع سیلاب بهاری بعد از مشروب کردن قسمتی از اراضی زمین داور، دیه زور، آذان، شهرک، ساروان قلعه و سایر دهکده های واقع در آن حدود آبشان را پایان تر از بند کجکی به هیرمند فرو می ریزند. رود نوزاد که از وسط دره سرسبز و باغستان های شهر نوزاد می گذرد نیز در مواقع آبخیزی های موسمی بعد از قطع شهره قندهار، هرات بالاتر از گرشک بنام شیله آب پاشک و تلخک از قسمت لوی مانده (معبزرگ) یا (سیل بر بزرگ) و معبر مالگیر (سیل برکوچک دیگری است) از روی سیفونهای بزرگ نهر بغراگذشته آبش را به دریای هیرمند خالی می کند. سرچشمه این رودها وشیله شورابک (واقع در وسط شهره گرشک- دلارام) تماماً کوهستانات غور و سلسله سیاه کوه می باشد. خلاصه می توان گفت که بالاتر از مدخل کجکی صدها شیله و نهر کوچک و بزرگ آبش را به هیرمند خالی می کند و با این حال هیچ جای تعجب نیست که یاقوت حموی هیرمند را «رودخانه هزار بازو» نامیده است.

در نیمروز شیله نی بنام «پوده نی» که از دشت های مارگو سرچشمه می گیرد نیز در هنگام بارانهای بهاری بهم آمده بشکل رودی آبش را از سمت جنوب به نیزار سلسله هامون پوزک می ریزد.

در تاریخ سیستان از این شیله بنام "خشکروند" یاد شده و حالا هم جز در مواقع بارانهای موسمی آبی در آن جاری نمی گردد. همچنان رود شورو رود بندان و نیه از جانب غرب و شمال غرب به هامون سیستان می ریزند. بهرحال مصب رودخانه هیرمند و معاونین آن که اینک هامون نامیده می شود

به معنی دشت و بیابان است، چنانکه امیر معزی آنجا که شترش را وصف می نماید گوید:

هامون نوردی تیز رواندك خور و بسیار دو

از آهوان برده گرو در پویه و در تاختن

فصل چهارم

نظری به پروژه وادی هیلمند

به مثابه بزرگترین پروژه اقتصادی کشور

پس منظر اقدامات دولت در جهت احیاء مجدد وادی هیلمند:

در دوران سلطنت امیر حبیب الله خان به آبادی و عمران بعضی از قسمت های کشور توجه به عمل آمد که یکی هم از آنجمله وادی هیرمند (امروز ولایت هلمند) بود. او در سفری که به کندهار انجام داد به نایب الحکومه کندهار سردار محمد عثمان هدایت داد تا نهری جهت سرسبزی دشت های سواحل شرقی هیرمند علیا حفر کند. در اثر این هدایت حفر نهر مذکور که بعداً به نهر سراج مسما گردید از محل سنگین شروع شد، ولی متأسفانه که جنگ عمومی اول، اثر سوء خود را براین گوشه آسیا نیز انداخت و مدتی کار حفر نهر به علت نرسیدن ماشین آلات و وسایل ضروری معطل ماند. در ماه

های اخیر جنگ بین المللی مردم افغانستان مدتی برای حصول استقلال کشور و زمانی در اثر اغتشاشات داخلی از انجام کارهای عمرانی باز ماندند. بالاخره در سال ۱۳۱۱ش / ۱۹۳۲م عده از مردم گرشک به رئیس تنظیمه کندهار عرایضی تقدیم کردند و از حکومت خواستند تا در جوی کشی منطقه به آنها کمک کند. در دوران همان سال رئیس تنظیمه غلام فاروق عثمان از منطقه گرشک تا نزدیکی های نادعلی، خط مخروبه نهر بغرای سابقه را ملاحظه نمود و راپور مفصلی از مشاهدات خود به حکومت تقدیم کرد. در این مشاهدات یک نفر متخصص ایتالوی بنام «الوازی» با رئیس تنظیمه همراه بود. در سال ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳ دو باره برای نایب الحکومه کندهار جهت مطالعات منطقه هدایت داده شد غلام فاروق عثمان این بار راپور دوم را ترتیب داده بکابل فرستاد که در اثر آن برای تکمیل کار باقیمانده نهر سراج هدایت رسید. کار نهر مذکور که در وقت امیر حبیب الله خان آغاز شده بود در سال ۱۳۱۴ش / ۱۹۳۵ خاتمه یافت و بروز ۲۶ جوزای همان سال رسماً افتتاح شد.

در حفر مجدد نهر سراج علاوه بر مهندسین داخلی یک نفر مهندس المانی بنام مستر سیمه و یک نفر متخصص جاپانی بنام فیوجوش نیز سمت رهنمایی داشتند. (نقشه دیده شود) این را باید به حیث اولین قدم انکشافی یا مقدمه طرح پلانهای انکشافی دولت به منظور بهره برداری از ذخایر و منابع سرشار طبیعی وادی هیرمند قبول کرد.

در سال ۱۳۱۶ش (۱۹۳۷م) از طرف حکومت یکنفر مهندس جاپانی بنام کمیوتو به گرشک اعزام گردید تا در قسمت حفر نهر بغرای مطالعه کرده طرح آن را روی کاغذ بریزد. مهندس مذکور مطالعات خود را در قسمت خط سیر نهر و سرزند آن انجام داد و در نتیجه در اوایل سال ۱۳۱۸ به تعمیر بند آبگردان و همچنان به حفر نهر اقدام شد. کمیوتو سربند نهر را دو کیلو متر

پایان تر از پل آهنی در قریه چرخ انداز تعیین نموده بود ولی در همین سال مهندس دیگر جاپانی بنام سویاباشی بر نقشه مهندس اول در قسمت سربند نهر اعتراض کرده محل آن را در شش و نیم کیلومتری شمال دریا در قسمت «زنبولی» تعیین نمود و نظریات و دلایل خود را به وزارت فواید عامه تقدیم کرد که در اثر آن وزیر فواید عامه مرحوم رحیم الله خان با دسته یی از متخصصین المانی و هالیندی و خود سویا باشی به گرشک آمده و از نزدیک نظر سویاباشی را تایید کردند و همچنان عرض نهر را نیز از ۵- ۱۳ به ۳۱ متر هدایت داد. کار نهر از ۱۳۲۰ش (۱۹۴۱) بشدت جریان داشت و در سال ۱۳۲۳ش نظریه بوجود آمد که در پهلوی کارنهر مطالعه خاک نیز صورت گیرد. برای این کار از طرف ریاست مستقل زراعت آن وقت شاعلی محمد زمان خان با چند نفر دیگر موظف گردید که مطالعه آنها دو سال را در بر گرفت.

در سال ۱۳۲۵ صدر اعظم افغانستان شاه محمودخان با چند تن از اعضای کابینه و مامورین عالی رتبه بعضی از وزارت خانه ها و سر مهندس وزارت فواید عامه الکزاندر به گرشک مسافرت نمود و در جریان اقامت شان در گرشک سه موضوع ذیل مطرح شد.

۱- کیفیت و استعداد زراعتی زمین و تهیه آب آن .

۲- ظرفیت فینانس مان پروژه به شمول استرداد پول دولت از ساحه بغرا.

۳- ارزش اقتصادی و اجتماعی پروژه .

مطالعات در تهیه این سه سوال به یک کمپنی معروف امریکایی بنام «موریسن کنودسن» حواله گردید که از طرف کمپنی به فرانک ینگ متخصص

آبیاری هدایت داده شد تا موضع به وسیله متخصصین انتر نشینل انجنیرینگ کمپنی مقیم سانفرانسیسکو تحت مطالعات علمی قرار گیرد. بالاخره کمپنی موری سن از روی مطالعات معروف به راپور (مسترینگ) سروی های متخصصین کمپنی انجنیری بین المللی را در سال ۱۳۲۹/۱۹۵۰ به حکومت افغانستان داد. مسترینگ طی راپور ماه می ۱۹۴۷ خود در مورد پروژه وادی هیرمند به نکات زیر اشاره کرده می نویسد:

۱- پروژه آبیاری گرشک و حفر نهر بغرا و تکمیل آن تا جاییکه برای آبیاری سمت راست دریا لازم باشد و حفر شاخه یی از نهر اصلی بغرا برای آبیاری ساحه مارجه ادامه یابد.

۲- ساختمان سربند بغرا و بکار انداختن برق گرشک .

۳- اصلاح و توسعه نهر مالگیر و اصلاح آبیاری حصه اول ساحه بین سربند و شمالان .

۴- حفر نهر شمالان تا نزدیک دوریشان .

۵- هموار کاری زمین های سواحل دریا که تحت آبیاری نبوده اعم از شخصی دولتی و همچنان کشیدن زابرها در آنها.

۶- حل پرابلم های زمین های ساحل دریا و اداره جدی کشت مندی بصورت سایننتفیک(علمی) .

۷- تعمیر بند کجکی

۸- بند ارغنداب

مستترینگ در این راپور مصارف پروژه را به قرار ذیل سنجیده بود:

مصرف بند کجکی	۹/۰۰۰/۰۰۰ دالر
مصرف بند ارغنداب	۲/۰۰۰/۰۰۰ دالر
مصارف پروژه آبیاری	۴۴/۰۰۰/۰۰۰ دالر
مصارف سرکهای داخل پروژه	۵۰/۰۰۰/۰۰۰ دالر
جمله مصارف	۷۰/۰۰۰/۰۰۰ دالر

در مقابل واردات مجموعی سالانه را مستترینگ به سی و هفت ملیون دالر تخمین کرده می نویسد، دولت اعاده پول مصرف را از راه های زیر جستجو کرده می تواند .

۲- از طریق محصولات گمرکی

۱- از طریق فروش برق .

۳- از طریق محصول آب

۴- فروش زمین (بهبود حالت زارع و تربیه یکعده افغانی در امور تخنیک بحيث حاصلات نامریی باید شمرده شود.)

"مستترینگ" در ماه دسمبر ۱۹۴۹ راپور مفصل دیگری ترتیب و در مقدمه آن چنین نوشت :

از سپتمبر ۱۹۴۶ ببعد کمپنی موری سن کنودسن به اثر تقاضای مامورین وزارت فواید عامه و ریاست مستقل زراعت و کابینه دولت افغانستان

یک سلسله تتبعات زراعتی را به راه انداخته که باساس پرو گرام کار شامل فعالیت های زیر بوده است :

۱- سروی خاک و تصنیف زمین های زراعتی .

۲- تجربه ها و زراعت تجربوی . علاوهً سروی آبهای زیر زمینی نیز مطالعه شد.

از ساحه نیمروز، دشت بکوا، یک ساحه تقریباً (۲۵۰/۰۰۰) هزار ایکر در کندهار بشمول وادی ارغنداب ترنک و ارغستان تحقیق و تدفیق شد.

مستریک می گوید: سه سال سروی خاک، تحقیقات و مطالعات و زراعت تجربوی در افغانستان نویسنده را اجازه می دهد تا نظریات زیر را ارائه کند:

۱- جنوب غرب افغانستان ساحه عظیم زراعتی آب و خاک انکشاف ناشده را در افغانستان داراست .

۲- رقبات قابل کشت بالقوه در جنوب غرب افغانستان بسیار وسیع است ولی رقبه یی که امروز کشت می شود یک کسر خود آن مجموعه است (سبب های آن : نارسایی آب و مشکلات زرع است).

۳- دریای هیرمند و معاونین آن در صورتیکه کنترول شوند و تنظیم گردند رقبه چندین برابر رقبه موجوده را آبیاری کرده می تواند.

۴- ساحه مذکور منابع آب های زیر زمینی دست نخورده دارد و اگر دست زده شود ساحه عظیم را آب می دهد.

۵- انواع مختلف زراعت درین ساحه به حاصل رسیده می تواند، چنانچه تنباکو، لبلبو، پنبه ، کچالو، بادام ، بادام زمینی، انواع سبزیجات و علوفه موقتاً تجربه شده .

۶- حاصلات زراعتی جنوب غرب افغانستان چند برابر حاصل موجود شده می تواند، اگر ساحه کشت توسعه یابد و مقدار آب آنها تنظیم و اصلاح شود و اراضی از خطر سیل حفظ شود و طرز زراعت اصلاح گردد.

۷- این ساحه برای بازار های خارجی نزدیک تر است .

حصه اعظم راپور مسترینگ در مورد تجربه های او در فارم های زنبولی و نادعلی است، اما در حصه انکشاف عمرانی بعضی حصص راپور ۱۹۴۷ را تائید و بعضی قسمت ها را تجدید می کند. در صفحه ۳۵ راپور قدم های انکشافی را ذکر کرده می گوید:

۱- سروی و تجربه ادامه داده شود.

۲- پروژه بغرا، چون یک حصه بغرا سربند دو سایفون و در حدود ۳۰ کیلومتر نهر ساخته شده است، انهار فرعی ساختمان ها و رساندن آب به مزارع تکمیل شود ساحه زراعتی در حدود ۱۰۰/۰۰۰ ایکرا در بردارد.

۳- بند کجکی ، بند ارغنداب :

بند کجکی برای ذخیره کردن آب کافی ساحه پایانتر از بند لازمی است .

۴- ساحه قندهار که در منطقه میوه زار ارغنداب واقع است و در سالهای ۱۹۴۶ و ۴۷ به بی آبی شدید مواجه شد، ایجاد تعمیر بند ارغنداب محدود است برای تقویه آن چاه ها حفر و بمبه های برقی نصب شود. این بمبه

ها از برق ارغنداب استفاده خواهند کرد. بند ارغنداب در حدود ۲۰۰/۰۰۰ ایگر زمین را مستفید خواهد ساخت .

۵- ساحه بین گرشک و شمالان، این ساحه از نهر بغرا استفاده کرده می تواند بلکه ادامه طبیعی منطقه نهر بغرا است. خاک این ساحه عمیق تر و از سایر حصص نهر بغرا برتر می باشد. بعضی حصص باخطر سیلاب مواجه و بعضی باطلاقی است که حصص زیاد آنرا جنگل گز اشغال کرده و باید پاک شود. زمین هموار و زاه برهای لازمه کشیده و سیلاب ها دفع گردد. در حدود ۶۵۰۰۰ ایگر در این ساحه موجود است .

۶- ساحه گرشک و کجکی، این ساحه مانند ساحه ارغنداب برای نموي تاك و میوه مساعد است و در بعضی حصص زاه بر کشی و در بعضی حصص تسطیح و هموار کاری بکار دارد. در حدود ۳۰۰۰۰۰ ایگر زمین قابل زرع درین ساحه دیده می شود.

۷- نهر سراج - ساحه نهر سراج به ۳۰۰۰۰ ایگر تخمین می شود. نیم این رقبه نسبتاً خوب و نیمه دیگر آن ادنی است .

۸- گرمسیر: ساحه بین شمالان الي چاربرجك، گرمسیر یاد می شود. این ساحه در حدود ۱۰۰/۰۰۰ ایگر زمین که شامل اراضی مثبت زراعتی است کمتر از نیم آن کشت می شود. حصه اعظم آن مورد خطر سیلابهای دریایی است که طبعاً باید چاره شود و آب دریا تحت کنترل آورده شود.

۹- چخانسور : ساحه بسیار وسیع است، سطح آن هموارو خاک آن عمیق است ساختن آبگردانهایی مناسب و اصلاح زمین و توسعه آنها و حفر آنها حاصل اهالی را چندین برابر خواهد کرد.

۱۰- فراه : ساحه قابل زرع در حدود ۱۰۰/۰۰۰ ایکر است ولي تا پیدا کردن ذخایر آب کشت آن محدود به آب جاري دریا و کاریز است، شاید تعمیر بند و یا بندهای آب ذخیره برای کشت مندی تمام ساحه مناسب دیده شود.

۱۱- دشت بکوا: دشت وسیع است که آب ندارد و شاید بعد از مطالعه جریان آب و ریکارد چند ساله جریان ممکن شود روی دریای خاشرود بندي تعمیر شود تا يك رقبه در حدود ۱۰۰/۰۰۰ ایکر تحت انواع کشت بیاید.

این راپور در زمانی بدست می آید که قرار داد ۱۹۴۶ ختم و در نظر قرار داد دیگری روی دست گرفته شود.

چون بنا بود از بانک انکشاف بین المللی امریکا برای تمویل (فینانسیس کردن) پروژه ها قرضه گرفته شود. راپورهای از طرف کمپنی تهیه و توسط وزارت فواید عامه به اکزم بانک امریکا داده شد و این راپورها اقتصادی بودن پروژه های تحت قرار داد ۱۹۵۰ را صریحاً تایید می کرد.

اکزم بانک چند نفر متخصصین خود را به افغانستان فرستاد از قبیل «مسترکمبل» و فرنچ و انجنیر اکزم بانک (کهکر) به کندهار آمدند.

آنها بعد از ملاحظه و معاینه ساحه ها و مذاکرات اقتصادی و مطالعات تخنیکی، مفید بودن پروژه ها را تائید کردند. منجمله متخصصین مستر کهکر بعداً بحیث مشاور وادی هیرمند تحت قرار داد ۱۹۵۴ استخدام شد.

قرارداد دوم از طرف وزارت فواید عامه و کمپنی موريسن در سال ۱۹۵۰ به امضاء رسید. بعضی از سفارشات مسترینگ تحت قرارداد ۱۹۵۰ عملی گردید، از قبیل تعمیر بند کجکی، بند ارغنداب، حفر نهر شمالان و بند

سیل گردان نادعلی، ادامه نهر بغرا تامارجه از جمله کارهای عمده قرار داد ۱۹۵۰ بود.^۱

پس از راپور مسترینگ دو نفر متخصص دیگر آمریکایی موسوم به دکتر فلاي و مسترسوت مؤلف گردیدند تا مطالعات خاک و زرع را در وادی ترنگ کندهار هیرمند و نیمروز بشکل نهایی آن تکمیل نمایند. این دو متخصص راپور کار خود را طی دو جلد کتاب ضخیم در سال ۱۹۵۸ بریاست عومی انکشاف وادی هیرمند تقدیم نمودند.^۲

پروژه های بزرگ ساختمانی در وادی هیلمند و ارغنداب :

پروژه های انکشافی وادی هیرمند برای اولین مرتبه با حفر نهر بغرا در سال ۱۳۱۶ آغاز شد و چنانکه اشاره شد در سال ۱۳۲۵ قرار دادهای ساختمانی آن با کمپنی (موری سن) عقد گردید و پس از تکمیل ساختمان های بزرگ بند کجکی، بند ارغنداب، سر بندکانال بغرا و حفر انهار بغرا، شمالان، مارجه، درویشان و کانال جنوبی ارغنداب دستگاه برق کرشک، سرک های داخل پروژه و سروی های انجیری که در ذیل هر کدام آنها معرفی می گردد. استفاده از آنها از شروع پلان های انکشافی دولت میسر گردیده است.

بند کجکی :

^۱ - تاریخچه مختصر وادی هیرمند، سال های ۱۳۱۵ - ۱۳۴۰، ص ۱۱ ببعد

^۲ - راپور اجرات هیرمند و ارغنداب، بمناسبت سالگرد ۵۲ جشن استقلال کشور، ص ۷۰

در تابستان ۱۹۴۶ میلادی به متخصصین و انجیران کمپنی (موری سن) وظیفه داده شد تا امکانات ساختن بندی را بر رودخانه هیرمند مطالعه کرده به حکومت راپور مفصل آنرا تقدیم کنند.

متخصصین و انجیران کمپنی مذکور بعد از مطالعات دقیق جریان رودخانه هیرمند بالاخره در نزدیکی قریه کجکی در یکصد کیلومتری شمال شرق گرشک یک موضع بسیار مناسب طبیعی را برای اعمار بند ذخیره کجکی کشف و به حکومت اطلاع دادند و متعاقباً بکار ساختمان بند شروع کردند.



بند کجکی در ماه می ۱۹۵۰ شروع و در نوامبر ۱۹۵۲ تکمیل شد،
ارقام ذیل مبین عظمت و خصوصیات ساختمانی بند است :

- ۱- ارتفاع بند ۱۰۰ متر
- ۲- طول بند ۲۷۵ متر
- ۳- عرض در حصه قاعده ۴۲۰ متر
- ۴- حجم پرکاری از سنگ و ریگ و خاک ۳ میلیون ۲۲۵ هزار متر مکعب .

۵- امکانات تولید قوه ۱۲۰ هزار کیلووات

۶- طول جهیل (کاسه بند) ۸۵ کیلومتر و عرض ۲ کیلومتر .

همچنان تونل آبیاری آن دارای ۷۱۷ متر طول و ۱۰/۶۰ متر ارتفاع و ۱۰/۴۰ متر عرض می باشد. تونل برق آن به طول ۵۷۵ متر و ارتفاع ۱۰/۶۰ متر و عرض ۱۰/۳ متر می باشد که در هر دو تونل یک هزار و دو صد متر مکعب کانکریت به مصرف رسیده است . ظرفیت والوهای تونل آبیاری هنگامی که آب به سطح پرچاوه باشد (۷۸۰۰) مکعب فـت در ثانیه حساب شده است . غرض عمده و اساسی از احداث این بند آنست که آبهای سیلابی را به منظور استفاده در موقع کم آبی ذخیره نماید و از این جهت کنترل سیلاب غایه ضمنی این بنا دانسته می شود. قدرت فعلی ذخیره آب در بند (۱/۵۰۰/۰۰۰) یک میلیون و پنجمصد هزار ایکرفت بوده که با نصب دروازه های پرچاوه بند که در اصل پلان ابتدایی پیش بینی شده ظرفیت ذخیره بند به دو میلیون و سه صد هزار (۲/۳۰۰/۰۰۰) ایکرفت بالا برده شده می تواند و درین صورت امکان کنترل سیلاب بوسیله بند ذخیره بیشتر میسر می گردد.

استفاده از قدرت تولید انرژی برق که بوسیله ساختمان بند ممکن

گردیده هدف سوم اعمار آنرا تشکیل می دهد. مقدار نهایی انرژی برق که در صورت نصب توربین ژنراتورها از بند کجکی بدست آمده می تواند یکصد و بیست هزار کیلو وات سنجش شده است . با اعمار این بند امکانات آبیاری بیش از هفتصد هزار ایکر زمین میسر شده که این رقم بر علاوه اراضی صالح زراعت سیستان ایرانی که اقلاً رقم آن به ۵۰۰/۰۰۰ (پنج صد هزار) ایکر می رسد می باشد. مصارف این بند عظیم بالغ بر (۱۲/۵۴۳/۸۸۹) دالر گردیده است .

بند ارغنداب :

ساختمان بزرگ دیگری که توسط کمپنی موريسن آمريکايی بر یکی از بزرگترین معاونین دریای هیرمند ساخته شده، بند ارغنداب است . عامل اصلی اعمار این بند هماتا کم آبی و خشک سالی ۲۶ - ۱۳۲۵ است که به اثر آن اکثر باغداران آن سرزمین به قطع اشجار و تاکستان های خویش شروع کردند و نزدیک بود که وادی سرسبز و شاداب ارغنداب با همه باغستان هایش از بین برود و خسارت بزرگی بر پیکر اقتصادی کشور وارد آید، همان بود که به اراده دولت کمیسونی برای چاره جویی این آفت بزرگ کم آبی تعیین و به کندهار اعزام گردید. در نتیجه کمیسیون مذکور احداث یک بند ذخیره را بر رودخانه ارغنداب به حکومت پیشنهاد نمود و به این ترتیب دومین قدم مفید انکشافی برای حفظ باغستان های وادی ارغنداب و سرسبزی و شادابی حوزه کندهار گذاشته شد.

کار ساختمان ارغنداب در ماه جون ۱۹۵۰ آغاز گردید و در جنوری ۱۹۵۲ خاتمه پذیرفت. این بند پانین تر از قریه دهله به فاصله ۲۵ کیلومتری

شمال شهر کندهار واقع است. ارقام ذیل بیان گر خصوصیات ساختمانی بند و قوه بزرگ برق آن است .

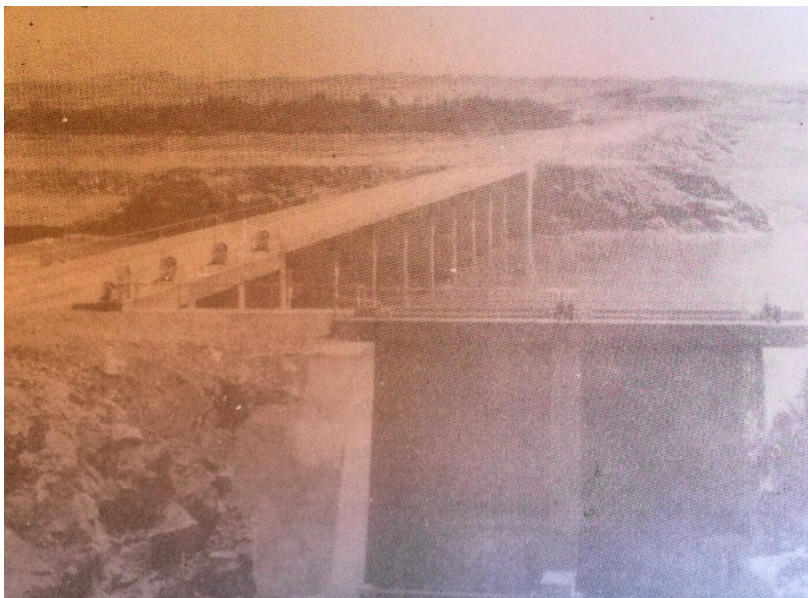
الف / بند ارغنداب :

- ۱- ارتفاع بند ۵۰ متر
- ۲- طوب بند در قسمت فوقانی ۵۳۰ متر
- ۳- طول بند در قسمت تحتانی ۲۲۰ متر
- ۴- ضخامت بند در قسمت قاعده ۲۲۶ متر
- ۵- حجم پرکاری دیوارهای بند دو میلیون پنجصد هزار متر مکعب
- ۶- طول جهیل (کاسه) بند ۱۸ کیلومتر
- ۷- عرض اوسط ۲ کیلومتر

ب/ تونل بند بظرفیت ۱۸۵۰ مکعب فت فی ثانیه :

- ۱- طول تونل ۲۶۴ متر
- ۲- شعاع تونل ۴۰ متر
- ۳- مجموع کانکریت که در هر دو تونل مصرف شده ۲۲۰۰ متر مکعب
- ۴- قوت تولید برق ۹۵۰۰ کیلووات

بند ارغنداب دارای دو پرچاوه هر کدام بعرض ۲۴۰ متر و ۱۰۰ متر میباشد.



بندهای کجکی و ارغنداب که باوسایل عصري کنترول و تنظيم جريان آب مجهز میباشد، منافع بزرگ در تضمين آب اساسي براي زراعت و تامين انرژي برق به بار آورده است. خصوصاً باساختمان و تکميل بند ارغنداب خطر خشك سالي هاي متواتر ساحه کندهار که محصول زراعت و ميوه جات را متضرر مي ساخت به صورت صحيح رفع گرديده است. ظرفيت کاسه اين بند سه صد و هشتاد و هشت هزار (۳۸۸۰۰۰) ايکرفت حساب شده و ساحه زمینی که توسط اين بند آبياري شده ميتواند یکصد و سي هزار ايکر زمين تخمين شده است . اين بند به مصرف ۶/۶۰۷/۶۲۵ دالر تکميل گرديده است .

بند آبگردان ارغنداب :

در ۲۵ کیلومتری شمال شهر کندهار ساختمان بند انحرافی به طول ۴۰۰ متر و عرض ۱۵ متر در عرض رودخانه در ۱۹۵۷ ساخته شد که جریان آب را به طرف بنای کانگریتی بند سوق می دهد. بنای کانکریتی بند بطوری دیزاین و تعمیر شده که در عین حال از آن بحدیث پل اساسی جهت عبور و مرور عراده جات کار گرفته شده می تواند. این بند دارای ۱۳ اطاق کانگریتی است که از آنجمله ۳ اطاق دارای دروازه های آهنی برای کنترل جریان آب می باشد و ۱۰ اطاق دیگر آن به حیث پرچاوه جهت عبور آب دریا کارمیدهد. طول مجموعی ساختمانی بند ۹۱ متر است .

نهر جنوبی ارغنداب که از این نقطه آب می گیرد دارای مدخل کانکریتی و دروازه آهنی برای کنترل جریان آب میباشد که با باز و بسته شدن دروازه های بند و مدخل نهر مقدار آب طرف ضرورت به سهولت در نهر جریان می یابد. بند مذکور در ۱۹۵۷ بعد از مصرف (۱/۰۵۷/۰۵۹) دالر تکمیل گردید.

نهر جنوبی ارغنداب :

از نقطه سرزند ارغنداب به ظرفیت ۱۵۰۰ مکعب فت در ثانیه آغاز یافته و برای ۲۵۰ هزار جریب زمین آب کافی تهیه می نماید. در فاصله هفده کیلومتری این نهر از نقطه سرزند شاخه دیگری به ظرفیت ۹۵۰ مکعب فت در ثانیه که امکان آبیاری ۱۳۰ هزار جریب زمین را مساعد می سازد، به سوی پروژه ترنک امتداد یافته و بقیه آب نهر جنوبی ارغنداب به انهار موجوده ارغنداب شمالی توزیع می گردد. در نزدیکی فابریکه موجوده برق کندهار نهر

مذکور يك آبشار بزرگ براي توليد انرژي برق نيز تشكيل داده است. شاخه نهر ترنك چنانكه قبلاً ذكر شد تا ۴۷ كيلومتری پروژه ترنك امتداد دارد. این نهر چون از کوه «بابا ولي» عبور مي نماید لذا به طول ۲۹۰ متر در عرض کوه مذکور تونل بزرگی حفر گردیده است. این نهر در ۱۹۵۷ با مصرف اسعاري ۱۰۴/۱۰۲ (دالر به پایه تکمیل رسید.

کمیسئون بیطرف دلتای هیرمند درموردانکشافات آبیاری در قسمت علیای وادی هیلمند چنین متذکرشدند :

انکشافات در قسمت علیای دریای هلمند :

۱۷۳- دو پروژه ساختمانی که فعلاً در جریان است ویا در نظراست که ساخته شود وامکان دارد ساختن آنها بر جریان دریای هلمند در نزدیکی دلتا تاثیرات زیادی وارد کند، عبارت است از تعمیر بندکجکی که توسط آبیاری اراضی پایان آن نقطه که از دلتا به حد بند کمالخان بقسمت علیا تر واقع است.

۱۷۴- بند کجکی به فاصله ۳۰۰ میل بالاتر از دلتای در نقطه ایکه کوه ها درمیدان باهم ملاقی میشوند از طرف حکومت افغانستان ساخته میشود. ارتفاع این بند ۱۰۰ متر ودر حدود ۳ میلیون ایکرفت آب را ذخیره خواهد نمود. این مخزن مقدار زیاد آب را از جاری شدن به قسمت های سفلی مانع خواهد شد. جریان اضافی که عموماً باوقاتی رخ میدهد که آب برای آبیاری چندان ضرورت نمی افتد. دراین مخزن برای روزهای مبادا آب ذخیره خواهد گردید. این بند سبب شسته شدن رسوبات مناطق سفلی خواهد شد. و تا یک اندازه بار سنگین رسوبات را از قسمت های مذکور تقلیل خواهد داد. هریک از پروژه های فوق بر کار آبیاری دردریای پانین تر بشمول دلتا تسهیلات فراهم خواهد آورد.

۱۷۵-پلانه‌های اپریشن اصلی مخزن کجکی بدسترس هینت نبود و کمیسوین نمیداند که بصورت عملی از مخزن مذکور چه گونه استفاده بعمل می‌آمد. از مطالعه اپریشن‌های آزمایشی آن چنین برمی‌آید که در اپریشن آن بعضی محدودیتها پیش بینی شده میتواند. یک قسمت ظرفیت برای کنترل سبزیجات سیلابی که مقارن به آغاز ذخیره نمودن آب واقع میشود، مسلم پنداشته شده و یک قسمت دیگر آن بحیث یک مخزن احتیاطی کار خواهد داد تا تنها در مواقعی که جریان آب خیلی ها کم باشد از آن استفاده شده بتواند. تا جای که معلومات بدست است برای کنترل سیلاب در مخزن مذکور ظرفیتی تخصص داده نشده چنانچه بدون اینکه برای کنترل سیل کدام ظرفیتی علیحده گذاشته شود هنوز هم از سیلاب کدام خطری متصور نیست، زیرا سیلاب ها عموماً ظرف ماه های بهار از فبروری تا اپریل واقع میشود. در اخیر موسم سیلابی مخزن بحد نهائی ظرفیت خود پرخواهد شد و یا اینکه لبریز خواهد گردید. متعاقباً در ۸ یا ۹ ماه دیگر آب ذخیره شده بمصرف خواهد رسید و لزوم بیشتر آب برای آبیاری درخزان است. در نتیجه قبل از اینکه موسم سیلابی رخ دهد مخزن خیلی ها خالی شده و برای گرفتن سیلابی که در بهار آینده واقع شود جای زیاد وجود خواهد داشت تا که این جای خالی پرگردد. احتمال لبریز شدن آب نمیرود. در نتیجه حجم جریان سیلاب در سیلابهای عادی بهاری به اندازه قابل قدری تقلیل خواهد یافت.

از رهگذر تاثیرتالابی ذخیره مقارن به صعود سطح آب بالاتر از تاج یا قله لبریزگاه یک منفعت دیگر کنترل سیلاب خواهد شد. اگرچه برای این مقصد ظرفیتی تخصیص داده نشده سیلاب ها مدهشی و غیر عادی نظیرآنکه در سال ۱۸۸۵ بوقوع پیوست. بطوری تحویل خواهد یافت که منفعت قابل توجهی از آن منتج نخواهد شد.

۱۷۶- ظرفیت مجموعی که برای مقاصد فوق الذکر پیش بینی شده بتواند فعلاً تخمین شده نمیتواند، اما از آنجا که منظور اساسی در تعمیر بند آن است که برای آبیاری آب ذخیره شود بنابراین فرض شده میتواند که یک قسمت بزرگ مخزن برای همان منظور (ریزرو) نگهداشته خواهد شد.

۱۷۷- در جایی که کنترول مزید در قسمت های علیای دریا وجود نداشته باشد، بین جریان اوسط سالانه یک نهر و ظرفیت ذخیره که در مخزن آن تهیه شده یک رابطه موجود است و این رابطه از حقایق و معطیات متعدده که از چندین نهر دیگر بدست می آید ثابت میباشد. این رابطه بین حدود های که متکی است بر خصوصیات عمومی منطقه بدرفت بالاتر از بند و شرایط اقلیمی که منتج بجریان آب میگردد تا یک اندازه متغیر میباشد. این حدود ها در مقدار اوسط آب سالانه که برای ضرورت آبیاری بقدر کافی تهیه شده بتواند در صورتیکه ظرفیت ذخیره (۲۱۵۰۰۰۰) ایکرفت فرض گردد در مورد مخزن کجکی (۲۱۶۰۰۰۰۰) تا (۲۱۵۰۰۰۰) ایکرفت میباشد.

از مطالعات آزمایشی اپریشن مخزن که حساب لزوم اساس آن بعضی فرضیات بوده و در موعده بین اکتوبر ۱۹۴۶ تا دسمبر ۱۹۵۰ تقریباً سالانه (۲۱۶۰۰۰۰۰) ایکرفت را برای آن دوره نشان میدهد. این مقدار تحلیل فوق را تانید میکند زیرا بین حدود های معینه فوق واقع میباشد و هرگاه مقدار آب سالانه از این حد تجاوز کند مخزن نیز لبریز خواهد شد.

۱۷۸- توسط منطقه آبیاری باستقامت دریای هلمند در افغانستان طوری که اکنون برای قسمت دریا بین بند کجکی و بند کمالخان در نظر گرفته شده از همه بیشتر جهت انکشافات پروژه بغرا تمرکز خواهد یافت. واضح است که تمام منطقه که آبیاری آن در نظر است بصورت فوری تحت آبیاری نخواهد آمد. تعمیر نهرها ویا ترمیم و اصلاح نهرهای قدیمه تا برای این اراضی جدید آب

تهیه کند. در مورد علاقه بغرا هم اکنون آغاز شده است. ظرفیت اضافی نهر تا موقعی که تنظیم آب برای مخزن در قسمت علیا تهیه نشود مورد ضرورت نخواهد بود.

۱۷۹- اراضی ایکه اکنون تحت آبیاری نهر بغرا در می آیند در حقیقت جزء اراضی است که سابقاً توسط نهر قدیم بغرا آبیاری میشد. در اثر ملاقات با ریش سفیدان گرشک و در مقام چاه انجیر به کمیسیون معلوم گردید که نهر قدیم بغرا برای سالیان متمادی کار می داد و مورد اسفاده بود تا اینکه سیلاب ۱۸۸۵ آن را منهدم کرد. پس از سیلاب مذکور هر قدر کوشش کردند تا نهر مجدداً ترمیم کنند، مصارف آن از نقطه نظر کار و زحمت خیلی گران تمام میشد و چون موفقیت دست نداد مجبور از آن صرف نظر کردند (در نتیجه اراضی بالاتر از گرشک که قبلاً توسط آن نهر آبیاری میگردد به نهر های دیگری الحاق یافته و بدین ترتیب به استفاده از اراضی مذکور دوام دادند و به تعمیر یک نهر جدید برای بغرا در سنه ۱۹۳۶ اقدام بعمل آمد. اما اقدام مذکور بزودی معوق ماند. کار احداث و تعمیر نهر کنونی بغرا در سال ۱۹۴۶ آغاز یافت. در موقعی که کمیسیون در اخیر اکتوبر ۱۹۵۰ از نهر بغرا دیدن نمود کار قسمت اول نهر تکمیل شده بود و یک مقدار کم آب را هم برای آزمایش در آن جاری ساخته بودند. معلوماتی که راجع به اندازه انکشاف اراضی متعلق این نهر در آن وقت بکمیسیون داده شد اساساً همان معلوماتی بوده که قبلاً به ایران داده شده بود و آن بشرح زیر است:

تجویز بعمل آمده است که این منطقه بصورت میترانه قسمی آباد ساخته و انکشاف داده شود که به اخیر ۱۹۵۰ اقلاً در حدود ۵۰۰۰- ایکر زمین زیر آبیاری بیاید. در طول ۱۹۵۱ ده هزار ایکر دیگر و در ۱۹۵۲ پانزده هزار ایکر دیگر و در اواخر ۱۹۵۳، ۲۰ هزار ایکر دیگر و در ۱۸۰ مناطقی که فعلاً

٢٠٥، ١٩٩.

عرض رودخانه هیرمند اعمار گردیده داراي دروازه هاي جهت كنترول جريان آب در نهر بغرا مي باشد(رك - عكس)



سربند بغرا

نهر بغرا:

اين نهر كه در سال ۱۳۱۶ كار آن شروع شده در سال ۱۳۲۸ تكميل گردیده، طول آن ۷۵ كيلومتر و داراي ۲۱۰۰ - ۲۳۰۰ مكعب فـت في ثانيه ظرفيت نهايي مي باشد. نهر بغرا از لحاظ طول و ظرفيت و اهميت آن در آبياري سه پروژه بزرگ زراعتي نادعلي ، مارجه و شمالان بعد از بند هاي ذخيره از جمله بزرگترين ساختمان هاي آبياري وادي هيرمند محسوب مي شود. در طول نهر ساختمان هاي متعدد براي كنترول و انتظام جريان آب و توزيع آن به انهار فرعي وجود دارد. در مواضعي كه نهر از شيله هاي سيلابي عبور مي كند، سيفون هاي بزرگ در محل تقاطع آن ساخته شده است كه آب

های سیلابی از روی آن عبور می نماید. پرچاوه های نهر آب اضافه از حاجت را به دریا می اندازد. در نزدیکی گرشک از نشیب کافی نهر برای تولید قوه برق استفاده شده و فابریکه برق به قوت ۴۵۰۰ کیلووات برق روی نهر اعمار گردیده است. بوسیله نهر بغرا پروژه های نادعلی و مارجه که عبارت از دو پروژه جدید دشتی است، تحت آبیاری قرار گرفته و پروژه شمالان که ذریعه این نهر آبیاری می شود، قبلاً بعضی حصص آن تحت زرع بوده است ولی آب اساسی و کافی برای زراعت این پروژه بوسیله این نهر تهیه شده است. در حفر این نهر (۴/۶۴۵/۳۰۶/۶۴ دالر) و برای اعمار فابریکه برق گرشک (۴/۷۰۰/۲۳ دالر) به مصرف رسیده است.

نهر شمالان :

شاخه یی از نهر بغرا است که ۶۶ کیلو متر طول دارد و از نقطه مانده (شیله) آغاز یافته و ظرفیت نهایی آن ۷۵ مکعب فت در ثانیه حساب شده. این نهر برای آبیاری پروژه شمالان آب کافی تهیه می کند و در طول مسیر آن آبشارهای خورد و بزرگ متعدد موجود است که به منابع تولید انرژی برق برای آسیاب ها و غیره در نظر گرفته شده و قابل استفاده است. برای حفر این نهر مبلغ (۱/۴۳۴/۰۰۵/۳۵ دالر) مصرف شده است.

نهر درویشان :

این نهر از ده کیلومتری شمال درویشان شروع شده ۵۱ کیلومتر طول دارد. ظرفیت نهایی آن ۱۰۰۰ مکعب فت در ثانیه حساب شده و برای ۱۱۰ هزار جریب زمین پروژه درویشان آب تهیه می کند.

سربند این نهر که از کانکریت در عرض رودخانه ساخته شده ۳۶۳ متر طول دارد که آب طرف ضرورت را به نهر درویشان رد می کند. ساختمان این بند در سال ۱۳۳۵ تکمیل گردید که مجهز با وسایل کنترول جریان آب برای نهر درویشان می باشد.

پروژه های زراعتی دروادی هیرمند :

اراضی زراعتی ساحه هیرمند از بند کجکی به طرف جنوب الی آخرین نقطه سرحد بفاصله ۴۰۰ کیلومتر عموماً در سواحل دریای هیرمند و معاونین آن وقوع داشته و رقبه ۱۸۰۰ مربع میل را احتوا می کند.

اکثر این اراضی زمینهای سنگزار و ریگی بوده و انکشاف آن برای زراعت مستلزم مصارف گزاف ساختمانی و آبیاری می باشد. زمینهای قابل آبیاری وادی هیرمند به استثنای حوزه ارغنداب ، بغرا و نیمروز اکثراً بصورت قطعات باریک در طول سواحل رودخانه هیرمند واقع شده است. از مجموع این اراضی براساس احصائیه قبل از سال ۱۳۴۰ ش/۱۹۶۱م در حدود ۸۸۰ هزار ایکر تخمین گردیده که از آن جمله ۲۵ فیصد آن به حیث زمین درجه ۴ شناخته می شود که تنها برای احداث چراگاه ها مناسب است. چه معمولاً زمین درجه چهارم که آماده ساختن آن برای زراعت مصارف زیاد دارد و عواید آن به تناسب مصرف ناچیز است و در ممالک بزرگ حتی در امریکا از آبادی آن صرف نظر می شود. تقریباً ۶۰۰ هزار ایکر زمین وادی هیرمند برای زرع غله مساعد دانسته می شود. طبق احصائیه های که در دست است اندازه زمین قابل آبیاری و اراضیکه تحت زرع قرار دارد در جدول آتی توضیح می شود.

تحت زرع	بدون زرع	مجموع
از کجکي الي گرشک ۲۰۰۰۰ ايکر	۴۵۰۰ ايکر	۲۴۵۰۰ ايکر
بغرا وزمين خارج پروژہ ۳۱۰۰۰ ايکر	۷۴۵۰ ايکر	۳۸۴۵۰ ايکر
مارجه ۳۰۰۰ ايکر	۲۵۶۰۰ ايکر	۲۸۶۰۰ ايکر
از گرشک الي شمالان ۸۰۰۰ ايکر	۵۵۰۰ ايکر	۱۳۵۰۰ ايکر
شمالان ۲۴۰۰۰ ايکر	۲۰۴۰۰ ايکر	۴۴۴۰۰ ايکر
سراج ۵۳۷۰۰ ايکر	۱۰۷۰۰ ايکر	۶۴۴۰۰ ايکر
درويشان ۱۰۰۰۰ ايکر	۴۵۲۰۰ ايکر	۵۵۲۰۰ ايکر
گرمسير ۱۷۵۰۰ ايکر	۳۱۳۰۰ ايکر	۴۸۸۰۰ ايکر
نيمروز بعداز چار برجک ۴۰۰۰۰ ايکر	۶۳۰۰۰ ايکر	۱۰۳۰۰۰ ايکر
ترنک ۱۵۰۰۰ ايکر	۵۳۰۰۰۰ ايکر	۶۸۰۰۰ ايکر
ارغنداب شمالي ۳۵۰۰۰ ايکر		۳۵۰۰۰ ايکر
ارغنداب مرکزي ۴۸۰۰۰ ايکر		۴۸۰۰۰ ايکر
مجموع اراضي تقريباً ۹۰۰/۰۰۰ ايکر زمين		

بايد متذکر شد که امکانات توسعه زراعتي چه در حوزه هيرمند و چه در حوزه ارغنداب بيشتر از آنچه تذکر رفت میسر شده مي تواند، اما عدم تمرکز ساحه قابل آبياري در موقعيت واحد مشکلات آبادي و انکشاف اين

اراضي را با وجود وافر بودن آب كار مشكل و پر مصرف ساخته است. بدین معنی كه چون موقعیت اراضي در طول سواحل رودخانه بصورت متفرق واقع شده ایجاب آنرا می نماید كه در هر نقطه بند و نهر جداگانه برای آبیاری و مقدار معین زمین كه در آن ساحه موجود است اعمار گردند و به همین دلیل پروژه های زراعتی وادی هیرمند مجزا از يك دیگر به فواصل مختلف در هیرمند در قسمت علیا ساحه ایست كه بوسیله نهر بغرا آبیاری می شود. این اراضي عبارت از زمین های است كه در كنار دشت های غربی رودخانه هیرمند موازی شهر لشكر گاه قرار دارد. نهر بغرا كه این ساحه را آبیاری می نماید تحت قرار دادهای ۱۹۴۶ و ۱۹۵۰ تكمیل شده است. مجموع اراضي تحت نهر بغرا به حدود ۲۰۰۰۰۰۰ ایکر می رسد.

پروژه نادعلی :

پروژه ایست در چهل کیلومتری غرب گرشك به ساحه ۴۰۰۰۰۰ جریب زمین زراعتی كه از نهر بغرا آبیاری می شود. ساختمان انهار فرعی به طول ۳۱۴ کیلومتر وجوی های فرعی به طول ۲۹۴ کیلومتر و زابرهایی سطحی به طول ۷۱ کیلومتر زابرهایی پوشیده و عمیق به طول ۱۵۲ کیلومتر و تسطیح اراضي به طول ۲۴۰۰۰ کیلومتر قبل از سال ۱۳۳۰ وبعد از آن انجام گردیده و در ۵۰۰ تعمیر دو فامیله و چهار فامیله برای رهایش ناقلین در پنج قریه اعمار و ۱۳۰۰ خانواده ناقل درین پروژه از سال ۱۳۲۹ به بعد مسكون شده اند.

برای هر خانوار ناقل در نادعلی ۳۰ جریب زمین داده شده كه ۲۸ جریب آن برای زرع گندم و دو جریب دیگر آن جهت احداث باغ میوه اختصاص دارد. چون یگانه طریقه ممكنه برای اصلاح اراضي نادعلی توسعه

شبکه زاه کُشی آن بود، تحت قرارداد ۱۹۵۴ و همچنین بوسیله دستگاه ساختمانی هیرمند و ارغنداب يك اندازه شبکه زاه کُشی که حجم کار آن در فوق ذکر شد بوسایل ماشینیری انجام گردیده و حفر زاه بره‌ای مزرعه وی را که مجموعاً ۵۰ کیلو متر طول دارد بدوش خود ساکنین منطقه گذاشته توسط دست و قوه انسانی انجام گرفت. همچنان به منظور بهبود وضع حیاتی و اجتماعی منطقه به اعمار مکاتب و شفاخانه و مراکز توسعه زراعتی مبادرت شده است. چنانکه در هر قریه يك يك مسجد جامع بصورت اساسی و پخته کاری تعمیر گردیده کار تعمیر شفاخانه عصري ۳۰ بستر در نادعلي در سال ۱۳۳۹ خاتمه یافت و تعمیر بزرگ توسعه زراعتی در سال ۱۳۳۴ به صورت عصري تکمیل گردید. از جمله اراضی زراعتی آن ساحه ۱۰۰۰ جریب زمین بحیث فارم تجربوي زراعتی اختصاص داده شده که در آن انواع تخمینانه جات زراعتی از داخل و خارج مملکت مورد تجربه قرار گرفته و از نتایج آن زراعین و ناقلین تمام ساحه استفاده می نمایند. همچنان احداث جنگلات مصنوعی در ساحه ۳۵۰۰ جریب در قریه خوشحال نادعلي در اصلاح آب و هوای منطقه بی تاثیر نیست. روی هم رفته وضع زراعت حوزه نادعلي در اثر مساعدت ها و رهنمایی های متخصصین زراعت وادی هیرمند تا اندازه بهبودی حاصل کرده به نوعیکه هر بیننده تفاوت وضع زراعتی آنجا را نظر به سالهای سابق اکنون مشاهده و تصدیق کرده اند.

پروژه مارجه :

پروژه جدید دشتی است که در جنوب شرق نادعلي واقع بوده و بوسیله انهار بغرا آبیاری می شود. ساحه زمین زراعتی آن ۶۰۰۰۰ جریب زمین حساب شده و کار حفر کانال آبیاری آن که شاخه نی از نهر بغرا است. قبلاً تکمیل و ساختمان انهار عمومی به طول ۱۷ کیلومتر و انهار فرعی به طول

۱۹۳ کیلومتر و جویهای فرعی به طول ۷۰۱ کیلومتر و تسطیح اراضی در حدود ۵۶۰۰ کیلومتر صورت گرفته است .

برای اولین بار در سال ۱۳۳۵ یک قسمت اراضی پروژه مارجہ تکمیل و برای زراعت آماده گردید. شعبه زراعت وادی هیرمند قبل از توزیع زمین به ناقلین این پروژه به منظور معلوم نمودن استعداد زراعتی خاک این پروژه اولتر به احداث فارم تجربوی مبادرت و رزید و ۲۰۰ جریب زمین برای زرع حاصلات تجربوی تخصیص داد که قسمت اعظم آن تحت نظارت مامورین فنی انواع مختلف حبوبات و سبزیجات زرع گردیده غرس اشجار در اطراف سرک ها و پارک های عمومی و غرس بته های تزئینی در سال ۱۳۳۵ آغاز و ادامه داده شد. نوعیت خاک پروژه نیز اکثراً از زمین درجه ۲ ، ۳ و ۴ بوده زمین درجه اول ندارد.

تصنیف زمین از نقطه نظر نوعیت خاک درین پروژه حسب آتی تعیین گردیده است :

۷۹۲۵ ایکر

درجه دوم

۷۴۴۳ ایکر

درجه سوم

۱۱۳۴۴ رر

درجه چهارم

اسکان ناقلین درین پروژه از سال ۱۳۳۶ آغاز یافته و در حدود ۸۰۰ خانوار ناقل درین پروژه مسکون گردیده اند. برای ساکنین این منطقه دهقان خانه ها در ۳۵ قریه جداگانه اعمار گردیده است. مرکز اداری این پروژه در کمپ مذکور متشکل از یک سلسله عمارات پخته کاری است که برای رهایش فامیل های مستخدمین خارجی دفاتر شفاخانه ، شاپ های ترمیم عراده جات،

تحويل خانه ها و غيره اعمار گردیده است. اين ساختمان ها فعلاً مورد استفاده مامورين و دواير زراعت وادي هيرمنداست. از جمله اراضي اين پروژه ۲۰۰۰۰ جريب زمين براي احداث فارم ماشيني زراعتي اختصاص داده شده است همچنان در ساحه ۱۵۰۰۰ جريب زمين هاي دشتي آن جنگل احداث شده که در تصفيه آب و هواي منطقه تاثير مهم داشته ضمناً عمل بادشکن را انجام مي دهد. درين پروژه (۳/۸۴۶/۶۵۴ دالر) مصرف شده است.

پروژه شمالان :

به اندازه هشتاد و هشت هزار جريب زمين زراعتي بصورت قطعه طويلي در امتداد ساحل راست رودخانه هيرمند واقع وداراي زمين در جه اول، دوم و سوم مي باشد. نهر شمالان که شعبه يي از نهر بغرا است در نزديكي قريه بشران از بغرا جدا شده و به طرف جنوب موازي به رودخانه هيرمند تا «سرخذز» (سرخ دژ) قريه شمالان امتداد مي يابد. کارساختمان اين نهر در ۱۹۵۳ به پايه تکميل رسيده و آب کافي براي زراعت پروژه شمالان تضمين نموده است. فعلاً قسمت عمده اين پروژه که از سابق تحت زراعت قرار داشته به وسيله ساکنين محلي زرع مي گردد که معروف است به ناوه بارکزيي ، شاخه دومي نهر شمالان نيز در اين اواخر تکميل گرديده و کار ساختماني آن توسط دستگاه ساختماني چاه انجير صورت گرفته است. اين نهر براي اضافه تر از ده هزار جريب زمين بلند آبه ناوه بارکزيي آب تهيه مي کند.

پروژه درويشان :

اراضي پروژه درویشان در ساحل چپ رودخانه هیرمند در منطقه گرم سیر واقع است و ساحه آن یکصد و ده هزار جریب زمین را احتوا می کند. آبیاری این پروژه از قریه درویشان تا قریه لکی و صفار بصورت قطعات باریک و طویل در امتداد ساحل شرقی و جنوب شرقی رود هیرمند واقع است. یک قسمت از اراضي این پروژه قبل از انکشافات اخیر تحت زراعت بوده بوسیله انهار فرعی از هیرمند آب می گیرد، انهار مذکور که تمام آنها فاقد بندهای اساسی است، آب گیری آن از هیرمند همیشه با مشکلات مواجه بوده جز در مواقع سیلاب های بهاری که سطح آب رودخانه بلند می رود، در سایر فصول سال جریان آب در این انهار به ندرت به مشاهده رسیده است. عمق بستر رودخانه هیرمند در این نقطه و شدت جریان آب امکان ساختمان بندهای محلی را در عرض رودخانه از طاقت مردم بوسیله دست بکلی از میان برده و جز بوسیله ساختمان بند اساسی مشروب ساختن این ساحه مشکل بزرگی است. آبیاری این منطقه مروط به ماه های اول سال است لهذا غیر از کشت های بهاری گندم و جو زراعت فصول تابستانی و سبز برگ در این مناطق رواج ندارد، اما استعداد زراعتی خاک های این منطقه بهتر از سایر پروژه های قسمت علیا رود هیرمند است. مجموع اراضي قابل زراعت این پروژه به حدود ۵۵ هزار ایکر می رسد و نوعیت خاک آن به چهاردرجه اتی تثبیت شده است :

درجه اول درجه دوم درجه سوم درجه چهارم

۹۰۰۰ ایکر ۲۲۵۰۰ ایکر ۱۱۴۳۰ ایکر ۶۷۶۶ ایکر

برای آبیاری ساحه درویشان نظریه تفصیلی که در فوق تذکر داده شد اولاً حفر کانال عمومی از رودخانه هیرمند و ثانیاً ساختمان بند کانکریتی در عرض دریا که آبیگیری این نهر رامیسر گرداند، در قرار داد ۱۹۵۴ کمپنی

موريسن پيش بيني شد. ساختمان اين بند در سال ۱۳۳۵ در ده ميلي شمال درويشان در عرض رودخانه هيرمند بطول ۳۶۳ متر بصورت فني تکميل گرديد. اساساً امتداد نهر مذکور تا فاصله هفتاد كيلومتری جزء پروگرام وادي هيرمند بود اما کار آن تا اخير سال ۳۶ بيش از ۵۱ كيلومتر تمديد داده نشد. حفر يك تعداد انهار فرعي و زاهبرهاي عميق قسمأ در اين پروژه عملي گرديده است كه مي توان گفت حفر كانال عمومي به طول ۵۱ كيلومتر و انهار فرعي به طول ۱۴ كيلومتر و زاه بر هاي عميق به طول هفتاد دو كيلومتر در اين پروژه انجام گرفته است .

براي انجام مامول فوق الذكر در اين پروژه (۵۳/۷۸/۳۹۳/۵۰۳ دالر) مصرف گرديده است. علاوه بر انجام ساختماني فوق در ساحه درويشان يك سلسله تعميرات اساسي بنام كمپ درويشان، مجهز باوسايل لازمه رهائش ، شفاخانه ، ليسه زراعت و ديگر مكاتب ابتدائي و دهاتي تاسيس گرديده است. كمپ مذکور با صرف ۶۴۱۵۰۰ دالر اعمار گرديده است. تذكر بايد داد كه مركز درويشان بنام «هزارجفت» ياد مي گردد و سرك درجه دوم هيرمند گرم سير از روي پلي كه بررودخانه هيرمند زده شده از اينجا مي گذرد.

پروژه سراج :

بالاخر از محل تقاطع رودخانه هيرمند ورودخانه ارغنداب در منطقه بين اين دو رودخانه پروژه نهر سراج واقع است كه ساحه ۱۳۰ هزار جريب زمين زراعتي را احتوا مي كند. تقريبأ يكصد هزار جريب زمين آن فعلاً زراعت مي شود و بيش از ۵۰۰۰ هزار خانه وار در آن مسكون اند. در زمان امير حبيب الله خان نهری از حصه سنگين براي آبياري اين ساحه كه از شمال به جنوب

در ساحل چپ رودخانه هیرمند حفر گردید. این نهر که سرک کندهار هرات را در نزدیکی جنوب گرشک قطع کرده تا نزدیکی های خرابه های بست امتداد دارد. نهر مذکور که با قوه انسانی و وسایل ابتدایی احداث گردیده فاقد سربند اساسی است، هر چند قسمت زیاد این ساحه توسط نهر مذکور آبیاری می شود اما با وسایل توزیع آب بصورت اساسی مجهز نبوده؛ فقدان شبکه زاه کشی و عدم اصلاحات اراضی قسمت بیشتر زمین های ساحه را به جبه زار و باتلاق تبدیل کرده است. کارهائیکه در این پروژه انجام شده فقط عبارت است از سروی خاکهای زراعتی و مطالعات ابتدایی. وضع کنونی نهر سراج که مطابق به این مطالعات در حدود یکصد و سی هزار جریب زمین در این ساحه انکشاف پذیر است تقریباً ۴۱ هزار دالر در این پروژه به مصرف رسیده است.

پروژه ترنگ :

بزرگترین اقدام اصلاحی و انکشافی دروادی ارغنداب ساختمان بند ذخیره ارغنداب است که قبلاً به آن اشاره شد. وادی ارغنداب بر خلاف ساحه وادی هیرمند از نقطه نظر تكثر نفوس و آشنایی مردم به فن زراعت امتیاز بارز دارد. ساحه ترنگ در ۵۰ کیلومتری جنوب قندهار واقع است و آبیاری اراضی زراعتی آن به وسیله نهر جدید ارغنداب صورت می گیرد. در این پروژه نیز ۱۳۰ هزار جریب زمین مستعد زراعتی وجود دارد که تقریباً ۳۰ هزار جریب آن با استفاده از آب های بهاری و کاریز زراعت می گردد و بقیه آن از نهر جنوبی ارغنداب که به نهر ظاهر شاهي معروف است و شاخه های منشعب آن آبیاری می شود.

نهر ظاهر شاهي که از نهر جنوبي ارغنداب جدا مي شود بعد از ۱۷ کیلومتر فاصله در نزديک کوه بابا ولي بدوشاخه تقسيم مي شود: يکي به جانب راست از روي آبشار کانکريتي پخته بعد از عبور از دستگاه مولد برق شهر موجوده کندهار، جوي شاه، پاتاب و ميان جوي را سير آب مي کند و بالاخره به رودخانه منتهي مي گردد. شاخه ديگر به سمت جنوب جاري بوده بعد از ۳۵۰ متر و قطر ۳/۲۰ متر ساخته شده است. نهر بعد از خروج از تونل آبشاري را براي توليد قوه برق تشکيل مي دهد که داراي ظرفيت نهايي ۱۲۰۰ کیلو وات برق مي باشد. نهر مذکور بعد از اين نقطه از حاشيه شمالي شهر کندهار دور خورده خود را به جنوب شهر مي رساند که در اين سير فاصله ۴۵ کیلومتر را تا دشت ترنگ طي مي کند. ظرفيت اين نهر ۷۵۰ مکعب فـت در ثانيه محاسبه شده است. در جنوب شهر کندهار سيل رو بزرگي معروف به شورآب است که گاه گاهي تا بيست هزار مکعب فـت در ثانيه آب بصورت سيلاب بدامنه جنوبي شهر فرو مي ريزد و طبعاً باعث خسارات به قراء مجاور شهر مي گردد. براي جلوگیری از خطر سيلاب به شهر و اطراف آن دولت طرح بند سيل گرداني را در جنوب نهر ظاهر شاهي ريخت که طول آن در حدود ۱۲ کیلومتر و ارتفاع بند در حدود پنج متر و عرض شيله مصنوعي ۱۵ متر است. اين سيل گردان ، سيلاب را از شهر دفع کرده به رودخانه ترنگ تحويل مي دهد. نهر ظاهر شاهي و نهر درويشان هر دو کاملاً به دقت استر شده است. استر خاكي که روي بستر و جدار انهار مذکور انداخته شده اقلأ يك متر ضخامت دارد. اين استر روي انهار به اين ملحوظ صورت گرفته تا از چکک و رسوب و از ضياع آب جلوگیری به عمل آيد. در پروژه ترنگ کارهاي ساختماني ذيل انجام شده است.

حفر نهر عمومي ۱۴ كيلومتر. انهار فرعي ۹ كيلومتر وزاه برهاي عميق بطول ۱۳ كيلومتر. قسمتي از مبالغی كه براي تكميل پروژه هاي وادي ارغنداب به صرف رسیده عبارت است :

- ۱- سروي هاي آبياري ارغنداب ۱۲۱۹۰۸/۸۷ دالر
- ۲- سربند ارغنداب شمالي ۹۷۳۴۹/۷۲ رر
- ۳- كانال جنوبي ارغنداب ۱۰۵۷۰۵۹/۱۴ رر
- ۴- حصه دوم ترنك از تونل تاسايفون ۹۴۰۳۷۶/۹۰ رر
- ۵- كانالهاي آبياري وزاه كشي ترنك ۱۵۱۹۴۳/۶۲ رر
- ۶- ترنك ورك اردر (۶۱) ۱۰۸۸۱۴۷/۴۴ رر
- ۷- رر رر (۶۲) ۲۶۴۸۳۹/۴۰ رر
- ۸- برق ديزلي كندهار و شبكه لين دورني آن ۸۹۰۱۴۹/۹۶ رر
- ۹- برق ارغنداب ۱۷۳۷۵/۷۲ رر
- ۱۰- سربند آبگردان ارغنداب ۲۰۲۴۱۰۴/۱۴ رر
- ۱۱- بند ارغنداب ۶۶۰۷۶۲۵/۹۱ رر
- مجموع مصارف ۱۵۲۶۰۸۸۰/۸۲ رر

ارقام زیر آخرین احصائیه زمین های مستعد زراعتی ساحه هیرمند و ارغنداب را از آغاز کار پروژه های انکشافی در هیرمند تا سال ۱۳۴۹ نمایش میدهد.

ارغنداب مرکزی		۲۱۸/۷۶۰ جریب زمین
۲- ارغنداب شمالی		۹۷۳۲۰ جریب زمین
۳- ترنگ		۱۷۰۳۳۰ جریب زمین
۴- کجکی		۱۷۵۴۰ جریب زمین
۵- نهر سراج		۱۳۷۲۱۰ جریب زمین
۶- نهر بغرا		۴۲۴۷۰ جریب زمین
۷- مارجه		۵۹۳۴۰ جریب زمین
۸- شمالان		۹۵۵۸۰ جریب زمین
۹- درویشان		۱۱۲۳۶۰ جریب زمین
۱۰- گرم سیر		۱۱۱۰۵۰ جریب زمین
۱۱- نیمروز		۷۶۰۰۰۰ جریب زمین
۱۲- مجموع ساحات		۱۸۲۱۹۶۰ جریب زمین

ارقام فوق نمایش گر آن قسمت اراضی است که همین اکنون مستعد و آماده زراعت است و قابلیت انکشاف مزید را نیز دارد ولی مجموع اراضی ساحه رود خانه های هیرمند و ارغنداب بالغ بر دومیلیون و هفتصد و نه هزار و هشت صد و ده (۲۷۰۹۸۱۰) جریب زمین است که متجاوز از پنج ملیون ایکر فت آب برای سیر آب کردن آنها در این دو وادی جاری است.^۱

فعالیت های عمرانی و صنعتی در وادی هیرمند:

در اواخر سال ۱۳۳۱ مرکز ریاست وادی هیرمند از کندهار به گرشک نقل داده شد و برای تعیین مرکز دایمی پروژه وادی هیرمند در همان موقع مطالعات مقدماتی به کمک متخصصین شهر سازی آغاز شد. در نتیجه مطالعات در مواضع مختلف گرشک ، لشکر گاه ، یخچال ، نادعلی، قلعه بست و غیره بالاخره مرکز کنونی در جوار خرابه های قصر سلطان مسعود غزنوی به حیث نقطه مساعد انتخاب گردید. در مطالعات مربوط به انتخاب مرکز وادی هیرمند حقایق مختلفه از قبیل وسعت منطقه برای گنجایش نفوس زیاد در آینده، نزدیکی اراضی برای تامین احتیاجات اولیه؛ امکانات آب رسانی، مساعدت خاک برای ساختمان تعمیر و بالاخره موقعیت آن به فاصله متناسب از پروژه های زراعتی از نگاه علمی دقیقانه مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و منطقه

^۱ - تا این جا مطالبی که راجع به پروژه وادی هیرمند بیان شد متکی بر محتوای نشریه های هیرمند سنبله ۱۳۳۲، سنبله ۱۳۳۶ و سنبله ۱۳۴۲ و نشریه هیرمند و ارغنداب در ۴۸ - ۱۳۴۹ و نشریه هیرمند ۴۷ - ۱۳۴۶ استوار است.

لشکرگاه که نسبت به نقاط دیگر واجد اکثر شرایط فوق بود به حیث مرکز وادی هیرمند انتخاب گردید.

از سال ۱۳۳۲ فعالیت های عمرانی در لشکرگاه آغاز و يك سلسله عمارات منازل ، تعمیرات دفاتر شفاخانه، مكتب، كلوپ ، مسجد جامع ، فابریکه سنگ رخام و فابریکه روغن نباتی هیرمند و غیره در آن ساخته شده است بطوریکه اکنون لشکرگاه یکی از شهرهای نسبتاً خیلی عصري و مجهز باوسایل نل آب و سیستم کانالیزاسیون می باشد.

لیسه لشکرگاه یکی از مدرن ترین و مجهز ترین کانون های تربیتی و فرهنگی وادی و شفاخانه عصري و مجهز لشکرگاه مرکز مهم وقایع صحت اهالی منطقه و ولایات همجوار شمرده می شود.

فابریکه سنگ رخام لشکرگاه محصولات نفیس حجاری را به داخل کشور و قسمتی به خارج عرضه می دارد. همچنان فابریکه روغن نباتی منحیث بزرگترین دستگاه تولیدی روغن نباتی و صابون، مجهز باوسایل حلای پخته و غیره بهترین وسیله کشور است . با تاسیس این دستگاه توجه دهقانان هیرمند به زرع پنبه بیشتر و کار برای يك عده جوانان و کارگران جلب گردیده و سالانه ازین رهگذر عاید عمده به دست می آورند. چنانکه این امر به طوربی سابقه در ازدیاد مقدار تولید پنبه در وادی هیرمند و ولایات مجاور آن تاثیر انداخته و سالانه هزاران تن پنبه دانه دار درین فابریکه جذب و پس از محلوج و عدل بندی عدلهای آن بخارج صادر می گردد که رقم عمده در صادرات کشور به حساب می رود.

در این جا لازم است از دستگاه بزرگ ساختمانی چاه انجنیر که در کمپ چاه انجنیر موقعیت دارد یاد آوری کرد. این دستگاه از سال ۱۳۳۲ به بعد به

عنوان دستگاه ساختمانی افغانی به فعالیت آغاز نموده است و بعداً با عقد قرار داد همکاری بین دستگاه افغانی و کمپنی عمرانی دستگاه يك سلسله عمارات و ورکشاپ های ترمیم و سايط نقلیه و ساختمانی را تکمیل نموده است. از ساختمان های بزرگ این دستگاه می توان پل دلارام دارای ۲۹ طاق و طول ۲۷۲/۴۰ متر و پل فراه دارای ۴۲ طاق و به طول ۳۹۳/۷۶ متر و پل لشکرگاه دارای ۱۶ طاق و به طول ۲۹۲/۷۵ متر و پل جدید کانال شمالان دارای ۲ طاق به طول ۲۲/۰۰ متر و پل درویشان بالای رودخانه هیرمند به طول ۳۰۰ متر و حفر کانال شمالی شمالان و ساختمان سرك های داخل پروژه که به صدها کیلومتر میرسد.

افزون بر ترمیمات دستگاه های تخنیکي و امور ترمیمات ثقلیه و حفظ و مراقب سرك های داخل و خارج پروژه را انجام داده است. علاوهً ساختمان نهر لشکری نیمروز به طول تخمین ۶۰ کیلومتر نیز در جمله فعالیت های ساختمانی این دستگاه قرار دارد و بصورت کلی می توان گفت دستگاه ساختمانی چاه انجنیر یکی از مجهزترین و بزرگترین دستگاه های ساختمانی وادی هیرمند و ارغنداب در جنوب غرب کشور به حساب می رفت.

خلاصه باید گفت که در پروژه وادی هیرمند متجاوز از دو صد میلیون دالر و تقریباً سی سال کار به مصرف رسیده ولی هنوز به پایه تکمیل نرسیده است. مع الوصف طی سالهای اخیر این پروژه وسیع زراعتی اهمیت خود را در امر ارتقای سطح محصولات زراعتی برای همه مردم کشور ثابت ساخت و امروز رقم درشت فیصدي احتیاجات غله کشور را تهیه میدارد و امید است با تکمیل پروژه آبیاری هیرمند سفلی و نیمروز يك بار دیگر مقام خود را منحیث انبار غله کشور در دل تاریخ و مردم این سرزمین نقش بزند.

امکان گسترش سیستم آبیاری دروادی هلمند و حوزه نیمروز

اصلاح اراضی و تسهیلات آبیاری :

۱- انکشاف اراضی شمالان ، تأسیسات آبیاری وزاه بری شمالان برای آبیاری منظم ۱۸/۲ هزار هکتار ساحه این پروژه (معادل ۹۱۰۰۰ جریب زمین) کفایت نکرده ایجاب می کند سیستم زاهبرهای اصلی و فرعی و کانال های آبیاری توسعه یابد کانال عمومی شمالان ظرفیت کافی بمقصد آبیاری ۲۲۲۰ هکتار (معادل ۱۱۱۰۰ جریب) زمین مساعد که در حصه سفلی آن واقع است ندارد. به مقصد توسعه اراضی تحت زرع و بهبود وضع آبیاری در نظر است اهداف مشخص فیزیکی ذیل مورد تطبیق قرار می گیرد.

اصلاح سیستم آبیاری و ساختمان تاسیسات هایدروتخنیکي احداث ۲۲ کیلومتر کانال و اصلاح ۱۳۷ کیلومتر زابره های سابقه و تحکیم بازوهای زابر و کانال ها و استرکاری آن احداث ۵۰ کیلومتر زابر عمومی و ۵۲۲ کیلومتر زابر فرعی. انتظار میرود با اكمال این پروژه ۱۵/۴ هزار هکتار (معادل ۷۷۰۰۰ جریب) زمین جدید انکشاف یافته و وضع آبیاری در ساحه ۲/۸ هزار هکتار (۱۴۰۰۰ جریب) زمین عمیقاً بهبود یابد. در ساحه مجموعی فوق الذکر شمالان جهت آبیاری مکمل به اندازه ۲۷/۷ متر مکعب آب فی ثانیه ضرورت می باشد که ظرفیت موجوده کانال شمالان آب طرف نیاز اراضی را تکافو کرده نمیتواند. غرض رفع این مشکل و تامین آب کافی در نظر است تا از جوار پل لشکرگاه کانالی به ظرفیت ۱۲ متر مکعب فی ثانیه بطول ۸ کیلومتر بشمول اعمار سربند آن احداث گردد.

۲- انکشاف اراضی درویشان :

پروژه درویشان که اساساً يك ساحه ۱۶ هزار هكتار زمین (۸۰۰۰۰ جریب) را احتوا می کند، فاقد سیستم مکمل زاهیری و شبکه های آبیاری می باشد. بمنظور تزئید سطح حاصل خیزی اراضی درویشان قرار است در ۵/۴ هزار هکتار (۲۷۰۰۰ جریب) زمین تسهیلات زاهیری و آبیاری اصلاح و انکشاف یابد. اجزای عمده پروژه قرار ذیل می باشد:

حفر زاهبر جدید اصلی بطول ۱۰۰ کیلومتر و ساختمان زاهبر های مزروعی بطول ۵۵۶ کیلومتر و همچنان اصلاح زاهبرهای موجوده بطول ۱۳۳ کیلومتر اصلاح سیستم آبیاری و هموار کاری بازوهای کانال ها و زابرها.

۳- انکشاف اراضی مارجه :

ساحه پروژه مارجه شامل ۱۷ هزار هکتار زمین (۸۵۰۰۰ جریب) بوده و بمقصد تکمیل شبکه زاهیری و آبیاری این ساحه و تزئید میزان حاصل خیزی اراضی تحت آبیاری اقدامات ذیل عملی خواهد شد:

حفر زاهبر عمومی بطول ۶۴ کیلومتر، حفر زاهبرهای فرعی بطول ۹۰۲ کیلومتر و اصلاح زاهبرهای موجوده بطول ۲۰۶ کیلومتر. ساختمان تأسیسات کوچک هایدور تخنیک در سیستم زابری و آبیاری .

تسطیح و پخته کاری های کانال و ترمیم سرك و حفظ و مراقبت با اكمال آن شرایط آبیاری در ۱۲/۶ هزار هکتار (۶۳۰۰۰ جریب) بصورت قابل ملاحظه بهبود خواهد یافت.

۴ - انکشاف اراضی نادعلی :

پروژه نادعلی ساحه ۱۴ هزار هکتار (۷۰۰۰۰ جریب) زمین را احتوا می کند که ساختمان های اساسی آبیاری مربوطه آن قبلاً تکمیل شده است. چون سیستم زابرهایی اصلی و فرعی بمقصد بهره برداری اعظمی از این ساحه کافی نمی باشد، بنابر آن در پروژه مذکور اقدامات ذیل مرعی می گردد:

احداث زاهبر اصلی بطول ۱۴۲ کیلومتر، زاهبر مزرعی بطول ۲۰۱۲ کیلومتر و اصلاح زابرهایی سابقه بطول ۸۵ کیلومتر.

احداث ساختمان های کوچک هایدرو تخنیک در سیستم زابری و آبیاری .

هموار کاری و پخته کاری بازوهای کانال و زابرهایی اصلی .

در نتیجه انتظار میرود وضع آبیاری در ساحه ۱۲/۶ هزار هکتار زمین پروژه به صورت اساسی بهبود یابد.

۵ - احداث سیستم زابری باباجی :

ساحه پروژه باباجی ۳۲۰۰ هکتار (۱۶۰۰۰) جریب زمین را احتوا می کند اصلاح ۲۰۰ هکتار زمین و همچنان کردن کاری سیلبر عمومی و ساختمان کنترل آب در ساحه پروژه تکمیل خواهد شد و مبلغ ۱۰ میلیون افغانی برای انجام این مامول بمصرف می رسد.

ترمیم کانال سراج :

کانال سراج ۸۰ کیلومتر طول داشته نسبت عدم مراقبت لازم از ظرفیت نهایی کانال که قدرت آبیاری ۱۱/۲ هزار هکتار (۵۶۰۰۰ جریب) زمین را حایز است استفاده مؤثر صورت نمی گیرد و صرف برای ۷ هزار هکتار = ۳۵۰۰۰ جریب زمین آب کافی تهیه می شود. اصلاح و ترمیم هایدروتخنیکی در مسیر این کانال سبب استفاده اعظمی و مؤثر از ظرفیت کانال مذکور خواهد شد.

ساختمان بند سراج و کانال های مربوطه :

با احداث سربند سراج بندهای متعدد خامه که بعضاً در اثر طغیان سیلاب های هیرمند متضرر می گردد توحید شده و امکان انکشاف بهبود شرایط آب رسانی در ساحه ۲۵/۳ هزار هکتار (۱۲۶۵۰۰ جریب) میسر می شود. قسمت اعظم این ساحه در نواحی یخچال، سنگین و حواشی رودخانه ارغنداب واقع بوده و بهبود وضع آبیاری ۱۵/۵ هزار هکتار (۷۷۵۰۰۰ جریب) زمین موجود حصه سراج مرکزی متصور است.

پروگرام ساختمان این پروژه شامل عناصر ذیل میباشد:

احداث سربند آب گردان در قریه حیدر آباد، بشمول تمام تسهیلات هایدروتخنیکی. ساختمان کانال عمومی جناح چپ بطول ۱۶/۶ کیلومتر و ظرفیت ۳۰۹۰ متر مکعب آب فی ثانیه. ساختمان کانال شرقی که از کانال عمومی نشأت می کند بطول ۳۹ کیلومتر و ظرفیت ۴/۵ متر مکعب فی ثانیه.

ساختمان کانال سراج غربی که از حصه نهایی کانال اصلی جناح چپ آغاز می گردد بطول ۵۲/۵ کیلومتر و ظرفیت ۲۲ متر مکعب آب فی ثانیه.

از کانال غربی سه کانال فرعی ذیل منشأ می گیرد که خصوصیات آن قرار آتی است : کانال فرعی اول بطول $2/8$ کیلومتر و ظرفیت $0/2$ متر مکعب آب فی ثانیه .

کانال فرعی دوم بطول $10/2$ کیلومتر و ظرفیت $11/3$ متر مکعب آب فی ثانیه .

کانال فرعی سوم بطول $2/0$ متر مکعب فی ثانیه .

احداث سرك هاي حفظ و مراقبت و سرك هاي زراعتي و ساختمان هاي هايرو تخریكي بعداً در موقع پروژه سازي تثبیت و تعیین خواهد شد.

دروازه های پرچابه کجکی :

به منظور افزایش ذخیره آب احداث ظرفیت های بزرگتر برق و کاهش خساره سیلاب ها در مسیر رودخانه هیرمند در پرچابه کجکی هشت عدد دروازه فولادی اعمار خواهد شد. پروژه مذکور ظرفیت بند ذخیره کجکی را از $1/7$ میلیارد متر مکعب به $2/7$ میلیارد متر مکعب زیاد ساخته زمینه آبیاری منظم 26 هزار هکتار (105000 جریب) اراضی کم آب را در هیرمند علیا مساعد می سازد. بر علاوه وضع آب رسانی در سایر حصص نیز بهبود یافته و امکان احداث دستگاه دوم برق کجکی به ظرفیت 100 هزار کیلو وات ممکن می شود.

کجکی غربی :

ساحه خالص آبیاری این پروژه که در قسمت شمال غربی بند کجکی موقعیت دارد $17/5$ هزار هکتار (87500 جریب زمین) بوده و قسماً توسط کاریزها آبیاری می گردد. در نظر است تا با پمپ نمودن مستقیم آب از کاسه بند کجکی 2900 هکتار (14500) جریب این ساحه تحت آبیاری منظم در آورده شود.

بدین منظور يك دستگاه پمپ به ظرفیت ۳/۴۵ متر مکعب آب في ثانيه اعمار خواهد گردید. طول کانال کجکی غربی ۲۱/۶ کیلومتر بوده و دارای ۹ عدد ساختمان های کنترولي خواهد بود. خاک این ساحه خیلی خوب بوده و به سیستم های زاهبری ضرورت نخواهد داشت .

مطالعات مقدماتی این پروژه انجام گردیده و مطابق پلان دولت بایست دیزاین های مفصل انجنییری آن طی سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ تهیه شده باشد.

بند ذخیره الوم(ارم) باغ :

بند ذخیره مذکور ۸۰ کیلومتر بالاتر از بند موجوده کجکی در قریه الوم باغ که ۱۵ کیلومتر بلند تر از مرکز علاقه داری دهرآود واقع است اعمار خواهد شد . مقصد اساسی ساختمان الوم باغ(یا ارم باغ) افزایش ظرفیت ذخیره تنظیم آب تولید برق و جلوگیری از سیلاب های رودخانه هیرمند می باشد . اجزای عمده پروژه قرار آتی است :

ساختمان بند به ظرفیت ۱/۸ الي ۳/۰ ملینارد متر مکعب و ارتفاع ۱۰۰ . احداث دستگاه برق به ظرفیت ناصبه ۱۰۰ الي ۲۰۰ هزار کیلووات. ساختمان سرک به فاصله ۸۴۰ متر.

در موقع مطالعات مفصلی تخنیکي و اقتصادي این پروژه که در سال ۱۳۵۶ آغاز شده سعی گردیده تا امکان احداث بند کنترول آب بالای دریای موسی قلعه نیز تحقیق و ارزیابی گردد.

انکشاف اراضی و تمديد کانال درویشان سفلی :

در ساحه درویشان سفلی حدود ۱۰۰۰۰ هکتار اراضي اضافي موجود است که از این جمله در حدود ۵۴۰۰ هکتار (۲۷۰۰۰ جریب) آن دارای خاک خوب بوده و برای آبیاری کاملاً مساعد میباشد. ظرفیت کانال درویشان در ختم کانال موجوده ۱۱/۲ متر مکعب فی ثانیه می باشد که از این آب اضافی تاکنون استفاده صورت نگرفته است. بنابر آن در نظر است تا کانال موجوده درویشان بطول ۳۳/۵ کیلومتر دیگر امتداد داده شده و به این وسیله ۵۴۰۰ هکتار اراضي درویشان سفلی آبیاری گردد.

همچنین ۷۹ عدد ساختمان های کنترولی و ساختمان سیستم زاهبری و انکشاف مکمل اراضي این ساحه شامل پروگرام پروژه می باشد.

ساختمان بند کمال خان :

مقصد واقعی این پروژه جلوگیری از سیلاب های مدهشی است که همه ساله ساحه نیمروز را شدیداً متأثر میسازد. مشاهدات نشان می دهد که در سال های سیلابی متجاوز از ۱۰۰ هزار هکتار (۵۰۰۰۰۰ جریب) زمین در جوار زرنج و پایان تر از آن صدمه می بیند چون ساحه هیرمند سفلی برای ساختن بنای بزرگ ذخیره و کنترول سیلاب مساعد نیست و ساختن بندهای متعدد ذخیره و ایجاد تسهیلات بیشمار هایدرو تخنیکي ایجاب بندهای متعدد ذخیره و ایجاد تسهیلات بی شمار هایدرو تخنیکي ایجاب مصارف قابل ملاحظه را می نماید، لذا تجویز گرفته شد تا به مقصد رفع خطر سیلاب های رودخانه هیرمند، بند کنترول سیلاب در ناحیه کمال خان تاسیس و آب سیلاب به گودزره رهنمایی گردد.

بندکمالخان برای تحریف آب از چینل های طبیعی رود بیابان و رودخشک رامرود استفاده می کند و به این علت نسبت به سایر امکانات رجحان دارد.

علاوتاً با احداثی کانال های چپ و راست بند کمالخان امکان انکشاف و اصلاح ۷۵ هزار هکتار (۳۵۰۰۰۰ جریب) زمین در مرحله اول میسر می گردد. به مقصد رفع سیلاب و رهنمایی آن به گودزره قرار است یک بند خاکی در حصه قلعه افضل اعمار و ساحه اطراف این ناحیه از طریق ساختمان بند تحفظی بین بندکمال خان و قلعه افضل حفاظه گردد. احداث پرچابه آب و آخذ کانال های راست و چپ توأم با ساختمان دروازه های کنترل آب و سرکهای حفظ و مراقبت و احداث زاهیرها در این پروژه پیشبینی شده است.

در گزارشی که توسط سیدخالد مجروح در مورد بندآبرسانی کمالخان درنیمروز

تهیه شده، وکلید گروپ آنرا اخیراً به نشر سپرده، آمده است که: در زمان صدارت موسی شفیق در سال ۱۳۵۱ (مارچ ۱۹۷۲) کابل و تهران در تقسیم آب هیرمند با امیر عباس هویدا صدراعظم وقت ایران به موافقت رسیدند و قراردادی بین طرفین عقد گردید که دو ثلث آب دریای هلمند را مالکیت افغانستان و یک ثلث آنرا مربوط به ایران دانست. با اتکا به این معاهده، در هر ثانیه بمقدار ۲۶ متر مکعب آب (در این مقدار افغانستان ۴ متر مکعب آب را با حسن نیت به ایران واگذار شد) که سالانه ۸۲۰ میلیون متر مکعب آب شود، حق ایران دانسته شد. ولی ایران طی چند دهه گذشته عملاً بعوض فی ثانیه ۲۶ متر مکعب آب، کم و بیش درهرثانیه از ۵۵ مترمکعب آب بهره برداری میکند.

در زمان ریاست جمهوری محمد داود، کار عملی بند کمال خان در چوکات نخستین پلان انکشافی ۵ ساله در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۵) روی دست گرفته شد و حین سقوط حکومت جمهوری در ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۸ اپریل ۱۹۷۸)، ۴۰٪ امور ساختمانی بند کمال خان پیش رفته بود. در وهله اول کودتای ثور، بجز

از ساخت چند بارک رهائشی برای کارگران، بدبختانه بزودی امور عمران بند متوقف گردید و وسایل و مواد ساختمانی آن به یغما برده شد. بدینگونه برنامه بند برق کمال خان مانند دیگر زیربناها و روبناهای عیدیه کشور طی بیشتر از سه دهه، در آتش جنگ و نابودی فرو رفت.

سال گذشته بتاريخ ۱۹ اسد (۱۰ آگست ۲۰۱۱)، وزارت انرژی و آب افغانستان اعلام داشت که قرارداد اعمار مرحله اول بند برق کمال خان را با نوعی نیازوف رئیس شرکت تاجکستانی "تدس" امضاً کرده است. فاز اول ۸۵،۹ میلیون دالر هزینه برداشته و کار ساخت آن در مدت یکسال خاتمه می یابد. از امروز تا دو ماه بعد، یعنی در ماه اسد امسال، شرکت مذکور باید کار را به پایه اتمام برساند و تسلیم دولت کند. حال از وزارت انرژی و آب باید استفسار شود تا به مردم صریحاً بگوید که وعده پارسال اش عملی شده است یا خیر؟ کار اختتام فاز اول بند بکجا رسیده و شرکت و وزارت تا حال چه کرده اند؟ (مرحله نخست، بند را در ۳۴۰۰ متر طول، ۳۲۰ متر عرض و ۶ تا ۱۱ متر ارتفاع مد نظر گرفته است.) با مراجعه به تخمین وزارت انرژی و آب افغانستان، در جریان کار ساختمان بند کمال خان برای حدوداً ۱۰۰ هزار نفر زمینه کار مساعد شده می تواند. نظر به طرح نقشه، اعمار بند باید در سه فاز تکمیل گردد. هزینه کلی بند کمال خان کم و بیش ۱۰۰ میلیون دالر برآورد شده است. بند کمال خان که در ۹۰ و ۹۵ کیلومتری جنوب شهر زرنج در ولسوالی چهاربرجک ولایت نیمروز قرار دارد، در صورت اكمال، ظرفیت تولید ۹ میگاووات برق و نظر به اظهارات وزارت آب و انرژی افغان، قدرت آبرسانی به حدود ۸۰ هزار هکتار اراضی بایر ولایت نیمروز را دارد. با استناد به منبع اخیرالذکر ذخیره بند باید قسمتی از دشتهای بایر و سوزان نیمروز را سیرآب و سرسبز گرداند.

پروژه بند برق آبی کمال خان در سال ۱۳۴۵ (۱۹۶۷) بر رود هلمند (هیرمند) طرح ریزی شده بود. در همان زمان نیز دولت ایران با اعمار بند مطلقاً ناراض بود، موانع ایجاد می کرد و بعداً چندین بار برای تخریب بند کمال خان دست اندرکار شد. مثلاً دروازه های نهر لشکری زرنج را نابود کرد؛ کرانه های چپ دریا را با بلدوزرها هموارکاری کرد تا بیشتر آب بسوی ایران جریان پیدا کند؛ برعلاوه تغییر نهر "جریکه" و بزرگسازی آن تا دو برابر، چهار نهر دیگر به نام های نهر حاجی شریف، نهر شاه گل نهر گلگیر ۱ و نهر گلگیر ۲ را حفر نمودند. با یک نیمه چاه ذخیره آب نامکمل در سال ۱۳۵۱، امروز ایران در حدود هفت یا هشت نیمه چاه ذخیره آب اعمار کرده است که در صورت حتما قطع آب دریای هلمند نیز می تواند تا ده سال آب ذخیره داشته باشد. این در حالیست که باشندگان شهر زرنج که در دو کیلومتری رود هلمند زندگی می کنند از آب روزانه محرومند و از این ناحیه شدیداً رنج می برند. همسایه غربی از خود آب افغانستان، محض یک نل چهار انچه آب گویا خیراتی را که آنهم گاهی باز است و گاهی مسدود، به شهرنشینان زرنج کشیده است. ایران معکوساً آب هلمند را به زابل، زاهدان، کرمان وسیعاً سوق داده و بالاخره تصمیم بر این است تا آب هامون صابری را به بیرجند برساند. از دیر زمانیست که سران ایرانی معضل سهم و غصب هر چه بیشتر آب دریای هلمند را با افغانستان از راه دعوا، زورگویی، پررویی، تخریب و دخالت های مختلف به پیش گرفته اند. دریای هلمند بزرگترین دریای داخلی کشور است که از کوه بابا سرچشمه می گیرد. بعد از طی ۱۱۵۰ کیلومتر از شرق بسوی غرب افغانستان در جهیل سیستان که ۷۵۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد و مجموع هامون هلمند، هامون صابری و هامون پوزک می باشد، می ریزد. این دریای طویل فقط به امتداد ۲۷ کیلومتر خط مرزی افغانستان و ایران را تشکیل می دهد. درست حین عبور از ناحیه کمال خان، مسیر دریای هلمند (هیرمند) بطول

۷۰ کیلومتر بصوب شمال - غرب میلان حاصل کرده و تنها ۲۷ کیلومتر این مسافت خط سرحدی دو کشور را می سازد.

نظر به محاسبات رسمی و میزان سنجی ها، افغانستان سالانه دارای ۷۵ تا ۸۰ میلیارد متر مکعب آب سطح ارضی است که تنها از ۲۵٪ و در شرایط خوب تا ۳۰٪ این آب در داخل کشور استفاده می شود. متباقی ۷۵٪ آن بدون بهره برداری و آنهم رایگان به کشورهای همسایه بخصوص پاکستان و ایران سرازیر می شود. (کلیدگروپ، یکشنبه ۲۱ جوزا ۱۳۹۱/ ۱۰جون۲۰۱۲)

بند آبگردان خوابگاه :

اعمار بند آبگردان مذکور بالاي رودخانه هيرمند در ناحیه خوابگاه پیش بيني گردیده است که زمینه آبياري ۴۸ هزار هکتار (۲۴۰۰۰۰ جريب) زمین واقع این قسمت را فراهم مي سازد. ساحه مذکور شامل ۱۳ هزار هکتار زمین سابقه و ۳۵ هزار هکتار زمین جديد مي باشد. مشخصات بند آبگردان و کانال اساسي که به طول ۱۱۵ کیلومتر به مقصد آبياري نواحي زیارت امیرمعن و نهرشاهي و شیر آباد احداث مي گردد. در پروژه مفصل تخنيکي تعيين خواهد شد.

بند آبگردان سيخسر:

این پروژه در جوار شهر زرنج در محل سر بند هاي عنعنوي برج اس ، مارونگي ها بالاي رودخانه هيرمند در مواضع نادعلي اعمار خواهد شد. هدف پروژه تنظيم آب در ساحه ۲۵۶۰۰ هکتار (۱۲۸۰۰۰ جريب) زمین موجوده واقع در شمال شيله چرخ و قلعه كنك مي باشد.

اعمار بند آبگردان و ساختمان های آخذہ آب در کانال اساسی .انکشاف و اصلاح کانال سابقہ سیخسر و احداث زاہرہا و ساختمان های ہایدرو تخنیک .

ساختمان نہر لشکری نیمروز:

پروژہ مذکور قبلاً در سال ۱۳۵۱ آغاز گردیدہ و از جملہ ۴۴ کیلومتر طول کانال بہ اندازہ ۲۰ کیلومتر تکمیل گردیدہ است . هدف پروژہ در مرحلہ نہایی بہبود وضع آبیاری در ساحہ ۱۸/۴ ہزار ہکتار (۹۲۰۰۰ جریب) زمین منطقہ مرکز نیمروز میباشد اجزای پروژہ قرار آتی است :

ساختمان سربند و تکمیل کانال آبیاری بہ طول ۲۴ کیلومتر.

احداث کانال فرعی جناح چپ بہ طول ۱۵ کیلومتر جهت آبیاری خوابگاہ و ساختمان کانال سمت راست بہ طول ۲۰ کیلومتر بہ منظور آبیاری ساحہ زرنج و دشت امیران (امیر معن) احداث زاہرہ، ساختمان سرک های حفظ و مراقبت و تاسیسات ہایدرو تخنیک در مسیر کانال و تسطیح اراضی .

فصل پنجم

معاهده بین افغانستان و ایران

راجع به آب رود هلمند (هیرمند)

مسافرت صدراعظم ایران به کابل و اعلامیه مشترک افغانستان

و ایران در مورد امضای معاهده آب از رود هلمند:

نظر به دعوت شاغلی محمد موسی شفیق صدراعظم افغانستان بتاريخ ۲۱ حوت ۱۳۵۱ شاغلی امیر عباس هویدا در رأس یک هیئت وارد کابل گردید و با هیئت افغانی که ریاست آنرا محمد موسی شفیق صدراعظم بعهدہ داشت در موضوع آب از رود هلمند بمذاکره پرداختند. صدراعظم ایران در دوران اقامت خود در کابل به حضور اعلیحضرت پادشاه افغانستان شرفیاب گردید و با مقامات دیگر افغانی تماس حاصل نمود. بتاريخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ معاهده بین افغانستان و ایران راجع به آب هیرمند و پروتوکول شمار (۱) و دربارهٔ صلاحیت و وظایف کمیساران و پروتوکول شماره (۲) در بارهٔ حکمیت که ضمایم معاهده مذکور میباشند توسط صدراعظم افغانستان و ایران به امضاء رسید. در پایان مذاکرات اعلامیهٔ مشترک آتی نشر گردید:

اعلامیه

نظر بدعوت شاغلی محمد موسی شفیق صدراعظم افغانستان، شاغلی امیر عباس هویدا صدراعظم ایران و همراهان ایشان از ۲۱ تا ۲۳ حوت ۱۳۵۱ مطابق ۱۲ تا ۱۴ مارچ ۱۹۷۳ از افغانستان بازدید رسمی بعمل آوردند.

صدراعظم ایران در مدت توقف خود در کابل بحضور اعلیحضرت معظم همایونی شرف یاب گردیده تمنیات برادری و دوستی اعلیحضرت همایونی محمدرضاشاه پهلوی را بحضور اعلیحضرت همایونی محمدظاهرشاه اظهار داشت.

اعلیحضرت معظم همایونی با اظهار قدردانی از این تمنیات از صدراعظم ایران خواستار شدند تمنیات برادرانه شانرا به اعلیحضرت همایونی محمد رضا پهلوی اظهار نمایند.

صدراعظم افغانستان و ایران در حالیکه هیئت های هردو طرف حاضر بودند در موضوع آب رود هلمند مذاکرات نهائی بعمل آوردند. بعد از توافق هردو صدراعظمان بتاريخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ش (۱۳ مارچ ۱۹۷۳م) معاهده ای در این موضوع توأم با دو پروتوکول امضا و منعقد کردند. این اسناد پس از طی مراحل قانونی در هردو کشور معتبر و نافذ خواهد بود. این مذاکرات در محیط بسیار دوستانه که مظهر پیوندهای برادری پایدار بین هر دو کشور میباشد صورت گرفت.

در این مذاکرات از طرف افغانستان ذوات آتی اشتراک داشتند:

محمدخان جلالر وزیر مالیه- داکتر عبدالوکیل وزیرزراعت و آبیاری- داکتر عبدالواحد سرابی وزیرپلان- انجنیر میرمحمد اکبر رضائیس عمومی انکشاف وادی هلمند - داکتر عبدالحکیم طبیبی سفیرکبیر افغانستان در دهلی- داکتر روان فرهادی سابق معین سیاسی وزارت امورخارجه (سفیرمنتخب افغانستان در پاریس)- داکتر عبدالواحد کریم مدیر عمومی سیاسی وزارت امورخارجه- انجنیر جمعه محمد محمدی معین وزارت زراعت و آبیاری- داکتر عبدالفرید رشید معاون مدیریت معاهدات و حقوق

وزارت امور خارجه. حبیب الله کرزی سابق معاون مدیریت سیاسی وزارت خارجه و سکرتر اول نمایندگی دایمی افغانستان در ملل متحد- محمدیوسف صمد متصدی امور شرق میانه در مدیریت عمومی سیاسی وزارت امور خارجه.

از جانب ایران ذوات آتی شرکت نمودند:

مهدی صفی اصفیا نائب نخست وزیر.

جهانگیر تفضلی سفیرکبیر ایران در افغانستان.

سفیرکبیر منوچهر فرتاش، معاون اول وزارت امور خارجه ایران.

سفیرکبیر حسین شهیدی زاده رئیس در وزارت امور خارجه ایران.

سفیرکبیر پرویز راجی مشاور صدراعظم ایران.

منصور مشکین پوش وزیر مختار مستشار سفارت ایران در کابل.

داکتر محمد صفا مدیر عمومی دفتر مخصوص صدراعظم ایران.

هوشنگ عامری رئیس دفتر معاون سیاسی وزارت امور خارجه.

صدراعظم ایران از پذیرائی گرم و مهمان نوازی برادرانه که از طرف حکومت افغانستان به عمل آمده بود مراتب تشکرات خود را ابراز داشت.

طرفین اظهار یقین نمودند که این مسافرت ها در استواری مزید پیوندهای عنعنوی برادری و گسترش مناسبات همسایگی نیک هر دو کشور نقش سودمندی خواهد داشت.

بتاریخ ۲۳ حوت ۱۳۵۱ معاهده ودو پروتوکول منضمه آن جهت طی مراتب قانونی به شوری تقدیم نمود.

متن معاهده

دولتین افغانستان و ایران با آروزمندی رفع دائمی کلیه اسباب اختلاف درمورد آب رور هلمند (هیرمند) و به ساقه (بمنظور) حفظ روابط حسنهء بین المللی واحساسات ناشی از برادری و همسایگی تصمیم گرفتند معاهده نئی رابه این منظور منعقد نمایند و نمایندگان ذیصلاح خویش را قرار ذیل تعیین نمودند :

از جانب افغانستان- محمد موسی شفیق صدراعظم افغانستان

ازجانب ایران-امیر عباس هویدا نخست وزیر ایران

وهر دو نماینده اعتبار نامه های خویشرا به یکدیگر ارایه نمودند وآنرا صحیح ومعتبر شناختند و به مواد آتی موافقت نمودند.

ماده اول

درین معاهده اصطلاحات ذیل معانی آتی را دارند:

الف - ۱۱ د مرغومی- ۱۱ جدی (۱۱ دی) مطابق اول جنوری

۱۲ د سلواغی- ۱۲ دلو (۱۲ بهمن) مطابق اول فبروی

۱۰ د کب- ۱۰ حوت (۱۰ اسفند) مطابق اول مارچ

۱۲ د وری- ۱۲ حمل (۱۲ فروردین) مطابق اول اپریل

۱۱ د غویی- ۱۱ ثور (۱۱ اردیبهشت) مطابق اول می

۱۱ د غبرگولی- ۱۱ جوزا (۱۱ خرداد) مطابق اول جون

۱۰ د چنگاش- ۱۰ سرطان (۱۰ تیر) مطابق اول جولای

۱۰ د زمری- ۱۰ اسد (۱۰ مرداد) مطابق اول اگست

۱۰ د وژی ۱۰ سنبله (۱۰ شهریور) مطابق اول سپتمبر

۹ د تله ۹ میزان (۹ مهر) مطابق اول اکتوبر

۱۰ د لرم ۱۰ عقرب (۱۰ آبان) مطابق اول نوامبر

۱۰ دلیندی ۱۰ قوس (۱۰ آذر) مطابق اول دسمبر- می باشد.

در سالهای کبیسه تفاوت یکرز به موجب تقویم هجری شمسی رعایت می شود.

ب- (يك سال آب) مدتی است از اول اکتوبر الی ختم سپتمبر سال مابعد.

ج - يك سال نورمال آب عبارت از سالی است که مجموع جریان آب از اول اکتوبر تا ختم سپتمبر سال مابعد در موضع دستگاه آب شناسی دهرآود بر رود هلمند (هیرمند) بالا تراز مدخل بندکجکی چهارملیون و پنجمصد ونود هزار ایگر فیت (۴۵۹۰۰۰۰) ایگرفیت (۵۶۶۱۷۱۵) میلیون مترمکعب اندازه گیری ومحاسبه شده است. مقادیر ماهانه سال نورمال در پرتوکول شماره يك منضمه این معاهده ذکر گردیده است .

د- دستگاه آب شناسی دهرآود محضاً بحیث (صرفاً بعنوان) شاخص محاسبهء جریان- به این منظور که آیا جریان یک سال نورمال را تشکیل می دهد یا نی (یا نمی دهد) شناخته شده است.

مادهء دوم

مجموع مقدار آبیکه از رود هلمند (هیرمند) در سال نورمال آب ویاسال مافوق نورمال آب از طرف افغانستان به ایران تحویل داده می شود منحصر است به اوسط (متوسط) جریان ۲۲ مترمکعب در ثانیه طبق جدول شماره ده راپور کمیسیون دلتای هلمند مورخ ۲۸ فبروری ۱۹۵۱ مطابق تقسیمات ماهانه نی که درستون ۲ جدول

مندرج ماده سوم این معاهده ذکر شده و یک مقدار اضافی اوسط (متوسط) جریان ۴ مترمکعب در ثانیه متناسب به تقسیمات ماهانه مشمول ستون ۲ که در ستون ۳ جدول مندرج در ماده سوم توضیح گردیده و به سابقه حسن نیت و علائق برادرانه از طرف افغانستان بایران تحویل داده میشود.

ماده سوم

در ظرف ماههای سال نورمال آب یا سال مافوق نورمال آب، مقادیر معینه آب از رود هلمند (هیرمند) که در ماده دوم این معاهده تشریح گردیده طبق ستون ۴ جدول آتی در بستر رود هلمند (هیرمند) در مواضع ذیل از طرف افغانستان به ایران تحویل داده میشود.

ماه	۱	۲	۳	۴
تقسیمات اوسط	تقسیمات اوسط	تقسیمات اوسط	تقسیمات اوسط	تقسیمات اوسط (متوسط)
جریان آب به	(متوسط) جریان آب به	(متوسط) جریان آب	جریان آب	جریان آب به متر مکعب
متر مکعب در ثانیه	به متر مکعب در ثانیه	به متر مکعب در	به متر مکعب در	جریان آب به متر مکعب
باساس ۲۲ متر مکعب	باساس ۲۲ متر مکعب	ثانیه باسلس ۴ متر	ثانیه باسلس ۴ متر	در ثانیه باسلس مجموع
در ثانیه کمیسیون دلتای	در ثانیه کمیسیون دلتای	مکعب در ثانیه حسن	مکعب در ثانیه حسن	ستون ۲ و ۳ این جدول
هلمند	هلمند	نیت	نیت	

یعنی ۲۶ متر مکعب در ثانیه

۵۰۰

۰٫۷۷

۴۲۳

اکتوبر

نوامبر	۱۰٫۷۵	۱٫۹۷	۱۲٫۷۲
دسمبر	۱۹٫۴۸	۳٫۵۶	۲۳٫۰۴
جنوری	۲۹٫۳۵	۵٫۳۲	۳۴٫۶۷
فبروری	۶۶٫۱۲	۱۲٫۰۴	۷۸٫۱۶
مارچ	۶۱٫۹۰	۱۱٫۲۳	۷۳٫۱۳
اپریل	۲۶٫۳۰	۴٫۸۱	۳۱٫۱۱
می	۷٫۶۴	۱٫۳۹	۹٫۰۳
جون	۱۶٫۷۱	۳٫۰۲	۱۹٫۷۳
جولای	۱۱٫۶۱	۲٫۱۱	۱۳٫۷۲
اگست	۷٫۹۳	۱٫۴۴	۹٫۳۷
سپتمبر	۱٫۹۸	۰٫۳۴	۲٫۳۲

الف: مواضع تحویل دهی قرار ذیل اند:

۱- در موضعی که خط سرحد رود سیستان راقطع می کند.

۲- در دو موضع دیگر بین پایه سرحدی پنجاه ویک و پنجاه و دو که در خلال مدت سه ماه از انفاذ این معاهده توسط کمیساران طرفین با تثبیت فاصله و سمت هریک از آن دو موضع از یکی از پایه های سرحدی مذکور در جائیکه خط

سرحد در بستر رود هلمند (هیرمند) واقع گردیده، تعیین می گردد. تعیین آن دو موضع بعد از تصویب حکومتین (دولتین) نافذ شمرده میشود.

ب: طرفین در موضعی که در فقره الف این ماده تذکار یافته تسهیلات مشترك و مناسب که شرایط آن مورد قبول طرفین باشد اعمار (احداث) وآلات لازمه در آن نصب می نمایند تا مقادیر آب معینه مندرج مواد این معاهده بصورت موثر و دقیق مطابق به احکام این معاهده اندازه گیری و تحویل شود.

ماده چهارم

در سالهایی که در اثر حوادث اقلیمی مقدار جریان آب از سال نورمال آب کمتر باشد و ارقام اندازه گیری دستگاه آب شناسی دهرآود جریان مربوط به ماههای قبل ماه مورد بحث را نسبت به ماههای مشابه سال نورمال آب، مقدار کمتری نشان دهد، ارقام مندرج درستون ۴ جدول ماده سوم به تناسبی که جریان واقعی ماههای ماقبل همان سال آب سال (درین صورت جریان ماه مارچ ماقبل الی ماه مورد بحث) باماه های مشابه یکسال نورمال آب دارد برای ماههای آینده همان سال آب تعدیل مییابد. و مقادیر تعدیل شده در مواضع مندرج ماده سوم به ایران تحویل داده میشود.

هرگاه در ظرف یکی از ماههای آینده بعد از ماه مورد بحث، دستگاه آب شناسی دهرآود مقدار آبی برابر یا مازاد بر آب ماه مشابه سال نورمال را نشان دهد، آب ماه مورد بحث طبق ستون ۴ جدول ماده سوم تحویل میشود.

ماده پنجم

افغانستان موافقت دارد اقدامی نکند که ایران را از حقایق آن از آب رود هلمند (هیرمند) که مطابق احکام مندرج ماده دوم و سوم و چهارم این معاهده تثبیت و محدود شده است، بعضاً یا کلاً محروم سازد.

افغانستان باحفظ تمام حقوق و باقی رود هلمند (هیرمند) هرطوریکه خواسته باشد از آن استفاده می نماید و آنرا بمصرف می رساند.

ایران هیچگونه ادعائی برآب هلمند (هیرمند) بیشتر از مقادیریکه طبق این معاهده تثبیت شده است ندارد. حتی اگر مقادیر آب بیشتر در دلتای سفلی هلمند (هیرمند) میسر هم باشد و مورد استفاده ایران هم بتواند قرار گیرد.

ماده ششم

افغانستان اقدامی نخواهد کرد که حقایق ایران برای زراعت بطور کلی نامناسب شود یا به مواد شیمیائی حاصله از فاضل آب صنایع بحدی آلوده شود که با آخرین روشهای فنی معمول قابل تصفیه نبوده استعمال آن برای ضروریات مدنی ناممکن و مضر گردد.

ماده هفتم

هرنوع ابنیه فنی مشترك که اعمار (احداث) آن بمنظور استحکام بستر رود در مواضعی که خط سرحد در بستر رود هلمند (هیرمند) واقع گردیده لازم دیده شود، بعد از موافقت طرفین بر شرایط و مشخصات آن میتواند احداث گردد.

ماده هشتم

هریک از طرفین یکنفر کمیسار و یکنفر معاون کمیسار از بین اتباع خود تعیین خواهد نمود تا در اجرای احکام این معاهده از (جانب) دولت خود نمایندگی کند. حوزه صلاحیت و وظایف این کمیسارها در پروتوکول شماره یک ضمیمه این معاهده تعیین گردیده است.

ماده نهم

در صورت بروز اختلاف در تعبیر یا تطبیق (اجرای) مواد این معاهده، طرفین اولاً از طریق مذاکرات دیپلماتیک - ثانیاً از طریق صرف مساعی جمیله ثالث برای حل اختلاف سعی خواهند کرد و درحالیکه این دو مرتبه به نتیجه نرسد اختلاف مذکور بر اساس مواد مندرج در پروتوکول شماره ۲ ضمیمه این معاهده به حکمیت محول میشود.

ماده دهم

افغانستان و ایران قبول دارند که این معاهده ممثل (بیانگر) موافقت کامل و دایمی دولتین می باشد و احکام این معاهده محض (صرفاً) در داخل حدود محتویات آن اعتبار دارد و تابع هیچ اصل (پرنسیپ) یا ساقیه (پرسدنت) موجود یا آینده نمی باشد.

ماده یازدهم

هرگاه خشکسالی مدّش یا بروز حالات مجبره (فوریس ماژور) رسیدن آب رابه دلتای هلمند (هیرمند) موقتاً ناممکن سازد، کمیساران طرفین فوراً به مشوره پرداخته پلان (طرح) عاجل لازمه را بمنظور رفع مشکلات وارده و یا تخفیف آن تهیه و به حکومتین (دولتین) مربوط خویش پیشنهاد می نمایند.

ماده دوازدهم

این معاهده از تاریخی نافذ می گردد که اسناد مصدقه پس از طی مراحل قانونی آن بین دولتین مبادله شود.

این معاهده به زبانهای پشتو، دری (فارسی) و انگلیسی هریک در دو نسخه تنظیم گردیده و دارای اعتبار مساوی می باشند.

درموقع صرف مساعی جمیلهء مرجع ثالث و رجوع به حکمیت، به متن انگلیسی مراجعه میشود.

درشهرکابل به تاریخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ هجری شمسی مطابق ۱۳ مارچ ۱۹۷۳ میلادی امضا و منعقد گردید.

از جانب افغانستان - محمد موسی شفیق از جانب ایران - امیرعباس هویدا

صدر اعظم افغانستان نخست وزیر ایران

پروتوکول شماره (۱)

درباره صلاحیت ووظایف کمیساران

ضمیمهء معاهدهء افغانستان وایران راجع به رود هلمند (هیرمند)

مادهء اول:

مقصد از معاهده درین پروتوکول معاهدهء افغانستان وایران راجع به آب

رود هلمند (هیرمند) که بتاريخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ بین دولتین به امضاء رسیده، میباشد.

مادهء دوم:

هریک از طرفین معاهده از اتباع خود یکنفر کمیسار و یک نفر معاون کمیسار تعیین می نماید، کمیسار و معاون وی در تطبیق (اجرای) احکام معاهده راجع به تحویل آن مقدار آب از هلمند (هیرمند) به ایران که در معاهده تعیین گردیده، از حکومت (دولت) خود نمایندگی می کند.

مادهء سوم:

الف: کمیسار ها از بین مامورین عالیرتبه منصوب می شوند.

ب: هر یک از کمیساران می توانند در اجرای وظایف خویش از خدمات دونفر مشاور که از تبعهء مملکت خودش باشد استفاده نماید.

ج: تامین مصارف (هزینه) کمیساران - معاونین و مشاورین بعهدهء حکومت (دولت های) متبوعه شان میباشد.

مادهء چهارم:

کمیساران در کلیه مسایل ناشی از اجرای این پروتوکول نمایندهء دولت خود می باشند و در امور مربوط به این پروتوکول بین دولتین بحیث (بعنوان) مامورین ارتباط اجرای وظیفه می نمایند.

مادهء پنجم:

در سالهائی که بر حسب شرح مادهء چهارم معاهده، مقدار جریان آب کمتر از سال نورمال آب باشد و کمیسار جانب ایرانی راجع به جریان آب بالا تر از مدخل بندکجی به رود هلمند (هیرمند) در دستگاه آب شناسی دهرآود طالب

معلومات گردد، جانب افغانی ارقام مربوطه را که توسط آن دستگاه ثبت شده است بدسترس وی می گذارد. در اثر تقاضای کمیساران ایرانی، کمیسار افغانی راپور ماهانه جریان آب را که در دستگاه دهرآود ثبت گردیده به وی ارائه میدارد. در صورت تقاضای کمیسار ایرانی کمیسار افغانی باوی همکاری خواهد نمود تا جریان آبرا در دستگاه دهرآود مشاهده و اندازه گیری نماید .

تبصره: جدول تقسیمات جریان ماهانه سال نورمال آب قرار ذیل است .

اکتوبر	۱۵۴۰۰۰	ایکرفیت
نوامبر	۱۷۲۰۰۰	رر
دسمبر	۱۷۶۰۰۰	رر
جنوری	۱۷۸۰۰۰	رر
فبروری	۲۰۸۰۰۰	رر
مارچ	۵۹۷۰۰۰	رر
اپریل	۱۱۵۸۰۰۰	رر
می	۱۰۳۳۰۰۰	رر
جون	۴۴۱۰۰۰	رر
جولای	۲۱۱۰۰۰	رر
اگست	۱۳۷۰۰۰	رر
سپتمبر	۱۲۵۰۰۰	رر
مجموع	۴۵۹۰۰۰۰	رر

ماده ششم:

کمیسیوناران افغانی وایرانی درمواضع تحویلدهی مندرج ماده سوم معاهده درمورد اندازه گیری و تحویل دهی آب مطابق احکام معاهده ومواد این پروتوکول مشترکاً اقدام می نمایند.

ماده هفتم:

کمیسیوناران افغانی وایرانی (کمیته مشترک کمیسیوناران) راتشکیل میدهند که منبهد بنام (کمیته مشترک) یاد میشود. این کمیته بمنظور حل وفصل سریع مسایل ناشی از اجرای وظایفی که بموجب این پروتوکول بعهدده آنها محول گردیده سعی خود را بکار خواهند برد وتصامیم آن درحدود صلاحیت آن لازم الاجراء خواهد بود.

ماده هشتم:

کمیته مشترک جلسات عادی خویش را در اوقات معینه که توسط آن کمیته تعیین می گردد دایر می نماید. درحالات عاجل هریک از کمیسیوناران میتواند دایر شدن جلسه مخصوص کمیته مشترک را تقاضا نماید. کمیته مشترک جلسات عادی خود را در کابل یا زرنج افغانستان یا در تهران یا زابل ایران هریک که مورد موافقت آن قرار گیرد دایر می سازد. جلسه مخصوص کمیته، درمحلّی از محلات متذکرهء فوق که در درخواست جلسهء مذکور از آن نام برده شده دایر میگردد.

ماده نهم:

کمیسیوناران گزارش فعالیت های سال آب ماقبل کمیتهء مشترک رابه حکومت های (دولت های) مربوط خویش قبل از اول نوامبر هرسال تقدیم می

نمایند. کمیساران می توانند در هر موقع دیگری که مناسب بدانند گزارش های دیگری در داخل حدود وظایف شان که درین پروتوکول تعیین شده، به حکومت های (دولت های) مربوط خویش تسلیم نمایند.

ماده دهم:

الف: هر يك از طرفین معاهده، هیأتی ریاست وزیر متکفل (مسئول) امور استفاده از آب تعیین می نمایند. مجموع هیأتین دوطرف (کمیته وزرا) را تشکیل میدهند.

ب: کمیته وزراء در اثر تقاضای یکی از حکومتین (دولتین) جلسه خود را دایر می کند. کمیته وزراء صلاحیت دارد تا به حل مشکلاتی که از تطبیق (اجرای) این پروتوکول بروز نماید بپردازد. کمیته مشترك به تطبیق (اجرای) فیصله های (تصمیم های) کمیته وزراء مکلف می باشد.

ج : در حالات عاجل یا حینی که اعضای کمیته مشترك نتوانند به موافقه برسند، هر يك از کمیساران میتوانند از حکومت (دولت) خود بخواهند تا دایر شدن جلسه کمیته وزراء را تقاضا نماید.

د : کمیته مشترك و کمیته وزراء طرز العمل جلسات مربوط خود را وضع می نمایند.

ماده یازدهم:

در صورت عدم موافقت کمیته وزراء، طرفین کمیته به حکومت های (دولت های) متبوعه شان راپور ارائه خواهند نمود تا از مجرای دیپلوماسی بین حکومتین (دولتین) راه حلی جستجو شود.

فیصله ایکه (تصمیمی که) از طرف کمیته ها ویا از مجرای دیپلوماسی صورت میگیرد باید در داخل حدود معاهده و این پروتوکول بوده با هیچ حکم از احکام آن تناقض نداشته باشد. تصامیمی را که آنها اتخاذ مینمایند و هراقدامی که از جانب آنها بعمل می آید به هیچوجه سابقه (پرسدنت) ایرا بوجود نمی آورد.

ماده دوازدهم:

هرگونه تعدیل، تغییر باتجدید نظری که درین پروتوکول با موافقت طرفین معاهده وارد شود به هیچوجه بر معاهده پروتوکول شماره ۲ منضمه تاثیر ندارد.

ماده سیزدهم:

این پروتوکول جزء لا یتجزای معاهده بین افغانستان وایران راجع به آب هلمند (هیرمند) که در شهر کابل بتاریخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ امضاء گردیده، می باشد واز تاریخ انفاذ معاهده مرعی الاجرا است.

این پروتوکول به زبانهای پشتو، دری (فارسی) و انگلیسی، هریک در دونسخه تنظیم گردیده ودارای اعتبار مساوی میباشد.

در موقع صرف مساعی جمیلهء مرجع ثالث و رجوع به حکمیت، به متن انگلیسی مراجعه میشود.

در شهر کابل بتاریخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ هجری شمسی مطابق ۱۳ مارچ ۱۹۷۳ میلادی امضا گردید.

از جانب ایران-

از جانب افغانستان-

امیر عباس هویدا نخست وزیر

محمد موسی شفیق صدر اعظم

پروتوکول شماره (۲) درباره حکمیت

ضمیمهٔ معاهدهٔ افغانستان و ایران راجع به آب رود هلمند (هیرمند)

ماده اول:

مقصد از معاهده درین پروتوکول معاهدهٔ افغانستان و ایران درمورد آب رود هلمند (هیرمند) که بتاريخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ بین دولتین به امضاء رسیده است، می باشد.

ماده دوم:

درصورت بروز اختلاف درتعبیر (اجرای) مواد معاهده درحالی که به موجب ماده نهم آن، مذاکرات دیپلماتیک یا بعداً صرف مساعی جمیله مرجع ثالث به حل اختلاف انجام نیابد، اختلاف به حکمیت محول خواهد گردید.

ماده سوم:

درصورتیکه یکی از طرفین معاهده بعد از طی مراحل دوگانه مندرج ماده دوم این پروتوکول ارجاع اختلاف را به حکمیت لازم ببیند، طرف مذکور باتوضیح نقطه یا نقاط معینه مورد اختلاف، اولاً درخواست تشکیل هیأت حکمیت (دریافت حقایق) را طبق محتویات ماده چهارم این پروتوکول و ثانیاً درصورت لزوم تشکیل دیوان حکمیت را مطابق محتویات ماده پنجم پروتوکول بوسیله یادداشت دیپلماتیک به اطلاع طرف دیگر می رساند.

ماده چهارم:

نماینده های طرفین در ظرف سه ماه بعد از وصول یادداشت دیپلماتیک که در مادهء سوم این پروتوکول تذکار یافته جلسه دایر و برای حصول موافقت راجع به ترکیب هیأت حکمیت (دریافت حقایق) و طرز العملی که هیأت مذکور از آن پیروی نماید سعی می ورزند. در صورتیکه چنین هیأتی بوجود آید و نتیجه گیری و توصیه های آن مورد موافقت دولتین قرار گیرد، موضوع حل شده پنداشته می شود.

مادهء پنجم:

در صورتیکه طرفین به اساس مادهء چهارم این پروتوکول دربارهء نتیجه گیری و توصیه های هیأت حکمیت (دریافت حقایق) به موافقت نرسند، نقطهء اختلاف به دیوان حکمیتی که از سه عضو ترکیب یافته و تشکیل آن قرار آتی صورت می گیرد، تقدیم خواهد شد.

الف: هر يك از طرفین یکی از اتباع خود را بعنوان حکم تعیین می نماید.

ب: حکم سوم که رئیس دیوان حکمیت می باشد در ظرف سه ماه بعد از تعیین اعضائی که با اساس فقرهء الف این ماده صورت می گیرد، به موافقت طرفین تعیین میشود. در صورتیکه حکم سوم در ظرف سه ماه انتخاب نگردد، طرفین یایی از طرفین از سرمنشی (دبیرکل) سازمان ملل متحد تقاضا می نماید تا حکم سوم را تعیین کند. رئیس دیوان حکمیت که به موجب فقره ب هذا انتخاب می شود از میان اتباع کشوری خواهد بود که با افغانستان و ایران مناسبات دوستانه داشته ولی با هیچ يك از این دو کشور دارای منافع مشترك نباشد.

ج: دیوان حکمیت به اتفاق نظر طرفین برای اجرای امور خویش طرز

العمل لازم

و موثر که با احکام معاهده و پروتوکول شماره يك و این پروتوکول موافق باشد وضع می کند و در اجرای امور محوله مطابق به معاهده و در داخل حدود آن سعی می ورزد.

د: دیوان حکمیت يك نسخه فیصله نامه (رأی) صادره خویش را که بدلائل کتبی تائید شده باشد بدسترس طرفین می گذارد.

ه: فیصله (رأی) صادره دیوان حکمیت قطعی و لازم الاجرا است.

ماده ششم:

هرگاه عضوی از اعضای هیأت حکمیت (دریافت حقایق) مندرج ماده چهارم یا دیوان حکمیت مندرج ماده پنجم این پروتوکول نظر بدلیلی از وظیفه باز ماند، به ترتیبی که وی تعیین یا انتخاب شده بود تعویض میگردد. در آنصورت جلسات بعدی زمانی دایر می گردد که عضو جدید الانتصاب یا جدید الانتخاب موقع و وقت لازمه برای آشنائی کامل با همه گزارشات که قبل از تعیین یا انتخابش صورت گرفته، یافته باشد.

ماده هفتم:

مصارف (هزینه های) هر حکم از جانب دولتی که حکم را تعیین نموده، پرداخته میشود و مصارف (هزینه های) حکم سوم را طرفین مساویانه می پردازند.

ماده هشتم:

هرگونه تعدیل، تغییر یا تجدید نظری که درین پروتوکول (باموافقت طرفین معاهده) وارد شود به هیچوجه بر معاهده یا پروتوکول شماره يك منظمه تاثیر ندارد.

ماده نهم:

این پروتوکول جزء لایتنجری معاهاه بین افغانستان و ایران راجع به آب رود هلمند (هیرمند) که در شهر کابل بتاریخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ امضاء گردیده می باشد واز تاریخ انفاذ معاهاه مرعی الاجرا است.

این پروتوکول به زبانهای پشتو، دری (فارسی) وانگلیسی هریک در دو نسخه تنظیم گردیده و دارای اعتبار مساوی میباشد.

در موقع صرف مساعی جمیلهء مرجع ثالث و رجوع به حکمیت، به متن انگلیسی مراجعه میشود.

در شهر کابل بتاریخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ هجری شمسی مطابق ۳۱ مارچ ۱۹۷۳ میلادی امضا گردید .

از جانب ایران

از جانب افغانستان

امیر عباس هویدا نخست وزیر

محمد موسی شفیق صدر اعظم

شورای دوره سیزدهم در جلسه تاریخی سه شنبه اول جوزای ۱۳۵۲ خود، در حالیکه ۱۵۳ نفر وکیل حاضر بود معاهاه مذکور را با دو پروتوکول منضمه آن بدون کوچکترین تغییر و تعدیلی به اکثریت ۱۲۷ رأی موافق و ۱۱ رأی مخالف و ۱۵ رأی مستنکف تصویب کرد و سپس برای توشیح به یادشاه افغانستان تقدیم شد. بتاریخ ۱۳ جوزای ۱۳۵۲ مطابق سوم جون ۱۹۷۳ میلادی، شاه افغانستان این قرار داد را توشیح نمود ولی اسناد مصدقه بین دو کشور هنوز مبادله نشده بود که کودتای ۲۶ سرطان بوقوع پیوست و رژیم سلطنتی در افغانستان سرنگون شد. رژیم جمهوری داودخان یک سال بعد این معاهاه را تائید نمود.

براساس این معاهده حقابه ایران عبارت است از :

« مجموع مقدارآبی که از رود هیرمند در سال نورمال آب و یا سال مافوق نورمال آب از طرف افغانستان به ایران تحویل داده میشود منحصر است به اوسط (متوسط) جریان ۲۲ مترمکعب در ثانیه طبق جدول شماره ۱۰ راپور کمیسیون دلتای هیرمند مورخ ۲۸ فیبروری ۱۹۵۰ مطابق تقسیمات ماهانه ایکه درستون (۲) جدول مندرج ماده سوم این معاهده ذکر شده و یک مقدار اضافی اوسط (متوسط) جریان چار مترمکعب در ثانیه متناسب به تقسیمات ماهانه مشمول ستون (۲) جدول مندرج در ماده سوم توضیح گردیده و به ساقیه حسن نیت و علایق برادرانه از طرف افغانستان به ایران تحویل داده میشود. » یکسال نورمال آب عبارت از سالی است که مجموع جریان آب از اول اکتوبر تا ختم سپتمبر سال مابعد در موضع دستگاه آبشناسی دهرآود بر رود هلمند (هیرمند) بالاتر از مدخل بند کجکی چهار میلیون و پنجصد و نود هزار ایکرفیت معادل پنج میلیون و ششصد و شصت و یک هزار هفتصد و پانزده مترمکعب اندازه گیری و محاسبه شده است.

تبصره : جدول تقسیمات جریان ماهانه سال نورمال آب قرار ذیل است :

اکتوبر	۱۵۴۰۰۰ - ایکرفیت
نومبر	۱۷۲۰۰۰ - ایکرفیت
دسمبر	۱۷۶۰۰۰ - ایکرفیت
جنوری	۱۷۸۰۰۰ - ایکرفیت
فیبروری	۲۰۸۰۰۰ - ایکرفیت

مارچ	۵۹۷٫۰۰۰ - ایکرفیت
اپریل	۱۰۱۵۸٫۰۰۰ - ایکرفیت
می	۱۰۰۳۳٫۰۰۰ - ایکرفیت
جون	۴۴۱٫۰۰۰ - ایکرفیت
جولای	۲۱۱٫۰۰۰ - ایکرفیت
اگست	۱۳۷٫۰۰۰ - ایکرفیت
سپتمبر	۱۲۵٫۰۰۰ - ایکرفیت
مجموع	۴۰۵۹۰٫۰۰۰ - ایکرفیت

هنری ماکماهون در حکمیت خود در ۱۰ اپریل ۱۹۰۵ میلادی در مورد تقسیم آب هیرمند میان ایران و افغانستان گفته بود: « پس از سنجش و پیمایش حجم عادی آب دریای هیرمند در موسم زمستان بصورت واضح ثابت شده است که تنها یک سوم آبی که به بندکمالخان میرسد برای سیستان ایرانی اگر انکشاف هم بکند کافی است و این مقدار بقدری است که اگر زراعت سیستان ایرانی در آینده توسعه و انکشاف هم بیابد احتیاج مذکور را رفع خواهد نمود. معذا مقدار آب کافی برای احتیاجات سیستان افغانی (نیمروز) باقی میماند. ^۱ »

^۱ - سیستانی، سرگذشت سیستان و رود هیرمند از ۱۸۷۳ تا ۱۹۷۳، صفحات ۲۶۹ - ۲۷۰، چاپ ۱۳۶۹ اکادمی علوم افغانستان

عکس العمل محافل سیاسی افغانستان

در برابر امضای معاهده آب هلمند

پس از امضای قرار داد، گروههای سیاسی چنان جو و فضای زهرآگین بوجود آوردند که فرصتی برای تحلیل علمی از مفاد معاهده میسر نشد. در اسناد وزارت امور خارجه افغانستان سندی وجود دارد که نشان میدهد سالها بعد اهل خبره در افغانستان به خلانی درین معاهده اشاره نموده و آنرا توضیح کردند. شاید این دلیل یکی از دلایلی بود که موجب شد تا داود خان حکم تبادلۀ اسناد مصدقۀ قرار داد هلمند را تا سال چهارم جمهوریت خویش به تعویق اندازد.

درین سند که تقسیمات آب رود هلمند در قرارداد زیر سوال رفته است در حقیقت انتقاد از راپور کمیسیون بیطرف نیز تلقی میشود. زیرا تقسیمات آب در قرار داد هلمند از آن راپور اقتباس گردیده است. در این سند با استناد بر راپور کمیسیون دلتای هلمند آمده است:

ماده ۱۹۱ - راپور کمیسیون دلتای هلمند که از مشاهدۀ اقلیم و طبیعت دلتا تحریر شده میگوید:

(فصل اساسی منطقه دلتا عبارت است از حبوب (غله) زمستانی گندم و جو که درخزان زرع و در بهار درو میشود. شرایط ناگوار اقلیمی که در طول ایام تابستان در منطقه حکمراست غالباً تمام احتمالات را از وارد آوردن کدام تغییر قابل توجه در ترتیب فوق ناممکن می سازد و امکان ندارد زراعت در تابستان از نظر اقتصادی مفید ثابت شود). بنابراین کمیسیون دلتای هلمند نتیجه میگیرد که: (یگانه موسم زراعت و آبیاری در آن منطقه ماههای عقرب الی حوت میباشد).

اگر ما مجموع آب دریای هلمند درطول ماههای عقرب الی حوت را با مجموع آبی که درطول این پنج ماه طبق معاهده به ایران تعلق میگیرد باهم مقایسه کنیم به این نتیجه می رسیم که مجموع آب رود خانه (۱۳۳۱۰۰۰) ایکرفیت است و مجموع آب سمهیه ایران درطول این پنج ماه (۴۶۵۷۳۲) ایکرفیت خواهد بود. به این صورت تقریباً ۳/۱ تمام آب رود هلمند درماههایی به ایران تعلق میگیرد که یگانه موسم کشت و زراعت است. و اگر مسئله راکمی دقیق تر ارزیابی کنیم درماه دلو (فبروری) که مجموع آب رود هلمند (۲۰۸۰۰۰) ایکرفیت است از آن جمله طبق معاهده ایران (۱۶۳۹۸۰) ایکرفیت آنرا میگیرد و به افغانستان صرف (۵۴۵۲۰) ایکرفیت آب باقی می ماند لذا ایران درین ماه یعنی ماه دلو که اوج موسم آبیاری است تقریباً سه چند افغانستان آب میگیرد.

اما تهیه کنندگان این گزارش به يك نکته مهم توجه نکرده بودند و آن اینکه کمیسیون دلتای هلمند درتحقیق و بررسی خویش به مقدار آبی که براساس عرف و سوابق تاریخی درسیستان ایران و چخانسور افغانستان مصرف میشود نیز توجه نموده و درجدول سالانه تقسیمات آب به تفکیک ماههای سال این مسئله را نیز مدنظر داشتند که شرایط اقلیمی درین منطقه برای مردمان هر دو سوی مرز مساوی است. درفصل پنجم راپور کمیسیون دلتای هلمند تحت عنوان (زراعت درمصب رودخانه) درمورد حاصلات این منطقه آمده است:

(درین منطقه صحرانی که باران بسیار کم دارد حاصلات کاملاً متکی به آبیاری است. حاصلات تابستانی درمصب تا اندازه زیاد جا ندارد زیرا درماههای ژوئیه و اوت آب هلمند بسیار کم است و درماه سپتامبر حتی احتمال خشک شدن آن میرود. بادهای این منطقه نیز مانع حاصلات تابستانی است. بادهای این منطقه که تقریباً بصورت متواتر و پیوسته از ماه ژوئن تا سپتامبر در وزش

است آنقدر بین مردم اهمیت دارد که آنرا نام مخصوص (یکصدوبیست روزه) داده اند، با تحدید آبیاری به ماههای زمستان که باد در آن وقت مشکلات تولید نمیکند، حاصلات نیز مربوط به غله جاتیست که در آن فصل می روید. تجربه به مردم نشان داده که جووگندم درین فصل خوب می روید. از اینرو تقریباً، درتمام زمین هائی که سالانه آبیاری می شوند، همین دوجیز کاشت میشود. حاصلات دیگر که گاهگاهی درزمستان کاشته میشود آنقدر قلیل و بی اهمیت است که قابل ذکر نیست).

درین فصل همچنین آمده است:

(گندم وجو که خوراك عمدهء مردم است درفصل خزان یعنی اواخر سپتامبر زرع میشود. چون درین فصل مقدار آب رود خانه زیاد شده می رود مردم تمام کاشت زمستانی خود را تکمیل می کنند واکثراً بذرکاری تا اواخر ژانویه ادامه دارد. چون در تابستان تقریباً هیچ باران نمی بارد رواج است که قبل از بذر زمین ها رایکبار آب بدهند زیرا شدت گرمی وبادهای مسلسل، زمین را کاملاً خشك می سازد. بعد از اینکه مزرعه سبز میشود آنوقت به سه تا پنج بار آب ضرورت دارد. درو معمولاً در اواخر اپریل یا اوایل جون صورت میگيرد. طریق آب دادن اینست که کرد ها را کاملاً غرق آب میکنند وطوریکه دهاقین سیستان وچخانسور شرح داده اند مقدار یاعمق آب درکردها درهر آبیاری تقریباً چهار انچ یا ده سانتی میباشد.

آبیکه براساس عرف وسوابق تاریخی درسیستان ایران گشانده میشود :

۶۱۰۰۰ ایکرفیت

جنوری ۱۱/۵ %

۱۲۴۲۰۰ رر

فبروری ۳۲/۴ %

۱۲۹۲۰۰ رر

مارچ ۴۲/۴ %

آبیکه بر اساس عرف و سوابق تاریخی درچخانسور افغانستان گشтанده میشود

جنوری ۸/۸ % ۱۴۰۰۰ ایکرفیت

فبروری ۱۷/۸ % ۲۸۵۰۰ رر

مارچ ۱۹ % ۳۰۵۰۰ رر

این نکته رانیز باید مورد توجه قرار داد که کارشناسان افغانی که درطول سالها درمورد آب هیرمند با ایرانی ها مشغول مذاکره بودند دررشته خویش تخصص داشتند ومسئله ئی به این روشنی از نظر آنان پنهان نمانده بود ولی برای حل مشکل میان دوکشور باید بريك اساس به توافق می رسیدند که راپور کمیسیون دلتای هلمند چنین اساس را بوجود آورد ولی هیچکس ادعا نداشت که این راپور کاملاً يك جانبه وبه نفع افغانستان باشد. ادعای ایران مبنی براینکه این راپور به ضرر ایران است، متکی بردلائیل علمی نبود بلکه ایرانی ها سعی داشتند با زیرسوال بردن راپورکمیسیون بیطرف، سهم بیشتری از افغانستان بگیرند. ولی پادشاه افغانستان فقط چهار متر مکعب درثانیه برحقابهء ایران بعنوان حسن نیت افزده ودر جدول نیز سهمی که براساس حسن نیت داده شد مشخص است. هرزمانی که افغانستان احساس نماید که ایران دست به اقداماتی حاکی از عدم حسن نیت علیه این کشوری زند، میتواند سهمیه ایران را چهار مترمکعب درثانیه کاهش دهد.

اینکه ایران درطول ماههایی که نیاز به بیشترین آب برای آبیاری در دوسوی مرز است، تقریباً ۱/۳ حصه آب هیرمند را میگیرد به این معنی است که اگر افغانستان خواسته باشد زمین های ساحه هیرمند را از جریان طبیعی آب رودخانه آبیاری نماید قادر به توسعه اراضی تحت کشت نخواهد بود.

در حالیکه در این ساحه صدها هزار هکتار زمین بایر وجود دارد و با ازدیاد نفوس درین ساحه این مشکل برجسته تر خواهد شد. بنابراین افغانستان درآینده مجبور به اعمار بندهای جدید درین منطقه خواهد بود تا با ذخیره کردن آب بیشتر سیلاب، قادر به گسترش ساحهء تحت زرع برای رفع نیازهای نفوس روبه تزايد درین ساحه باشد.

این نکته نیز در خور دقت و توجه است که بند های کجکی و دهله که نیم قرن قبل اعمار گردیده بعلت تراکم رسوبات دیگر ظرفیت سابق را ندارد و ضرورت به اعمار بند های جدید کاملاً احساس میشود.

بهر حال افغانستان مجبور بود تا برای از میان برداشتن مانی در راه گسترش روابط حسنه با همسایه غربی خویش بهائی بپردازد. زیرا کشور های همسایه از چنین داد و ستد ها ناگزیر اند اما اینکه ادعا شد بر اساس این معاهده سهم ایران يك هشتم حصهء آب هلمند است نیز درست نیست زیرا ایران در زمانیکه برای آبیاری نیاز به آب است بیشتر از مقدار آبی را می گیرد که قرار حکمیت مك ماهون به این کشور تعلق می گرفت.

اما چنین بنظر می رسد که ایران هنوز هم از آنچه که بدست آورده راضی نیست. در کتابی که در سال ۱۳۷۱ هـ ش از طرف موسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجهء ایران تحت عنوان (اختلاف دولتين ایران و افغانستان در مورد رود هیرمند) به نشر رسید، گذشته از اینکه ادعا های ارضی ناروائی نیز مطرح شد، امضای قرار داد هلمند (گذشتی بزرگ از جانب ایران) عنوان گردیده. درین کتاب تحت عنوان (حکمیت دلتا) آمده است:

«...در خصوص چگونگی و یکطرفه بودن و دخالت اهداف سیاسی انگلستان در حکمیت دلتا - هیرمند، در بخش مربوط به ارزیابی کمیسیون دلتا به اشباع اشاره شده است و اما غرض از آنچه به طور اجمال در مورد شرایط

انعقاد و بطلان قرارداد ها و حکمیت ها در این بخش و فصول قبلی مقاله به آنها پرداخته شده است. پیگیری، بررسی و مطالعات عمیق تری از جانب کارشناسان و متخصصان امر به منظور بهره برداری در طرح مجدد موضوع، جهت احقاق حقوق حقهء کشورمان می باشد. از آنجائی که جریان امر وحتى آخرین قرار داد منعقد شده به نفع دولت افغانستان و گذشتهی بزرگ از جانب ایران بوده است، بعید بنظر میرسد که حکومت جدید افغانستان درصدد طرح این موضوع برآید.

بنابر مراتب فوق و باتوجه به کشمکش های داخلی و بین المللی افغانستان و اوضاع منطقه، جو بین المللی و موقعیت بسیار مناسب کشورمان، شرایط مناسبی را برای طرح مجدد موضوع حقایقهء ایران از هیرمند فراهم آورد. بسیار بجاست که اقدامات مقتضی معمول گردد.^۱

تأملی برماهیت معاهده آب از رود هیلمند

با دقت و تأمل درمواد معاهده ۲۲ حوت ۱۳۵۱ (مارچ ۱۹۷۸) این حقیقت آشکار میشود که این معاهده سراسر به نفع ایران تمام شده است، زیرا

۱ - ۱ - افغان جرمن آنلاین، وحید مزده، روابط سیاسی افغانستان و ایران- بخش هفتم - سال ۲۰۱۰



رودخانه هلمند و دورنمای شهر لشکرگاه

از یک رودخانه داخلی افغانستان و آبی که صد درصد در کشورما فراهم شده دوسوم آن برای ایران در نظر گرفته شده، و یک سوم آن برای افغانستان، در حالیکه افغانستان بداشتن ۲۰ چند حقوق طبیعی و تاریخی، شاهد صدها هزارایکر زمین بی آب و بایر خواهد بود. علاوهً در ماه فبروری = دلو (اسفند) که ضرورت به آب به اوج خود میرسد، مطابق معاهده اخیر از جمله ۲۰۸ هزار ایگرفیت آب رودخانه هلمند، برای ایران ۱۶۲۹۸۰ ایگرفیت آب در نظر گرفته شده است، و برای افغانستان صرف ۴۴۵۲۰ ایگرفیت آب. یعنی در مهمترین وقت زراعت و آبیاری که ماه دلو است برای ایران چهارچند آبی در نظر گرفته شده که در بند کمالخان یعنی دلتای هیرمند وارد می‌گردد. اگر شک نکنیم که هیئت افغانی در تنظیم مواد این معاهده از جانب ایران تطمیع شده باشند، این بی

توجهی و بی مبالاتی نسبت به حقوق طبیعی و ثروت ملی کشور را چگونه میشود توجیه و تفسیر نمود؟ زیرا رودخانه هیرمند از بندکمالخان بعد وارد دلتای خود یعنی سیستان میشود و طبیعتاً ایران اگر به آب این رودخانه حق و ادعای داشته باشد، بایستی از اولین نقطه ای که هلمند، مرز مشترک دو کشور را میسازد، (و حتی در صورت ابراز حسن نیت از جانی که هلمند وارد دلتای خود میشود، یعنی از بندکمالخان) می باید در آب رودخانه مستحق پنداشته میشد، مگر بر مبنای قرارداد اخیر تقسیم آب میان ایران و افغانستان (حوت ۱۳۵۱ ش) ایران خود را در آبهای ذخیره کجکی و حتی بالاتر از آن یعنی از محل دهاود به بعد شریک و مستحق میدانند و هر وقتی که بر میزان آب وارده در مرز مشترک یعنی در محل پایه های ۵۱ و ۵۲ مرزی اعتراض داشته باشد، میتواند (بر طبق پروتوکول شماره یک پیوست معاهده) ماموران خود را برای تفتیش مقدار آب رودخانه هیلمند و صورت مصرف آن به داخل افغانستان بفرستد و آنها حق خواهند داشت تا هر مدتی که خواسته باشند دستگاه پیمایش آب را پنجد کیلومتر بالاتر از دلتای هیرمند، یعنی در منطقه دهاود، یکصد کیلومتر بالاتر از بندکجکی در مرکز افغانستان مورد تفتیش و کنترل خود قرار بدهند و بعد از بررسی و برآورد میزان آب در دستگاه آبشناسی دهاود، گزارش مقدار مجموعی آب را به مقامات دولت متبوع خود ارائه کنند. براساس این قرارداد، به ایران حق داده شده است تا حقایقه خود را بر مبنای آب وارده در دستگاه آبشناسی دهاود با ما محاسبه و آن را از ما مطالبه کند.

منظور من اینست تا نشان بدهم که با این قرارداد، افغانستان در استفاده از آب یک رودخانه داخلی خود نمیتواند طور دلخواه بهره برداری نماید، بگذریم از آبی که رودخانه ارغنداب در حد قلعه بست به هیرمند می ریزد و بسوی سیستان سرازیر میگردد. اما ایران نه تنها بحد کافی برای مشروب

کردن سیستم از آب رودخانه های داخلی افغانستان بهره میبرد، بلکه حتی یک استان دیگر (زاهدان مرکز بلوچستان) را نیز از آب شیرین سیراب مینماید، بدون آنکه دیناری از این رهگذر برای افغانستان بپردازد!

با یک حساب سرانگشتی میتوان پی برد که افغانستان به ایران علاوه بر ۲۲ مترمکعب حقابه براساس نظر کمیسیون بیطرف مصب رود هلمند در ۱۹۵۰، درهرثانیه چهارمتر مکعب آب به سایقه حسن نیت و برادری، از رودخان هلمند میدهد. مقدارآبی که از روی حسن نیت به جانب ایران تحویل داده میشود، در یک دقیقه ۲۴۰ مترمکعب و در یک شبانه روز (۶۰۰/۳۴۵ مترمکعب) و دریک سال ۳۶۵ روز (۱۴۴،۰۰۰، ۱۲۶ مترمکعب) و درمدت ۳۷ سال بعد از امضای این قرارداد در ۱۹۷۲ تا ۲۰۰۹، مجموعاً (۰۰۰، ۳۲۸، ۶۶۷، ۴ متر مکعب آب) میگردد که مفت و رایگان به ایران داده میشود. بنابراین اگر قیمت یک متر مکعب آب یک دالرمحاسبه شود، درحقیقت ایران تا کنون به میزان چهارمیلیارد و ۶۶۷ ملیون و ۳۲۸ هزار دالر آب از افغانستان به عنوان حسن نیت و برادری برده است.

این درحالی است که حیات وممات تخمین دومیلیون جمعیت سیستم ایران باکشتزارها و باغات آن بسته به آب رودخانه هلمند است و ازاین رودخانه آبیاری میگردد. علوتاً دولت ایران جهت کاهش زیانهای ناشی از شرایط خشکسالی، با احداث چهارگودال مصنوعی بنام "چاه نیمه" های زابل هریک (باعمق تخمین ده متر ومساحت کم وبیش ۲هزاردر ۲ هزارمتر) توانسته صدها میلیون مترمکعب آب هیرمند(هلمند) را دراین چاه نیمه ها ذخیره کند تا از آنها در مواقع کمبود آب استفاده نماید. درسال ۱۳۸۳شمسی دولت ایران چهارمین چاه نیمه را با صرف هشتاد میلیون دالردر پهلوی چاه نیمه های قبلی احداث نمود که هشتصد میلیون مترمکعب آب ظرفیت دارد. علوتاً ایران با

کشیدن یک لوله آبرسانی چهل انچه بطول دوصد کیلومتری از رود خانه هلمند تا شهر زاهدان مرکز ولایت سیستان و بلوچستان تخمین (یکصد میلیون مترمکعب آب) به ساکنان زاهدان میرساند بدون آنکه هیچگونه موافقت کتبی یا شفاهی دولت افغانستان را بدست آورده باشد.

خلاصه برطبق معاهده ۲۲ حوت ۱۳۵۱ شمس ۲ بر ۳ حصه آب هیرمند (هلمند) بعد از رسیدن در بندکمالخان به ایران داده شده است. این معاهده برخلاف نظرمکماهون است که گفته بود: «یک سوم آبی که به بندکمال میرسد برای سیستان ایران اگر انکشاف هم بکند کفایت میکند و دو سوم آن برای نیمروز افغانی باقی میماند.^۱» افزون براین بالاخره وزیرانری و آب (اسماعیل خان) روز ۲۰ ماه می ۲۰۱۰ در جلسه توضیحی ولسی جرگه در مورد اعمار بندکمال خان در نیمروز صد دل در یک دل نهاد و از ایران لب به شکایت گشود و گفت ایران برطبق معاهده ۱۳۵۱ تقسیم آب هلمند، ۲۶ مترمکعب فی ثانیه حقا به دارد، ولی اکنون بانصب ۷۵ پمپ استیشن اب برهلمند از محل بند کمالخان تابند خوابگاه تخمین یکصد متر مکعب آب در ثانیه می برد که خلاف معاهده مذکور و تمام نورم های بین المللی است. (تلویزیون آریانای بیات شام ۲۰/۵/۲۰)

^۱ - کاندید اکادمیسین اعظم سیتائی، کتاب سرگذشت سیستان و رود هیرمند از ۱۸۷۳ تا ۱۹۷۳، صفحات ۲۶۹ - ۲۷۰، چاپ ۱۳۶۹ اکادمی علوم افغانستان

فهرست عمومی مآخذ کتاب

- ۱- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار، طبع ۱۳۴۶، کابل
- ۲- افغانستان بعد از اسلام، تألیف پوهاند عبدالحی حبیبی، طبع انجمن تاریخ افغانستان ۱۳۴۸، کابل
- ۳- احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، از ابو عبدالله محمد مقدسی بشاری، طبع لیدن، ۱۹۰۶
- ۴- احیاء الملوک در تاریخ سیستان، از ملک شاه حسین کیانی، بکوشش دکتور منوچهر ستوده، طبع ۱۳۴۴، تهران
- ۵- البلدان یعقوبی، ترجمه دکتور محمد ابراهیم آیتی، طبع ۱۳۴۳، تهران
- ۶- بابرنامه یا تزوک بابری، ترجمه فارسی از متن ترکی، از عبدالرحیم خان خاتان بن بیرم خان، طبع ۱۳۰۸ قمری، هند
- ۷- برخی بررسی‌ها درباره جهانبینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، از احسان طبری، طبع ۱۳۵۸
- ۸- تاریخ اجتماعی ایران، تألیف مرتضی راوندی، چاپ موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۱ (۳ جلد)
- ۹- تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی، تألیف اشپولر مستشرق آلمانی ترجمه دکتور جواد فلاطوری، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران

- ۱۰- تاریخ ایران نوشته گروهی از مورخان شوروی، ترجمه کریم کشاورز،
طبع تهران
- ۱۱- تاریخ بخارا، تألیف ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی (۳۴۸-۲۸۶ق)، به
تصحیح مدرس رضوی، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول و دوم
- ۱۲- تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری) از ابوعلی محمدبن بلعمی،
به تصحیح و حواشی مرحوم بهار ۱۳۱۴
- ۱۳- تاریخ تمدن اسلام، تألیف جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام (پنج
جلد) طبع تهران
- ۱۴- تاریخ سیستان، از مؤلف نامعلوم به تصحیح و تحشیه مرحوم بهار
خراسانی، طبع ۱۳۱۴، تهران
- ۱۵- تاریخ بیهقی، از ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، طبع دکتر فیاض،
۱۳۵۰ مشهد
- ۱۶- تاریخ بیهقی، از علی بن زید بیهقی، به تصحیح احمد بهمنیار، طبع
۱۳۱۷، تهران
- ۱۷- تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی، تألیف و. و. بارتولد، ترجمه
پوهاند علی محمد زهما، چاپ کابل
- ۱۸- لطایف الطوائف، تألیف مولانا فخرالدین علی صفی، بسعی و اهتمام
احمد گلچین معانی، انتشارات اقبال، چاپ چارم ۱۳۶۲

- ۱۹- تاریخ طبری (یا تاریخ الرسل و الملوك) تألیف محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوقاسم پاینده (جلدهای اول، دوم، سوم، نهم، دهم، یازدهم، سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم) از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۳
- ۲۰- تاریخ طبرستان، تألیف بهاءالدین محمد بن حسن اسفندیار، طبع ایران
- ۲۱- تاریخ کامل ابن اثیر، ترجمه عباس خلیلی، از انتشارات موسسه مطبوعاتی علمی، تهران
- ۲۲- تاریخ قرون وسطی، کاسمینسکی، ترجمه صادق انصاری و باقر مومنی چاپ ۱۳۴۸، تهران
- ۲۳- تاریخ مختصر افغانستان، تألیف پوهاند حبیبی، چاپ ۱۳۴۹، کابل ۱۳۴۷
- ۲۴- تاریخ یعقوبی، تألیف احمد بن واضح یعقوبی، ترجمه دکتر محمدابراهیم آیتی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۲۵- ترجمه تاریخ یمنی از ابوشرف ناصح بن ظفر جربادقانی، باهتمام دکتر جعفر شعار، طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، تهران
- ۲۶- ترکستاننامه، تألیف و . و . بارتولد، ترجمه کریم کشاورز (۲ جلد) ۱۳۵۵، تهران
- ۲۷- تذکره الشعراء از دولتشاه سمرقندی، به تصحیح و تحقیق محمد عباسی، طبع تهران
- ۲۸- تذکره المولک، چاپ محمد دبیر سیاقی، طبع تهران

۲۹- تاریخنامه هرات (تاریخ سیفی) از سیفی هروی، به تصحیح پروفیسر محمد زبیر صدیقی، چاپ کلکته و چاپ افسیت ایران

۳۰- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، تألیف گ، لسترنج، ترجمه محمود عرفان، طبع ۱۳۳۶ تهران

۳۱- جوامع الحکایات و لوامع الروایات، از محمد عوفی، به تصحیح و تعلیقات دکتر بانو مصفاء طبع بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳، تهران

۳۲- حدود العالم من المشرق الی المغرب (تألیف در ۳۷۲ هـ) چاپ دکتر منوچهر و چاپ پوهنتون کابل (ترجمه پوهاند میرحسین شاه)، ۱۳۴۲

۳۳- دولت نادرشاه افشار، تألیف خانم م، ر، ارونووا، - ز، ک، اشرافیان، ترجمه حمید مؤمنی، طبع ۱۳۵۲، تهران

۳۴- دیوان فرخی سیستانی، بکوشش محمد بیرسیاکی، طبع ۱۳۵۵، تهران طبع دوم ۱۳۴۷

۳۵- روضه الجنات فی اوصاف مدینه الہرات، از معین‌الدین زمجی اسفزاری، چاپ کاظم امام، دانشگاه تهران ۱۳۳۹

۳۶- روضه الصفا (تاریخ) از میرخواند (جلد سوم، و چهارم و پنجم) چاپ رضاقلی هدایت، تهران، ۱۳۳۸ش

۳۷- زندگانی یعقوب لیث، به قلم حسین یزدانیان، طبع ۱۳۴۳، تهران

۳۸- زین الاخبار گردیزی، از عبدالحی بن ضحاک گردیزی، به تصحیح و تحشیه پوهاند عبدالحی حبیبی، طبع تهران

- ۳۹- سازمان اداری حکومت صفوی با تحقیقات و حواشی و تعلیقات
مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ ۱۳۳۴، تهران
- ۴۰- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمد علی موحد، چاپ بنگاه ترجمه
و نشر کتاب، ۱۳۴۸، تهران
- ۴۱- سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۳۸
- ۴۲- سیاست‌نامه یا سیرالملوک، از خواجه نظام الملک، چاپ علامه محمد
قزوینی و چاپ عبدالرحیم خلخالی، تهران
- ۴۳- سمک عیار، از فرامز بن خداداد با مقدمه و تصحیح دکتر خاتلری، طبع
بنیاد فرهنگ ایران (۶ جلد) ۱۳۵۳
- ۴۴- صورت الارض ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار، بنگاه ترجمه و
نشر کتاب، تهران
- ۴۵- طبقات ناصری، تألیف منهاج سراج جوزجانی، به تصحیح و تحشیه
پوهاند حبیبی، طبع ۱۳۴۷ کابل.
- ۴۶- فتوح البلدان بلاذری، ترجمه آذر تاش آذرنوش، طبع ۱۳۵۳ تهران،
متن عربی طبع ۱۹۵۷
- ۴۷- قابوس‌نامه، به تصحیح و تحشیه سعید نفیسی، طبع ۱۳۴۲، تهران
- ۴۸- اخبار الطوال، از دینوری (ابوحنیفه احمد بن داود)، ترجمه صادق
نشأت، چاپ، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ تهران

۴۹- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، تألیف پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، چاپ ۲۵۳۵ شاهنشاهی

۵۰- مالکیت ارضی و جنبش‌های دهقانی، تألیف محمد اعظم سیستانی، طبع، ۱۳۶۲، اکادمی علوم افغانستان، کابل

۵۱- ماه نخشب، شهکار سعید نفیسی، چاپ ۱۳۴۷، تهران

۵۲- مسالک و ممالک اصطخری، باهتمام ایرج افشار، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران

۵۳- مروج الذهب مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴

۵۴- مجمل فصیحی از احمد خوافی، به تصحیح محمود فرخ، چاپ ۱۳۴۱، مشهد

۵۵- مسالک و ممالک ابن خرداد به، چاپ مصر، تألیف در حدود ۳۰۰ هجری

۵۶- مطلع السعیدین و مجمع البحرین از عبدالرزاق سمرقندی، طبع تهران

۵۷- مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، طبع ۱۳۳۶ (۲ جلد)

۵۸- منتخب الحکایات و لوامع الروایات، بکوشش مرحوم بهار خراسانی، ۱۳۲۴ تهران

۵۹- مجله آریانا، سال ۱۳۴۶، مقاله، جغرافیای تاریخی زرنج، بقلم اعظم سیستانی

۶۰- مجله آریانا، سال ۱۳۲۳ شماره نهم و دهم، مقاله «عیاران» به قلم

حبیبی

۶۱- مجله کابل، ۱۳۶۱، شماره اول مقاله «دخوشحال خان ختک سوات

نامه» بقلم محمد صدیق روھی

۶۲- مجله سخن، دوره هجدهم و نوزدهم، مقاله «آنین عیاری» بقلم دکتر

ناتل خانلری، سال ۱۳۴۸، ۱۳۴۷)

۶۳- مجله سخن، دوره سیزدهم، شماره ۱۲-۱۱ سال ۱۳۴۲ مقاله

ابومسلم‌نامه

۶۴- نزهت القلوب، از حمدالله مستوفی (تألیف در حدود ۷۴۰ هـ) باهتمام

محمد دبیرسیاقی، ۱۳۳۶

۶۵- یعقوب لیث، تألیف دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، طبع ۱۳۵۳،

تهران

۶۶- تاریخ سیستان (از آمدن تازیان تا بر آمدن صفاریان) تألیف ادموند

کلیفورد بوسورت، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۰ش.

۶۷- جی، پی، تیت، سیستان، (جلداول) ترجمه دکترسید احمد موسوی، چاپ

۱۳۶۴ تهران

۶۸- چهار مقاله عروضی سمرقندی، چاپ دکتر معین، تهران

۶۹- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها، تألیف اعظم سیستانی، طبع

کابل، ۱۳۶۸ش

- ۷۰- تاریخ بیهق، از ابن فندق، چاپ احمد بهمن یار، تهران ۱۳۱۷
- ۷۱- ماتیکان سیستان (مجموعه مقالات) جواد محمدی سگانی، چاپ مشهد ۱۳۷۸
- ۷۲- گنج دانش ، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران ، محمدتقی حکیم ، تهران ، ۱۳۶۶
- ۷۳- تولدی دیگر، نوشته دکتر شفا، چاپ ۲۰۰۰
- ۷۴- پس از هزار و چهارصدسال ، دکتر شفا، چاپ ۲۰۰۳
- ۷۵- اسلام شناسی ،تالیف علی میرفطروس ، جلد اول و دوم
- ۷۶- ملاحظات در تاریخ اجتماعی ایران، چاپ سوم ، از علی میر فطروس
- ۷۷- پنج نقد بر کتاب تولدی دیگر، دکتر شفا، چاپ ۱۳۸۰ ش
- ۷۸- مالکیت ارضی و شیوه های بهره برداری از آن در خراسان قرون وسطی ، از من، چاپ دوم سوند ۲۰۰۲
- ۷۹- آثار الباقیه ، ابو ریحان بیرونی ، چاپ اکبر دانا سرشت، ۱۳۱۷ تهران
- ۸۰- حبیب السیر، از خواندمیر (غیاث الدین)، چاپ ۱۳۳۳، تهران
- ۸۱- تاریخ نهضت های ملی ایران، از حمله تازیان تا ظهور صفاریان، تالیف عبدالرفیع حقیقت، چاپ ۱۳۵۰، تهران
- ۸۲- دوقرن سکوت، از داکتر عبدالحسن زرینکوب، چاپ، ۱۳۵۵

- ۸۳- عصر زرین فرهنگ ایران، ریچارد فرای، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، ۱۳۴۴
- ۸۴- تاریخ روضه الصفا، میرخواند (محمد بن حسن خاوندشاه) ۱۳۳۲ قمری، چاپ هندوستان،
- ۸۵- ضحاک ماردوش، سعیدی سیرجانی، چاپ تهران، ۱۳۶۶
- ۸۶- پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۰
- ۸۷- خاک اولیا، تالیف سیکورسکی، ترجمه عبدالعلی نور احراری، ۱۳۷۱
- ۸۸- توضیح المسایل، پاسخهای هزارساله از کلینی تا خمینی، دکتر شفا، چاپ پنجم
- ۸۹- ادموند کلیفوردیو سورت، تاریخ سیستان، از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاری، ترجمه حسن انوشه، چاپ انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۰
- ۹۰- یاقوت حموی، معجم البلدان (جلد های ۲، ۳، ۴)، طبع ۱۹۵۵ بیروت.
- ۹۱- دیدگاه ها، علی میرفطروس، چاپ ۱۹۹۳
- ۹۲- یادداشتها و برداشتهایی از کابل قدیم، محمد اصف آهنگ، تابستان ۲۰۰۰
- ۹۳- ایران، کلد و شوش، نوشته خانم ژان دیولافو، شوالیه لژیون دونور، افسر

اکادمی، چاپ ۱۸۸۷ پاریس، ترجمه علی محمدفره وشی، چاپ دانشگاه تهران،
۱۳۷۱

۹۴- ناصر خسرو واسماعیلیان، تالیف برتلس، ترجمه حسین آرین پور، طبع
تهران

۹۵- ابن اثیر، کامل، ج ۱۲، ترجمه عباس خلیلی طبع موسسه مطبوعاتی
علمی

۹۶- تاریخ ایران از دوره باستانی تا سده هجدهم، نوشته گروهی از مستشرقین
شوروی، ترجمه کریم کشاورز، چاپ تهران

۹۷- قابوسنامه، چاپ سعید نفیسی، تهران طبع ۱۳۴۲

۹۸- آریانا، از احمد علی کهزاد، چاپ کابل، ۱۲۲۶

۹۹- معجم البلدان جلد پنجم، از یاقوت حموی، طبع ۱۹۰۶

۱۰۰- فرهنگ معین، چاپ تهران

۱۰۱- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، طبع ایران

۱۰۲- ابن خلکان، وفات الاعیان ج ۵، چاپ ایران

۱۰۳- چار مقاله عروضی سمرقندی، تصحیح دکتر معین، چاپ تهران

۱۰۴- مجمل التواریخ و القصص، طبع ملک الشعرا بهار، ۱۳۱۸، تهران.

۱۰۵- سعید نفیسی، خاندان طاهری، چاپ تهران

۱۰۶- ابن اسفندیار ، تاریخ طبرستان (به تصحیح مرحوم اقبال ۱۳۲۰ ش .)

۱۰۷- اقبال آشتیانی، از طاهریان تا مغول، چاپ تهران

۱۰۸- مجله آریانا، سال پنجم شماره نهم و دهم مقاله «عیاران» بقلم حبیبی

۱۰۹- مجله آریانا، مقاله جغرافیای تاریخی زرنج از من شماره ۳-۶ سال ۱۳۴۶

۱۱۰- مجله آریانا سال ۱۳۴۵ شماره ۵-۶، مقاله سرگذشت یک رودخانه بزرگ،

۱۱۱- مجله بررسی های تاریخی ، سال دوازدهم ، شماره چهارم ، ص ۸

۱۱۲- مجله آریانا، سال ۱۳۶۴، مقاله لشکریان صفاری، ترجمه پوهاند سرور همایون

۱۱۲- تاریخ جهانکشای جوینی(سه جلد). چاپ حمدین عبدالوهاب قزوینی، ۱۳۲۹

۱۱۳- بیست مقاله ، علامه محمد قزوینی ، ۲ جلد

۱۱۴- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی ، طبع ۱۳۳۹ ، تهران

۱۱۵- وضع اجتماعی دوره غزنوی، دکتور اکبرمددی، طبع کابل ۱۳۵۶.

۱۱۶- تاریخ آل سلجوق یا راحة الصدور ، راوندی ، طبع تهران ، ۱۳۳۲
تهران

۱۱۷- واسلی یان ، چنگیز خان (شاهکار رومان تاریخی) طبع بنگاه نشریات پروگرس ، ترجمه م . ن هرمران

۱۱۸- جی . تیت ، سیستان ، ج ۱ ، ترجمه دکتر سیداحمد موسوی ، ، چاپ ۱۳۶۴ ایران

۱۱۹- ظفرنامه ، شرف الدین علی یزدی ، دوجلد ، طبع ۱۳۳۶ تهران

۱۲۰- اکبرنامه یا آئین اکبری ، از ابوالفضل ، طبع هند ، ۱۲۸۴ هجری

۱۲۱- نامه عالم ارای عباسی ، اسکندر بیگ ترکمان ، طبع تهران

۱۲۲- جی. پی. تیت. سیستان (ج ۲) باهتمام غلام علی رئیس الذاکرین. تهران،

۱۳۶۶.

۱۲۳- افغانستان در عصر کورگانیان هند ، حبیبی، طبع کابل

۱۲۴- زاد سروان سیستان، غلام علی رئیس الذاکرین. مشهد ، ۱۳۷۰.

۱۲۵- لکهارت ، انقراض سلسله صفویه، ترجمه عماد، چاپ ۱۳۶۴،

۱۲۶- زندگانی نادر شاه. نورالله لارودی، تهران، ۱۳۱۹.

۱۲۷- جهانکشای نادری ، میرزا مهدیخان استرآبادی ، چاپ تهران

۱۲۸- زندگی نادر شاه. ، ترجمه مشفق همدانی، طبع ایران

۱۲۹- نادرنامه یا تاریخ نادر شاهی، باهتمام شعبانی. تهران، ۱۳۴۱

- ۱۳۰- محمدکاظم ، نامه عالم آرای نادری، ۳ جلد، چاپ مسکو
- ۱۳۱- محمودالحسینی، تاریخ احمدشاهی، چاپ ۱۳۷۹، پشاور
- ۱۳۲- سید محمدعلی جمالزاده ، یک سند تاریخی در باره سیستان ،مجله سخن، آذرماه ۱۳۴۳
- ۱۳۳- محمود محمود،تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن ۱۹، (۸ جلد)
- ۱۳۴- پرسی سایکس، ده هزار میل در ایران،ترجمه حسین سعادت نوری، ۱۳۳۶، ۲جلد
- ۱۳۵- احمد توکلی، روابط سیاسی ایران و افغانستان، ص ۹۱، طبع ۱۳۲۷ ش
- ۱۳۶- روضات الجنات،بخش یکم، طبع ۱۳۳۶تهران
- ۱۳۷- کهزاد،لشگرگاه،طبع انجمن تاریخ افغانستان
- ۱۳۸- نشریه هیرمند سنبله ۱۳۳۲،و سنبله ۱۳۳۶ و سنبله ۱۳۴۲
- ۱۳۹ - پشتانه شعرا،ج ۱، احوال تایمنی دیده شود.
- ۱۴۰ - پوهاند حبیبی، مقاله "تگین ابادکجا بود؟" مجله آریانا، سال پنجم، شماره ششم
- ۱۴۱ - ابراهیم پورداود،یشتها،ج ۲، نام اوستانی هراهوواتی(ارغنداب) با ضبط سنسکریت آن بصورت "سراسواتی" قابل تطبیق است(رک: مجله آریانا، سال ۲۰، شماره ۳، ص ۲)

- ۱۴۲ - افغانستان، جنگ و سیاست، مجموعه مقالات، چاپ تهران،
- ۱۴۳ - داکتر بیلو، نژادهای افغانستان، ترجمه سهیل سبزواری، سایت آریانی
- ۱۴۴ - پشتانه، ترجمه پشتو از جنرال شیر محمد کریمی، چاپ پشاور ۲۰۰۷
- ۱۴۵ - رستاخیز قندهار، از این قلم، چاپ ۲۰۰۵، پشاور، فصل دوم
- ۱۴۶ - ۱. چ. ۱. ج. ویلسن، آریانا انتیکوا، طبع ۱۸۴۱، متن انگلیسی
- ۱۴۷ - کتاب مصور تخت جمشید چاپ تهران ۱۳۴۲
- ۱۴۸ - آریانا، استریون، نجیب الله تور و آیانا، کابل ۱۳۲۵
- ۱۴۹ - حدود العالم ترجمه پوهاند میر حسین شاه، چاپ پوهنتون کابل ۱۳۴۲
- ۱۵۰ - ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ ۱۳۴۹،
- ۱۵۱ - سیستان در ادبیات مزدیسنا، جلد اول سیستان قبل از اسلام
- ۱۵۲ - لندن نیوز، ۱۱ فبروری ۱۹۶۷، مقاله جاده افغانی بسوی سیستان،
به قلم نورمان هاموند
- ۱۵۳ - آصف آهنگ، یاد داشتهایی از کابل قدیم، ص ۲۰،
- ۱۵۴ - علی میرفطروس، دیدگاه ها، چاپ ۱۹۹۳، ص ۴۴
- ۱۵۵ - سعید نفیسی، ماه نخشب، طبع سوم،
- ۱۵۶ - آناهیتا (پنجاه گفتار ابراهیم پور داود)، یشت ها، ج ۲،
- ۱۵۷ - پروفیسر عباس شوشتری، کارنامه ایرانیان، ج ۲، چ ۱،
- ۱۵۸ - مجله آریانا، سال هجدهم، شماره دوم، مقاله "هیرمند" به قلم پوهاند
میرحسین شاه.

- ۱۵۹ - حدود العالم، چاپ سید جلال الدین تهرانی ۱۳۱۷،
- ۱۶۰ - ظفرنامه، چاپ ۱۳۳۶ تهران، ج ۲، ص ۲۵۷، ج ۱ ص ۲۷ .
- ۱۶۱- اسدي طوسي در گرشاسپ نامه (ص ۲۶۳) گوید.
- دو منزل زمین تالب هیرمند بود آب خوش و بیشه و کشتمند.
- ۱۶۲ - مجله دانش، شماره ۱۰، سال ۱۳۳۰، مقاله سیستان و بلوچستان بقلم ریچارد فرای.
- ۱۶۳ - مجله سخن، دوره چهاردهم، شماره ششم، ص ۶۶۶ .
- ۱۶۴ - مجله آریانا، سال ۱۳۶۳، شماره اول، (سیستان قدیم) از من
- ۱۶۵ - مجله باستانشناسی، ۱۹۶۱ شماره ۴
- ۱۶۶- مجله باستانشناسی ، سنبله ۱۳۶۱
- ۱۶۷- بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۱۸
- ۱۶۸ - نقشه جغرافیایی افغانستان، طبع ریاست کارتو گرافی ۱۳۴۷ . باستاند
معلومات ۱۹۶۰ میلادی .
- ۱۶۹ - سالنامه کابل ، سال ۱۳۱۲،
- ۱۷۰ - راپور کمیسیون بیطرف مصب رود هیرمند
- ۱۷۱- سالنامه احصائیه ، منتشره سنبله ۱۳۵۹ وزارت امور پلانگذاری .
- ۱۷۲ - مسعود کیهان، جغرافیای طبیعی ایران، طبع کتابفروشی ابن سینا،
۱۳۱۱ تهران .
- ۱۷۳ - کتاب سفید در مورد سوابق و اسناد موضوع آب هیرمند،

- ۱۷۴ - قاموس جغرافیائی افغانستان، ج ۳، طبع انجمن تاریخ افغانستان
- ۱۷۵ - پوهاند عارض ، جغرافیای طبیعی افغانستان، طبع ۱۳۶۰ پوهنتون کابل،
- ۱۷۶ - آریانا دایره المعارف، چاپ ۱۳۳۸،
- ۱۷۷ - تاریخچه مختصر وادی هیرمند، سال های ۱۳۱۵ - ۱۳۴۰،
- ۱۷۸ - راپور اجرات یکساله هیرمند و ارغنداب، بمناسبت سالگرد ۵۲ جشن استقلال کشور
- ۱۷۹ - نشریه هیرمند و ارغنداب در ۴۸ - ۱۳۴۹ و نشریه هیرمند ۴۷ - ۱۳۴۶ استواراست.
- ۱۸۰ - اعظم سیستمی، کتاب سرگذشت سیستم و رود هیرمند از ۱۸۷۳ تا ۱۹۷۳، چاپ ۱۳۶۹ اکادمی علوم افغانستان
- ۱۸۱ - افغان جرمن آنالین، وحید مژده، روابط سیاسی افغانستان و ایران- بخش هفتم - سال ۲۰۱۰
- علاوه بر منابع فوق الذکر، در کتب و مجلات انگلیسی ذیل نیز در مورد سیستم میتوان مطالب دلچسپی را مطالعه نمود:
- ۱۸۲- *Seistan (Tourist Brochure on South Western Afghanistan) Lashkergah. Afghanistan, ۱۹۷۲*
- ۱۸۳- *G.P. Tate. The Frontiers of Baluchistan. London. ۱۹۰۹*

۱۸۴-G.P.Tate -Seistan(A.Memoire on
History,Geograpy,Ruins, and People, Calcata, ۱۹۱۰.

۱۸۵-G.P.Tate-Cions and Seals collected in
Seistan.london, ۱۹۱۰.

۱۸۶-International Commission for Irrigation and Drainage
Bulten,July ۱۹۷۴

۱۸۷- Ali.Mohammad."A short History of the Helmand
Valley" Afghankstan Magazine.No. ۱, ۱۹۵۵

۱۸۸- Annandale,N.,and H.G.Carter."Notes on the Vegetation
of Seistan. Journal and Peoc.Asiatric Soc. Bengal.new
series,vol. ۱۵

۱۸۹-Conolly,Edward."Sketch of the Physical Geography of
Seistan." Journal of the Asiatic Sosciety, No. ۱۳۰,vol. ۹.pt. ۲,

۱۹۰.-The Arcgaeolgy of Afghanistan (from eaeliest times to
the Timorid period) by,F.R.Allchin and Hammund. ۱۹۷۸

۱۹۱-Fairservis, Walter A.,Jr.Preliminary Report on the
Prehistoric ,Archaeolgy of the Afghan-Beluchi Areas
American Museum s, .Novitate,no. ۱۵۸۷, ۱۹۵۲

۱۹۲-Future Archaeolgical Reserch in Afghanistan
Soutwestern. Jour.Antrop.,vol. ۹.no ۲

۱۹۳- *Archeological Studies in the Seistan Basin of Southwestern Afghanistan and Eastern Iran. Antropological Paper of the American*

Museum of Natural history.vol. ۴۸.pt. ۱.NewYork: ۱۹۶۱

۱۹۴ - *East and West, vol. ۱۶,Nos, ۱-۲, ۱۹۶۶,*

۱۹۵-Vol. ۲۲,No. ۴, ۱۹۷۰, Vol. ۲۱, Nos. ۱-۲ ۱۹۷۰. Vol , ۲۲, Nos
. ۳-۴, ۱۹۷۲. Vol. ۱۸-Nos. ۱-۲ (۱۹۶۸)

۱۹۶-Travels in Baluchistan and Sind ,by Sir Henry
Patinger. ۱۸۱۶

۱۹۷-A Discription of the Country of Seistan , By R.Leech, ۱۸۴۴

صفحه چهارم پشتی کتاب

کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی: ۱۹۳۸



سابق عضو علمی اکادمی
علوم افغانستان، در زمینه
تاریخ و جامعه شناسی
و نظام زمینداری در
افغانستان، صاحب تالیفات
بسیار است. برخی از این
تالیفات عبارت اند از:

* - مالکیت ارضی و جنبشهای
دهقاندر خراسان قرون وسطی،
چاپ اکادمی علوم افغانستان،
کابل ۱۳۶۲=۱۹۸۳ م.

*- سیستان، سرزمین ماسه هاو حماسه ها (۴ جلد) طبع اکادمی علوم
افغانستان، کابل ۱۹۸۸ سیستانی در سن ۷۰ سالگی

*- مسأله اصلاحات ارضی در افغانستان دهه ۷۰ قرن ۲۰، چاپ ۱۳۹۰ ش کابل

*- مقدمه یی بر کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان، چاپ ۱۹۹۶، سوند

* - دو نایغه سیاسی - نظامی افغانستان در نیمه قرن ۱۹ م، چاپ ۱۹۹۹، سوند

- *- رستاخیز قندهار و فروپاشی دولت صفویه در ایران ، چاپ ۲۰۰۵ پشاور
- *- علامه محمود طرزی ، شاه امان الله و نقش روحانیت متنفذ ، ۲۰۰۴ پشاور
- *- سیمای زن افغان در تاریخ افغانستان ، چاپ ۲۰۰۴ ، سوئد
- *- آیا افغانستان یک نام جعلی است؟ (مجموعه مقالات) چاپ، پشاور ۲۰۰۷
- *- ظهور افغانستان معاصر و احمدشاه ابدالی، چاپ پشاور، ۲۰۰۷
- *- سرگذشت سیستان و رود هیرمند (از ۱۷۴۷ تا ۱۹۷۳) چاپ ۱۳۶۹ ش کابل
- *- مردم شناسی سیستان ، طبع اکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۸=۱۹۸۹ م
- *- سیمای امیر آهنین، امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ، چاپ ۲۰۱۲، پشاور
- *- نقش تاریخی وزیر فتح خان در دولت سدوزائی افغانستان ، ۲۰۱۳ / پشاور